



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار آیت الله العظمی امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق اقلیتها

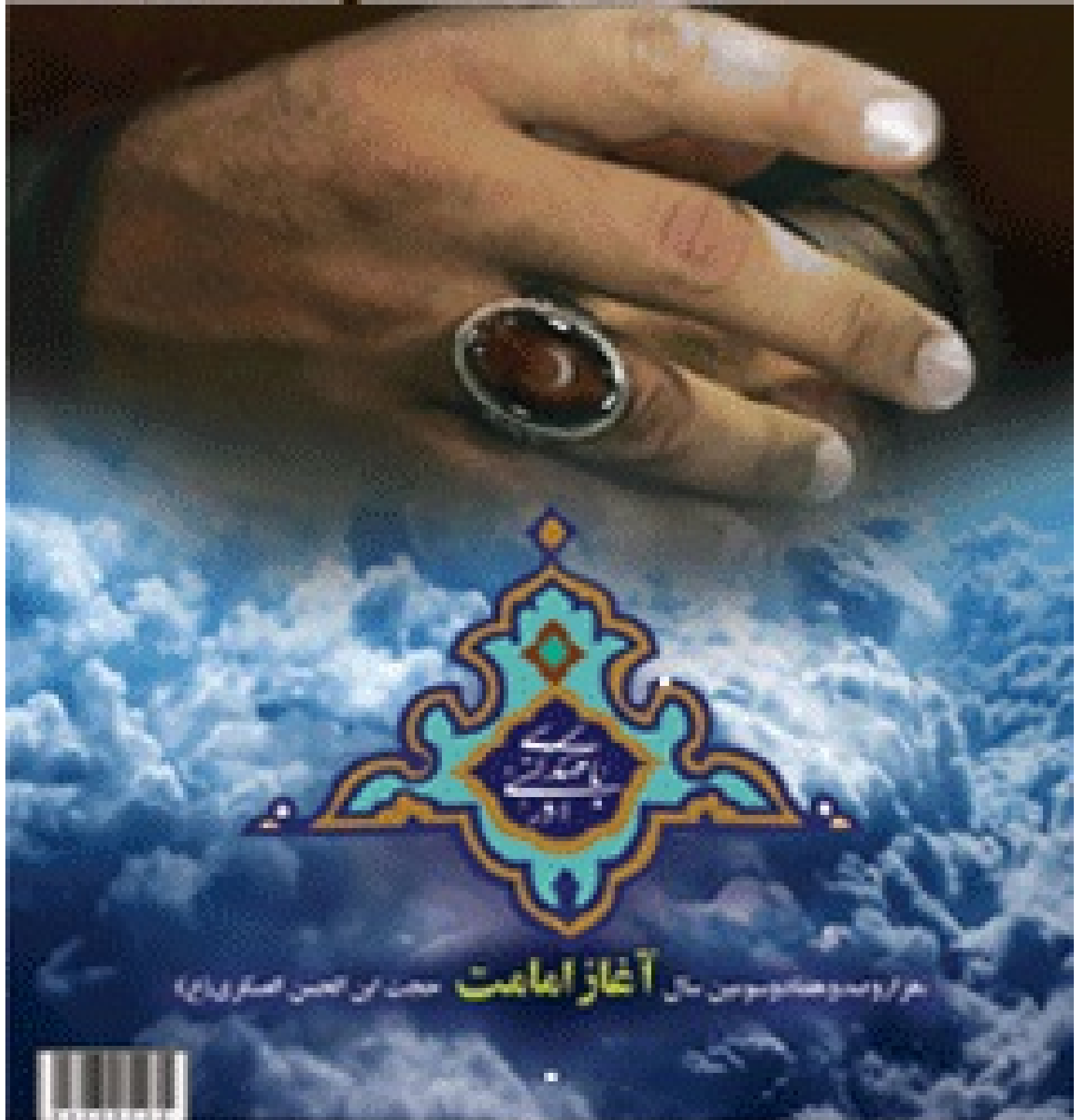
موسکود

شماره ۷۴

ماهنامه



موسکود: فصلنامه علمی، پژوهشی، حقوق بشری و اجتماعی - شماره ۷۴ - زمستان ۱۳۹۳ - سال چهارم



مقاله ویژه: آغاز امامت - حضرت ابن العسیر (مفسر قرآن)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۷۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۷۴
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۷۴ - فروردین ۱۳۸۶
۷	پرواز با یک بال
۹	در آستانه‌ی بهار
۱۰	شعر
۱۱	همچنان مظلوم
۱۳	امام مهدی (ع) و چشمه‌ی زندگی
۱۶	شرق‌شناسی و شرق‌شناسان - ۱
۲۱	معرفی کتاب
۲۱	خواندنی‌های جوانان دیروز (سیر اسلام در اروپا)
۲۳	کلیساهای مخالف مسیحیت صهیونیستی
۲۵	خاورشناسان و ترجمه قرآن
۲۹	شعر و ادب
۳۰	شناخت امام
۳۴	کلام حکمت‌آمیز حضرت در گهواره
۳۴	بهار در بهار
۳۸	دست در دست خورشید
۴۳	در حریری از نور
۴۳	آن نام پربرکت
۴۴	غرب، تلویزیون و فرهنگ
۴۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۷۴

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۶ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۷۴ ماهنامه موعود - فروردین ۱۳۸۶ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۷۴ - فروردین ۱۳۸۶

پرواز با یک بال

سردبیر السلام علی ربیع الانام و نضره الایام سلام بر بهار آفرین، بر باعث حیات دل، بر او که آفریده‌ها در نسبت با او و حیات او زندگی می‌کنند و در نسبت با او تجدید حیات می‌یابند و به واسطه و اذنش از خوان گسترده حضرت خداوندی روزی برمی‌دارند. ماه ربیع و فصل بهار بر همه اهل قبله مبارک باد! امسال، ماه ربیع و فصل بهار قرین و همراهند. بعد از مویه‌های غریبانه محرم و صفر و انجماد و فسادگی دی و بهمن. و اسفا از فسادگی جسم‌ها از بیداد سرما و یخبندان و پژمردگی جان‌ها از بیداد اشقیاء و ظالمان. شاید شنیده یا خوانده‌اید که حضرت صاحب‌الزمان، ارواح‌الهداء، در «نوروز» ظهور می‌کنند. شاید این روز در بهار باشد و یا، روز نوبی که با خود بهار را به ارمغان می‌آورد حتی اگر زمستان باشد. قیام در اوج مویه‌های غریبانه و سوگواری محرم با شعاری که بر پرچم نقش بسته: «یا لثارات الحسین (ع)». وقتی که خونخواه حسین (ع)، یک بار و برای همیشه به این سؤال و انتظار پاسخ می‌دهد: «این الطالب بدم المقتول بکربلا؟» چه کسی می‌پذیرد و اسپس آن همه دوری، پاسخ این پرسش و تمنا، اشاره انگشت به نقطه‌ای دور و گم و گول باشد؟ آن روز، طالب و مطلوب، آشکارا، در میانه روز و میان خلق عالم، روبروی هم قرار می‌گیرند. طالب؛ خونخواه حسین (ع) و شهیدان دشت نینوا. فرزند حسین (ع)، از جنس حسین (ع) و هم‌خو با حسین (ع) که می‌ایستد تا کار نیمه‌تمام را برای همیشه تمام کند. «محبی معالم الدین و اهله» طلب شده؛ فرزند خوانده شیطان، از جنس سیاهی با خوی همه ظالمان، متکبران و مستکبران طاغی و جافی. کجا کسی می‌پذیرد که طالب خون حسین (ع) تنها یزید و اعوان و اذناش را نشانه کرده باشد؟ یزید و عمر سعد و شمر، مصداق و محل ظهور بارز غده سرطانی کفر و شرک و نفاق‌اند و شاگردان برجسته مدرسه عصیان و ابلیس که خود در جایگاه معلمی، باعث نضج و عامل نشر شقاق، زیغ، کذب و سرکشی شدند. چندان که جان‌های بر لب رسیده مردی را طلب می‌کنند که همه ریشه، ساقه، و شاخ و برگ فسق و گناه و طغیان را بزند. همو که هادم ابنیه شرک و قاصم و درهم شکننده شوکت معتدین است، به اذن‌الله. ما، یعنی همه مردان و زنانی که مستقیم و غیرمستقیم در هر عصر و در میان هر نسل از امام مهدی (ع) و مهدویت دم می‌زنند، درست با همین موضوع کار داریم. با «معلم» و «شاگرد» مدرسه کفر و شرک و نفاق. با بن، ساقه، شاخه و برگ و بار «انانیت» و خودکامگی که در هر دور و زمان و در عرصه زمین، تمام قد در برابر ریشه و شاخه و برگ و بار «عبودیت» و بندگی ایستاده و دشت‌ها را چون دشت نینوا و سرها را آذین‌نیزه‌ها ساخته‌اند تا بساط عیش و طرب خود و هواخواهان را فراهم سازند و بهار و ربیع را بدل به زمستان سرد و منجمد. هم آنان که تا به امروز و تا به وقت ظهور به نام ابلیس سکه زده‌اند و هر صبح و شام بر بام دارالاماره‌اش طبل می‌کوبند. مگر جز این است که تمامیت نام و یاد حسین و مهدی (ع) در اصلاح‌گری، احیاگری، و در «قیام و مجاهده» خلاصه شده است؟ مگر قیام و مجاهده، در خود و با خود، «وضع‌گیری» و «اقدام» ندارد؟ آنگاه که «وضع‌گیری»، «قیام»، «اقدام» و «مجاهده» نیرو و توان از «معرفت» اخذ می‌کند، به یک‌باره موجی سترگ می‌آفریند. غرشی بی‌انتها،

رعدي كوينده كه تمامي اركان ابنیه شرک و نفاق و كفر را مي لرزاند. هيهات كه بي اين «معرفت»، هر «وضع و قيام و اقدامي»، چون تيغ در كف زنگي مست است، زمينه را براي يورش قبيله عناد و الحاد و تضليل فراهم مي آورد. حتي اگر طواف خانه و قرائت قرآن باشد. چه زيبا و ماندني است خروج كاروان حسين (ع)، از جمع حاجيان، آن هنگام كه صحنه را خالي از «معرفت» درباره «امام زمان»، «امام ميبين و حق» يافت. گويي كه همه درها براي رسيدن به حق بر مردمان بسته بود كه حسين روي به دشت نينوا گذارد. معرفت درباره ريشه و بن «حق و باطل»، معرفت درباره مصداق و محل ظهور و ما به ازاء خارجي «حق و باطل»، در هر عصر و در ميان هر نسل است، همان گوهر گرانمايه‌اي كه به هر «وضع و اقدام ما» معني مي بخشد چنان كه مذکور است: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية^۱ هر كس بميرد و امام زمانش را نشناسد، بر مرگ جاهلي مرده است. درست از همين جاست كه «ايمان» به ظهور مي رسد. ايمان گنج نهفته و مرواريد سفته در صدف «تولي و تبرى» است ورنه حضرت اباعبدالله، امام صادق (ع)، نمي فرمود: هل الايمان الا الحب والبغض^۲ آيا ايمان جز حب و دوستي و دشمني است. راز رفعت و عظمت و اهميت زيارت عاشورا در همين نهفته است. در جمله فرازهاي اين زيارت تولي و تبرى نمايان است و درباره آن تأكيد شده است. اين زيارت شريف «مرانماة شيعه بودن» است. آن كه در ميدان «گفت و گو» از مهدويت پاي مي نهد ناگزير به توجه و تذكر درباره اين دقيق، متناسب با زمانه و اهل زمانه است. آن كه نان و خورش قرن پانزدهم را مي خورد و در كسوت مردم اين عصر مي زيد چگونه خود را از گفت و گو درباره مصداق حق و باطل، و مظاهر كفر و شرک و نفاق و عصيان و فسق و طغيان و شقاق و تضليل معذور مي دارد؟ چگونه است كه بغض خصم امام حسين (ع) را در دل مي پرورد اما هيچ كينه‌اي و بغضي درباره خصم امام زمان، ارواحناله الفداء در دل ندارد و حتي از بيان نام و نشان آنان نيز پرهيز مي كند؟ و اسفا به پرنده‌اي مي ماند كه مذبوحانه در تلاش است تا با يك بال بپرد. بال تولي بي همراهي بال تبرى هيچ پرنده‌اي را از زمين نمي كند. تنها و تنها در پرواز با دو بال است كه «عزم و عهد» براي ماندن در قبيله اهل ايمان و اقدام آگاهانه معني مي يابد. معرفت دوسويه درباره امامت حق و كفر، به تولي و تبرى مي انجامد تا سالك كوي مهدوي، عزم و عهد خويش را راست كند. از جاي برخيزد، وضع گيري كند، مجاهدانه به راه بيفتد تا شايد در خيل منتظران امامش را ملاقات كند. از همين روست كه انتظار، عملي آگاهانه، همراه با آمادگي و مجاهده در سطوح مختلف فكري، اخلاقي و عملي براي ساختن آينده مطابق برنامه و نقشه الهی است. امام ميبين، ساكت و بي وضع، چون ناظري بي عمل در كنج و غاري خلوت نگزيده كه حجتی برای طالبانش باشد. با همه چيز و همه كس كار دارد. در همه سطوح و لايه‌ها و شاهد بر گستره حضور و عمل جمله خلائق خداوند در همه سطوح و لايه‌ها است. كه اگر چنين نبود نمي فرمود: «نحن غير مهملين لمراعاتكم»، ما اهمال كار در كار شما نيستيم. اگر عنايات و توجهات ما نبود مصائب زندگي شما را در بر مي گرفت و دشمنان شما را از بين مي بردند. ۳. وای بر من و ديگراني چون من كه سر در ميان برف پنهان داشته‌اند و يا، كور و كر دشت و صحرا را، كوي و برزن را در مي نوردند و در هر فراز و نشيني، بي معرفت و حجت و اذن، وضعي و موضعي اخذ مي كنند و اهواء خويش را امام عمل و نظر مي سازند و از رحمت للعالمين بخشش و رحمت و حور و قصور مطالبه مي كنند. شايد اين اولين درس از كتاب مفصل «فرهنگ مهدوي» باشد كه بايد به خاطر سپرده شود. «معرفت» در دو گستره و ميدان، رويي به قبيله مهر و ولايت دارد و رويي به قبيله شقاق و بي ولايتي. وجهي به «عبوديت تام» مي انجامد و وجهي ديگر به «انانيت تام». در اين دو ميدان است كه لايه‌ها و سطوح اعتقادي، اخلاقي و عملي ما را در معرض اتخاذ «وضع آگاهانه» فرا مي خواند. تا واسپس آن اقدام، و عمل معني ييابد و جمله اعمال خرد و كلان روي به ديار مطلوب آورد. در ماه ربيع و فصل بهار، از بهار آفرين هميشه براي همه موعوديان گرامي، معرفت بزرگ را از ساحت مقدس آن امام ميبين آرزو منددم. باشد تا تير دعا به هدف اجابت بنشيند. ان شاء الله سردبير پي نوشت ها: ۱. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۸. ۲. كليني، محمدبن يعقوب، الكافي، جلد ۲، ص ۱۲۵، ح ۵. ۳. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

در آستانه‌ی بهار

محمدحسن حجتی (پریشان) صادق آل محمد(ع) فرمود: کسی که در حال انتظار فرج امام زمان بمیرد به منزله کسی است که در راه خدا با شمشیرش جهاد کرده باشد. ۱. جان به لب دیده به ره منتظر مقدم یار وای اگر ناید از این قافله بانگ جرسی ۲ چشم به راهیم هر سپیده‌دمان، به طلوع خورشید. لاجرم این انتظار به پایان می‌رسد و آفتاب را با مردمک چشمان خود زیارت خواهیم کرد. شب دیجور فراق در حال بار بستن و رفتن است. افق انتظار، طلوع فجر را نوید می‌دهد. این همه ظلم‌ها و بیدادگری‌های گستاخان روزگار، در بلاد اسلام، و صدای زنجیرها در پای زخمیان در زندان‌های نابکاران ستم‌آیین و جفاگستر، بشارت‌دهنده فرج است. به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل تو را می‌طلبد، دیده تو را می‌خواهد ۲ ما اکنون در آستانه بهاریم و هنگام روییدن ریاحین انتظار، و دیدن غزالان خوش‌خام در مرغزاران توحید. زنجیرها آماده است تا یاغیان و گستاخان را به بند کشیم، و پلنگان و گرگ‌خویان را قلعه به گردن افکنیم و پهنه گیتی را به وارثان زمین ارزانی نماییم. به پایان شب هجران و فراق نزدیک شده‌ایم و زمان عاشقی و دلدادگی فرا رسیده است. دشت‌های سوخته و ترک‌خورده را ابرهای متراکم و بارور، در فردایی نزدیک لباس سبز بر اندام خواهد پوشاند. کویر، چشم دوخته باران‌های رحمت است، تا ببارند و خشکی‌ها و تباهی‌ها را بزداوند، تا عروسان چمن از دل خاک سر بر آورند و با عشوه و ناز عندلیبان شیدا به مغازه فرا خوانند. کویر چشم به آسمان دوخته تا با قطرات باران‌های رحمت الهی جانی تازه گیرد. کویر چشم به بیست و چهار باران حیات‌بخش فردا دوخته است. به زودی ابرهای بهار، غبار از چهره تفتیده کویر خواهد زدود و ترانه رویش و جوشش را آواز خواهند داد. غزل‌سرایان را بشارت که فصل عاشقی فرا می‌رسد، عشق در حال شکوفا شدن است. به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که گم شد آن که در این ره به رهبری نرسید عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است ز پیش آهوی این دشت، شیر نر بر مید ۴ بیاید عینک دیرباوری را از چشمان نزدیک‌بین خود برداریم، گامی فراتر از مرزهای امن خویش بگذاریم، به عراق و فلسطین سفر کنیم. آتش بغداد، ویرانه‌های بصره و اندام شکسته سامرا را مطالعه کنیم، که آن زخم‌ها و ویرانی‌ها، این معنا را بشارت می‌دهند که: «پایان شب سیه سپید است» خواندیم: «آنگاه که کوفه از رجال علم و معرفت و از فقیهان دانش و بینش بی‌بهره ماند، در آن روزگار، (قم) مهد علم و دانش اهل‌البیت(ع) خواهد شد. از اقصی نقاط گیتی، پی کسب دانش به شهر علم و اجتهاد (قم) روی آرند، حتی پردگیان عفاف تا مرز اجتهاد و بالندگی تحصیل دانش خواهند کرد». آیا چنین نشده است. خواندیم که: «شیصان در عراق گرگ‌خویی خواهد کرد، شیعیان مظلوم را قتل و عام خواهد نمود و زمین عراق را از غازه خون شهیدان گلگون خواهد کرد». آیا شیصان نابکار کسی غیر از صدام است؟ خواندیم که: «غربی‌ها بر عراق حاکم خواهند شد، ترک‌تازی و بیدادگری خواهند کرد علم جور و طغیان را به پا خواهند داشت، در آن خاک معطر، به جای این که ریاحین سبز و گل‌های یاس و مریمی بروید، لاله‌های سرنگون خواهد روید». خواندیم: «آنگاه که ستمگران غرب، بیدادگری را به سرحد جنون برسانند و شیعیان را به زنجیر حقارت کشند، و زنان و دختران را... در شهرها آتش می‌افروزند، بناهای شکوهمند اسلامی را ویران می‌کنند. آنگاه مردمان به ستوه آمده عراق دست به قبضه شمشیر خواهند برد، زنان و مردان، پیران و برنایان به پا خواهند خاست، با غربی‌های جهان‌خوار ستیز خواهند کرد، تا آن نابکاران را از نینوای حسینی و از حریم ملکوتی معصومین(ع) برانند». هان! آگاهان درد‌آشنا، اکنون زمان آن فرا نرسیده است که بر غریبان دون‌مایه بتازید؟ آیا هنگام برخاستن شما نیست؟ زمان خروشیدن دلیرمردان فرا نرسیده است؟ فواره‌های جنون قطرات مرگ را بر بوستان‌های سوخته شما می‌افشانند. حرامیان همیشه تاریخ، در خشکسالی همت ما، سرای عسکری(ع) را ویران می‌کنند و خانه آن کسی را حرمت می‌شکنند که آفتاب، به پایش سجده می‌گذارد و فرشته در طواف کعبه وجودش به خود می‌بالد. خانه آن کسی را حرمت شکستند که حرمت خانه دیگران را پاس می‌دارد و ویرانه‌های آنان را آبادان می‌کند. خانه کسی را حرمت شکستند که زمان و جهان از آن اوست. سنگ صبور

بودن و به تماشای امواج دریا نشستن، سزاوار منتظران ظهور نیست. ما خود تموج دریاییم، غریو رعیدیم و شراره آذرخشم. دریغ بر ما که اجنبیان نامرد از آن سوی دریاها، از مرزهای تباهی و عصیان پا در حریم ما نهاده و گلوله‌های سربی را نثارمان می‌کنند و ما به ریختن خون عزیزانمان به نظاره نشسته‌ایم و تنها به لعن و نفرین اکتفا نموده‌ایم، فارغ از نگاه مغموم و داغدار مادران عراقی و فلسطینی، خود را در طنین صدای بمب‌ها و موشک‌های دشمنان پنهان کرده‌ایم. به پا خیزید و از خدای بنده‌نواز راه جوید که او راه رستگاری به شما بنمایاند. خدای راه می‌نماید، آن را که راه می‌جوید. ۵ ما خواندیم: «زمانی فرا می‌رسد که: جماعتی از یهودیان آواره سرگردان دنیا، پناهنده فلسطینی‌ها خواهند شد، مهمان خوان کرم آنان می‌گردند، بر سر سفره آنان شکمبارگی می‌کنند، سپس خوان و خانه را به آتش می‌کشند، نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند. در اندیشه سیاه و پلید خود تصرف از نیل تا فرات را ترسیم می‌کنند و قامت استوار سروهای آزاد، سپیداران تنومند، درختان زیتون را می‌شکنند. درختان زیتون را با پوزه گراز گونه خود ریشه کن می‌کنند. در آن سرزمین، آوازا مغموم و خونین خواهد شد. حنجره‌ها زخمی، زخم‌ها عمیق و جانگداز خواهد بود. پرنده‌ها با بال‌های شکسته و خونین از سرزمین اسلامی فلسطین فوج، فوج کوچ خواهند کرد. دریغ بر ساز شکارانی که به خاطر رفاه زودگذر خود، و وابستگی به دنیای فانی در نهایت ترس و زبونی سر در آخور بیگانگان دارند. بر سر سفره ما می‌نشینند، و به دشمنان قسم خورده قرآن چراغ سبز نشان می‌دهند. که آنان دو چهرگان، بی‌وفایان و منافقاند، و از دشمن کینه‌توز منفورتر. ستم و ستمگری یهود آن چنان بالا- می‌گیرد که لا-جرم رسم یهودکشی احیا می‌گردد. شمشیرهای انتقام از نیام بر می‌آید، محرومان ستم‌دیده قبضه شمشیرها را می‌فشارند. تیغ‌ها فرا می‌روند و بر فرق صهیون نابکار فرود می‌آید و دوباره فلسطین نفس تازه می‌کشد. درختان زیتون به بار می‌نشینند، قدس پرتین از نفس تهلیل‌گویان می‌گردد.» به زودی خواهید دانست که چه کسی را جای بدتر و قشون او ضعیف‌تر است، و خداوند نصرت و برکت می‌دهد هدایت شدگان را. ۶ شما پرچم سبز رسول الله (ص) را به اهتزاز در آورید و یأس و نومیدی را از صفحه غیرت و همت خود برانید، که پرچم‌های سیاه نیز به موقع به امداد خواهند آمد. اکنون عطر پیش قراولان این نهضت مبارک در فضا پیچیده است. نشانه‌هایش در افق باورهای سپید است، ما در آستانه طلوع آفتاب ولایتیم. وارثان زمینیم و صاحبان اورنگ سلیمانی! آیا با نفیر خرناس‌ها و خمیازه‌های بیمارگونه و کسل می‌توان وارثان زمین شد، هرگز، ما را فرض است در نماز نقره‌گون بامدادان، و نیایش‌های طلایی رنگ ظهر و عصر و صلاة خاکستری مغرب و عشا دست به درگاه آفریدگار برداریم و طلب بخشش کنیم. عرضه نماییم: خدایا ما (در پیروی شیطان) بر خویش ستم کردیم و تو اگر ما را نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمایی، سخت از زیان کاران شده‌ایم. ۷ آنگاه کمر همت به میان بسته، قبضه شمشیر صمصام را در پنجه مردانه خود به رقص آورید، و از نهاد جان متبلور به ایمان تشیع علوی یا علی مدد گوید. با دشمن سفاک بجنگید، سپس به قضاوت بنشینید که برد و پیروزی از آن کیست؟ بنگرید که چگونه ابرهای مترکم و سیاه را از چهره آفتاب زدوده‌اید. به تماشای طلوع آفتاب ولایت نشسته و ظهور و حضور منجی را شادمانه فریاد کنید. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگر درون خود را زلالی آب و آینه ببخشید، نیت‌ها پاک شوند، البته اعمال نیز پاکیزه گردد. ۸ پی‌نوشت‌ها: ۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۳، ص: «إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا لِأَمْرِ بِمَنْزِلَةِ الصَّارِبِ بَسِيفَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». ۲. زرگر اصفهانی. ۳. فروغی قزوینی. ۴. حافظ. ۵. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۰: «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ۶. سوره مریم (۱۹)، آیه ۷۵: «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جِنْدًا وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى». ۷. سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». ۸. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ص ۹۳، ح ۱۶۳۰. «لو خلصت التیات لزکت الأعمال».

شعر

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند چشم‌ها پرسش بی‌پاسخ حیرانی‌ها دست‌ها تشنه تقسیم فراوانی‌ها با گل زخم، سر راه تو آذین

بستیم داغ‌های دل ما، جای چراغانی‌ها حالیا! دست کریم تو برای دل ما سرپناهی است در این بی‌سر و سامانی‌ها وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی! ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها! فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها... سایه امن کسای تو مرا بر سر، بس! تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها چشم تو لایحه روشن آغاز بهار طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها قیصر امین‌پور پر می‌کشم امشب از مفهوم مستی جرعه‌ای سر می‌کشم فکر دیدار تو را تا مرز باور می‌کشم ای نگاهت سبز، ای سرچشمه آئینه‌ها گر بیایی با تو از پاییزها پر می‌کشم خوب من! با هم قراری داشتیم آئینه‌ها سال‌ها طرح نمی‌آیی به دفتر می‌کشم من به قربان قدم‌هایت، تو برگرد و بین جای قربانی گلویم را به خنجر می‌کشم قصه پرواز تو در آسمان پیچیده است باز امشب در هوایت بی‌نشان پر می‌کشم عالیه جعفری آب و آئینه نیاز دیده و دل، شمع و آب و آئینه نمود راز به کشف حجاب و آئینه دلم ز سنگ ملامت، شکسته گشت و هنوز در اوست جلوه معبود آب و آئینه جمال یار، به خلوتگه خیال من است مگو جمال! بگو آفتاب و آئینه من از حیب طلب کرده‌ام رضایت دوست نگاه ماست بر این مستجاب و آئینه ثبات نیست به عمر دو روزه دنیا نگاه کن به شتاب شباب و آئینه من از شکنج سر زلف یار فهمیدم که برده تاب به یغما ز تاب و آئینه چه حاجت است در این بزم، بر حضور چراغ که سر زده است ز جیب نقاب و آئینه حباب خورد به سنگ و شکسته شد؛ چه عجب! دلی است سنگ و دلی چون حباب و آئینه به سبب چاه زنخدان یار، دل بستم نه سبب و چاه؛ که چون ماهتاب و آئینه حضور سبز تو در بزم انس روحانی است حضور غیر تو چون چشم خواب و آئینه به برگ شقایق، نوشته‌ام به گلاب که نیست راوی حسنت کتاب و آئینه تو از قبیله تاریخ ثابت عشقی و از سلاله حسن مآب و آئینه قرار سینه عشاق، خال کنج لبش لبش تکامل لعل مذاب و آئینه خراج مصر وجود است نقد لبخندش نصاب شکر حرفش، خطاب و آئینه تو شادمانه‌ترین لحظه حیات منی و من نظاره گر پیچ و تاب و آئینه طراوت تو بهار است و شبنم است و شمیم نظارت تو به لطف شباب و آئینه تو را چگونه کنم وصف؟ غیر از این هستی لطیف‌تر ز لطیفی؛ چو آب و آئینه فروختیم به یک غمزه، نیمه‌جان وجود به کام نیم نگاهت گلاب و آئینه تو آن یگانه امیدی که هجر جانسوزت کباب کرده دل شیخ و شاب و آئینه ولایت تو مقیم است در دل ذرات سیادت تو دلیل سحاب و آئینه بیاض عارضت - ای جان! - صحیفه هستی سواد طره زلف حساب و آئینه ز صبحگاه ازل تا به شامگاه ابد تویی محاسن مالک رقاب و آئینه وجود اوست مسجل به ممکنات وجود نمود اوست فروغ شهاب و آئینه ولای مطلق او منتهای خوشبختی است نمود بر حق او فتح باب و آئینه قرین دولت جاءالحقش، عدالت و عدل فروغ حکمتش ام‌الکتاب و آئینه به «کیمیا»ی تبسم قسم که حسنش را نموده قاب مهندس به قاب و آئینه محمدابراهیم جهان‌میهن جهرمی

همچنان مظلوم

چند روز از بیماری امام حسن عسکری (ع) می‌گذشت. سم به تمام بدن مبارک نفوذ کرده و آثار مسمومیت در بدن حضرت نمایان بود. سرانجام در روز جمعه هشتم ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ ق، امام مظلوم شیعیان پس از اقامه نماز صبح، به نیاکان پاکش پیوست و از زندان ستم‌کاران رهایی یافت. با منتشر شدن خبر وفات حضرت، در شهر سامرا قیامتی برپا شد و صدای شیوه و ناله بلند گردید. بازار تعطیل شد و همگان بر در خانه امام عسکری (ع) جمع شدند. به مناسبت شهادت امام حسن عسکری (ع) سید حسین یوسفی اشاره: هشتم ربیع‌الاول، سالروز شهادت غم‌بار امام یازدهم شیعیان، امام حسن عسکری (ع) است. این امام مظلوم که در عمر کوتاه خویش رنج‌ها و شکنجه‌های بسیاری را تحمل کرد، پس از هشت روز مسمومیت، به دست مزدوران معتمد عباسی ۱ در سال ۲۶۰ ق در ۲۸ سالگی در سامرا به شهادت رسید و کنار مرقد پاک پدرش به خاک سپرده شد. ۲ به همین مناسبت، هر سال شیعیان در سراسر جهان تشیع، رخت ماتم به تن می‌کنند و این مصیبت جان‌سوز را به فرزندش، مهدی موعود (عج) تسلیت می‌گویند. در این مقاله، به جنبه‌هایی از زندگی آن حضرت پرداخته شده است. معرفی امام حسن عسکری (ع) نام مبارک امام یازدهم، حسن و کنیه معروفشان،

ابو محمد است و معروف‌ترین لقب آن حضرت، عسکری است؛ زیرا ایشان و امام هادی (ع) را در منطقه‌ای نظامی نگه می‌داشتند تا کاملاً زیر نظر باشند. چون نام آن محله «عسکر» بود، این دو امام به «عسکرین» شهرت یافتند. ۳ مادر امام عسکری را حُدَیثه، حُدَیث، سوسن ۴ و سلیل ۵ نامیده‌اند که از زنان پرهیزکار و پاک‌دامن زمان خویش بود. در فضیلت او همین بس که پس از شهادت امام عسکری (ع)، خانه‌اش پناهگاه شیعیان گردید. ۶ آن حضرت، در هشتم یا دهم ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ ق در مدینه به دنیا آمد و در ۲۲ سالگی به امامت رسید. مدت امامت حضرت، شش سال بود. ۷ عبادت امام حسن عسکری (ع) روزی تنی چند از بنی‌عباس نزد والی سامرا رفتند و به او دستور دادند بر امام حسن عسکری (ع) که در زندان بود، سخت بگیرد. او نیز دو تن از بدترین اشخاص را برای زندان‌بانی حضرت گمارد. پس از چندی فهمید آن دو اهل نماز و روزه شده‌اند و در عبادت به مقام والایی رسیده‌اند. از این رو، آن دو نفر را احضار کرد و پرسید: چرا شما پیرو امام حسن عسکری (ع) شده‌اید؟ آن دو که عظمت روح و کرامت بی‌کران امام تحت تأثیرشان قرار داده بود، پاسخ دادند: «زیرا او مردی است که روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها تا صبح به عبادت خدای می‌پردازد». ۸. فعالیت‌های سیاسی امام حسن عسکری (ع) با آن که امام حسن عسکری (ع) در محاصره دشمنان خویش بود و تمام حرکاتش را زیر نظر داشتند، ولی این خفقان شدید نتوانست جلو فعالیت‌های ایشان را بگیرد. آن حضرت برای مقابله با افکار ضد اسلامی و ترویج اسلام واقعی تلاش‌های فراوانی کردند. کوشش‌های علمی، تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی، ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان جهان در دورترین نقاط و آماده‌سازی آنان برای دوران غیبت امام دوازدهم، از جمله فعالیت‌های مهم امام حسن عسکری (ع) در این زمینه به شمار می‌آید. ۹. شهادت جان‌سوز چند روز از بیماری امام حسن عسکری (ع) می‌گذشت. سم به تمام بدن مبارک نفوذ کرده و آثار مسمومیت در بدن حضرت نمایان بود. سرانجام در روز جمعه هشتم ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ ق، امام مظلوم شیعیان پس از اقامه نماز صبح، به نیاکان پاکش پیوست و از زندان ستم‌کاران رهایی یافت. با منتشر شدن خبر وفات حضرت، در شهر سامرا قیامتی برپا شد و صدای شیوه و ناله بلند گردید. بازار تعطیل شد و همگان بر در خانه امام عسکری (ع) جمع شدند. ۱۰ امام حسن عسکری (ع) در بیان دشمنی جعفر کذاب، برادر امام حسن عسکری (ع) که می‌خواست به ناحق، خود را امام معرفی کند، با حضور امام زمان (عج) و اقامه نماز بر پیکر پاک امام حسن عسکری (ع)، خوار و رسوا شد. از این رو، بیست هزار دینار برای خلیفه فرستاد و برای او نوشت: «ای امیر مؤمنان! مقام و منزلت برادرم را به من بده». خلیفه اگرچه از کینه و دشمنی با امام لبریز بود، ولی لب به حق گشود و پاسخ داد: «منزلت برادرت، حسن عسکری از طرف ما نیست، بلکه از سوی خداوند است. ما همواره می‌کوشیدیم قدر و منزلت او را پایین آوریم، ولی به دلیل پاک‌دامنی، نیک‌رفتاری، دانش و عبادتش، بر عظمت او افزوده می‌شد. اگر تو نزد پیروان برادرت همان ارزش را داری، به تأیید ما نیاز نداری و اگر چنین نیست، کاری از ما بر نمی‌آید». ۱۱. عزت امامان، امری آسمانی روزی مستنصر بالله، خلیفه عباسی به سامرا رفت. اطرافیان به آگاهی‌اش رساندند که قبر امام حسن عسکری (ع) مورد توجه مردمان است، ولی قبر پدران او، یعنی خلفای عباسی را ویرانی و کثافت فرا گرفته است. از این رو، به او گفتند: شما پادشاهان دنیا هستید و نباید قبر پدرانتان به این حال باشد و کسی هم به زیارت آن‌ها نیاید. دستور دهید کسی این کثافت‌ها را پاک کند و آن‌ها را مانند قبور امامان علویان بسازد تا مردم به زیارت آن‌ها نیز بروند. خلیفه در پاسخ گفت: «این عزت امامان شیعه و آبادانی مزار آن‌ها، امری آسمانی و از طرف خداوند است و اجبار مردم به کاری فایده ندارد». ۱۲. سامراء، همچنان مظلوم با گذشت بیش از یازده قرن از شهادت امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع)، مظلومیت این دو امام همچنان ادامه دارد. با وجود این که شیعیان از سراسر دنیا به زیات عتبات عالیات می‌شتابند، ولی با اشک چشم و سوز دل رو به سامرا می‌کنند و از دور سلام می‌دهند چرا که اشغال‌گران با ایجاد ناامنی در عراق، اطراف سامرا را پایگاه نظامی خویش قرار داده‌اند و آن را به منطقه نظامی تبدیل کرده‌اند. در سایه این ناامنی‌ها بود که دشمنان انسانیت و اسلام، بارگاه پاک عسکرین (ع) را با بمب تخریب کردند و داغ سنگینی بر قلب سوخته عاشقان اهل بیت (ع) گذاشتند. البته به کوری چشم دشمنان، ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت با کمک‌های خویش،

گنبد و بارگاه زیباتر و بزرگ‌تری برای آن دو امام مظلوم خواهند ساخت. پی‌نوشت‌ها: ۱. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۳۶؛ عبدالحسین نیشابوری، تقویم شیعه، ج ۱، ص ۷۴. ۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۶۱؛ تقویم شیعه، ص ۷۶. ۳. شیخ صدوق، علل الشرایع، مکتبه الطباطبایی، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰. ۴. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۲۵. ۵. سید علی‌اکبر قرشی، خاندان وحی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۷۰۱. ۶. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق (ع)، ص ۶۱۵. ۷. خاندان وحی، ص ۷۰۲. ۸. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۲۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۳۴. ۹. سیره پیشوایان، ص ۶۲۶. ۱۰. منتهی الآمال، ج ۲، صص ۷۵۶ و ۷۶۰. ۱۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۴۹؛ جلوه‌هایی از اعجاز معصومین (ع)، ص ۷۶۸. ۱۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۳.

امام مهدی (ع) و چشمه‌ی زندگی

سخنرانی آیت‌الله العظمی وحید خراسانی زنی به بغداد آمد و از رابط (بین مردم) و امام زمان (ع) سؤال کرد، جناب حسین بن روح ۱۳ را به وی معرفی کردند. به سوی او آمد و گفت: مالی را برای امام (ع) آورده‌ام، بگو که آن حضرت کجاست تا آن را به ایشان تسلیم کنم. (حسین بن روح) به او گفت: برو و مال خود را در دجله بیانداز و نزد من برگرد. همه ما بر سفره صاحب‌الزمان، امام مهدی (ع) میهمانیم، و به مناسبت آن حضرت (ع) گرد آمده‌ایم هر چند سزاوار است میهمانانش انسان‌های کاملی، برتر از درجه ما باشند. السلام علیک یا امین الله فی خلقه... سلام بر تو ای امین پروردگار در بین مخلوقاتش. همانا مخلوقات به طور مطلق تحت اشراف امام زمان (ع) هستند و جمیع کون و مکان از سفره [فیضش] بهره می‌گیرند اما آیا این مصیبت نیست که ما آن حضرت - درود خدا بر او باد - را نشناختیم و کمترین حقوقش را ادا نکردیم! با این حال چگونه پروردگارش را بشناسیم که در رتبه‌ای بسیار بالاتر، او و پدران جلیل‌القدرش را نعمت می‌دهد؟! برخی از کسانی که توقع نمی‌رفت به اهدافشان برسند، رفتند و رسیدند و برخی دیگر که متوقع بود برسند، از کاروان جا ماندند و ما نیز همراه این جاماندگان هستیم. در زیارت روز جمعه، امام عصر (ع) سلام بر صاحب‌الزمان - ارواحنا فداه - با هفت عنوان آمده است، که هر یک از آنها، بحثی مفصل دارد. آخرین آن عناوین عبارت است از: السلام علیک یا عین‌الحیاء. ۱. سلام بر تو ای چشمه حیات. آن حضرت (ع) چشمه حیات است. فهمیدن چشمه حیات، متوقف بر شناخت اصل حیات است و آن که این چگونه حیاتی است و منظور از چشمه آن چیست؟ فهم عبارات معصومین (ع) محتاج جستجوی موارد استعمال آن کلمات در آیات و روایات، و تعمیق و تحقیق در معنای آنهاست. امام زمان (ع)، چشمه حیات است... و درک کنه این معنا از سطح ما بالاتر است. این واژه در قرآن کریم نیز آمده است و خدای متعال آن را در شب معراج برای پیامبرش (ص) تبیین نموده است. مبین، خدای تعالی است و کسی که برایش تبیین شده، خاتم الانبیا (ص)؛ اگر ما نیز بتوانیم از طریق جستجو و تأمل به درک مقداری از آن نائل شویم، گوارایمان باد. دو آیه در قرآن کریم وجود دارد که پرتویی از معنی عین و عین‌الحیات را برای ما آشکار می‌سازد. آیه اول، این کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماءٍ معینٍ ۲. بگو به من خبر دهید، اگر آب شما [به زمین] فرو رود، کیست که برایتان آب روان بیاورد؟ و حدیثی که به روایت شیخ صدوق (ره) در تفسیر آن آمده است، می‌گوید که «ماء معین» حضرت حجت‌بن‌الحسن (ع) است. ۳. تعابیر قرآن نزد ارباب اشارات جداً مهم‌اند. نکته این جاست که ذات قدوس حق آن قدرت بی‌منتها، و کمال و جمال لایتناهی، این اهمیت را به این امر بخشیده است: «کیست که آب گوارا برایتان بیاورد؟» آیه دوم، این کلام خداوند تعالی است که می‌فرماید: إعلموا أن الله یحیی الأَرْض بعد موتها قد بینا لکم الآیات لعلکم تعقلون. ۴. بدانید، همانا خداوند زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. به تحقیق آیات (حق) را برایتان روشن گردانیده‌ایم، باشد که تعقل کنید. و توجه در این آیه آن است که خدای تعالی کلام خود را به صورت عادی شروع نکرده بلکه فرموده است: «بدانید» و این دلالت می‌کند بر این که مطلبی که پس از آن می‌آید مهم است و سزاوار است

که قفل فهم آن با کلید علم گشوده شود: «همانا خداوند زمین را پس از مرگش زنده می گرداند»! ۵ اما تفسیر و بیان این آیه مربوط به شب مبارکی است که خطاب کننده، خداوند رب العالمین و خطاب شونده اولین شخصیت عالم است، که هیچ سبقت گیرنده‌ای بر او سبقت نگرفته و هیچ ملحق شونده‌ای به (مرتبه) او ملحق نشده و تمام آنان که قبل یا بعد از او بوده‌اند در رتبه پایین او قرار دارند. و این بیان از آن گوینده به این شنونده صادر شده است. آن هم در مقامی که خداوند متعال از آن به «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛ سپس نزدیک آمد و نزدیک تر شد، تا [حدّ] نزدیکی او کمان کشیده شده یا کمتر» ۶ تعبیر کرده است. آنجا خداوند تبیین کرد و رسول مکرم آن بیان را شنید از آنجا که خداوند، به حبیب خود - مصطفی - تصویر فرزندش، امام مهدی (ع)، را نشان داد و به آن حضرت فرمود: به واسطه او، زمین را پس از موت آن زنده می سازم و به واسطه او بندگانم و سرزمین‌هایم را زنده می سازم. ۷ و به این سبب در زیارت روز جمعه، از آن حضرت (ع) به چشمه حیات یاد می کند. کلام خداوند متعال از نوع و سطح بسیار عالی است و ما تنها با اشاراتی به آن اشاره می کنیم: اولاً: خداوند، شبیه امام مهدی (ع) را برای حبیب خود مصطفی (ص) به صورت شخصی قائم نمایاند و به آن حضرت فرمود: «و به وسیله قائم شما زمینم را آباد می سازم از این طریق تسبیح، تهلیل، تقدیس، تکبیر و تمجیدم». به چه وسیله‌ای آن را آباد می سازم؟ «به وسیله تسبیح، تهلیل، تقدیس، تکبیر و تمجیدم» و در آن هنگام تفسیر «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» آشکار می شود. عمق و مغز الله اکبر و لایله إله الله تا آن هنگام منکشف نمی گردد! و جمله دیگر: «به واسطه او دشمنانم را ذلیل و زمین را ارث اولیایم می گردانم» در هر یک از این کلمات بحث است... مشیت الهی اراده پروردگار این جاست... «و او را به وسیله ملائکه ام امداد می نمایم تا بر اجرای دستور و آشکار ساختن دینم تأییدش نمایند.» و جمله‌ای که بیشتر مورد توجه است آن که: «به وسیله او بندگان و سرزمین‌هایم را با علم خویش زنده می گردانم». سزاوار است که معنای «عین الحیاء» را از حدیث معراج درک کنیم. کدام حیات و کدام چشمه جوشان با اراده حق است، که از ازل به نام شخصی بوده که خداوند قلبش را چشمه حیات علم خود قرار داده است! آن قلب مبارک حجت بن الحسن (ع) است. سید بن طاووس (ره) این زیارت را هر روز جمعه می خوانده و آن گاه بیت شعری را ترنم می کرده است، به امید آن که شاید شعاعی از آن به قلب آن حضرت که باغی از باغ‌هاست، واصل گردد. وی می گوید: «روز جمعه، روز صاحب الزمان (ع) و به نام اوست؛ روزی که حضرتش (ع) در آن ظهور خواهد فرمود. و من خطاب به ایشان (ع)، به اشاره عرضه می دارم: من دوستدار شما هستم هر چند عمرم رو به پایان است. و زائران هستم هر چند، مرکبم در راه مانده. ۸. چشمه حیات علم الله... کلمه‌ای است که باب‌های مختلف از آن گشوده می شود و همه اسرار در آن چشمه است لکن آن چشمه‌ای در دل ظلمات است، لذا قبل از آن تعبیری لطیف دارد: السَّلامَ علیک یا سفینه النجاة. سلام بر تو ای کشتی نجات راه وصول به عین الحیات در تاریکی آن است که انسان «خضر» شود و چه چیزی شایسته تر از آن گفته است: إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَذِکْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ. قطعاً در آن عبرتی است برای هر صاحب دل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد. آن که خضر نشود، ممکن نیست در این ظلمات واصل گردد. و خضر شدن انسان مسئله‌ای است که نسبت به هر شخص بر حسب خود او (متفاوت) است. خضر شدن تو در صورتی تحقق می یابد که به مناطق محروم و دور افتاده‌ای که در آنجا یتیمان رسول الله (ص) نا آشنا به خانه ولی عصر (ع) هستند بروی؛ یتیمانی که گرفتار سنگ‌های پارس کننده و گرگ‌های درنده‌ای هستند که به گله‌ای که چوپانش غائب است هجوم برده‌اند! هجوم به عقاید ما به حدی رسیده که حاجیان و عمره کنندگانی که به حج می روند، به جای آن که به همراه هدیه ارتباط با حق تعالی و امام زمان (ع) به سوی ما بازگردند، بعضاً شبهات ظلمانی وهابیت را با خود می آورند. به کدام زمان رسیده‌ایم؟ وظیفه شما آن است که توان و همتان را بر تحکیم مبانی این مذهب حقه متمرکز کنید! ما در زمانی هستیم که توجه و تفکر به مناصب مان ما را از تفکر در وظائفمان باز داشته است... ای کاش فکر می کردیم که چرا به این وضع دچار شده‌ایم ای کاش فکر می کردیم چرا به این جا رسیده‌ایم که در تهران جلسه‌ای برای تبلیغ وهابیت تشکیل بشود. کاش فکر می کردیم چرا در این کشور کتابی به نام اسطوره شهادت [حضرت]

زهر(س)! باید چاپ و نشر بشود؟! آیا این عمل تحریک آمیز، تفرقه افکنی نیست، اما طلبه‌ای که برای دفاع از مذهب حقه تبلیغ می‌کند را متهم به تفرقه افکنی می‌کنند!! در این اوضاع، ما به کسی امید نداریم. امید ما فقط به دو مسئله است: اول، به وجود صاحب الزمان (ع)؛ و دوم؛ به قلوب پاک شما طلابی که با جدیت به طلب علم مشغولید و مشقت‌هایی را که طالب علم با آن مواجه است، تحمل می‌کنید. شما مشغول شوید و قوی شوید... معرفت در حکمت دین نهفته است نه در فلسفه یونان؛ در حکمت قرآن، و روایات اهل بیت عصمت و طهارت (ع). در این سه مسئله به دنبال نیرو باشید و قوی شوید: به سوی راه پروردگار تبلیغ کنید، راه پروردگار کیست؟ او، حجت بن الحسن (ع) است: در زیارت جامعه کبیره آمده است: *أنتم السبیل الأعظم و الصیراط الأقوم*. ۹. شما خاندان نبوت راه بزرگ و طریق استوارید. خداوند فرموده است: *أدع إلى سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي هي أحسن إن ربک هو أعلم بمن ضلّ عن سبيله و هو أعلم بالمهتدين*. ۱۰. به سوی راه پروردگار با حکمت و اندرز نیکو دعوت کن، و با آنان به [شیوه‌ای که] نیکوتر است مجادله نما. همانا پروردگار با [حال] کسی که از راه او منحرف شده و به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است. تصور نکنید که توجه ولی الله الاعظم (ع) مشمول حال شما نیست، از او غافل نشوید. اگر به او روی کنید، ممکن نیست از فیض بی بهره بمانید. آیا ممکن است به خورشید روی کنید ولی شعاع آن شما را در بر نگیرد؟! و اگر مشمول عنایت و توجه او شدید و اگر با دست خود بر سرتان دست بکشید، دست او آن دستی است که اگر بر سر یک نفر کشیده شود، عقل چهل شخص را پیدا می‌کند و آن عنایت اگر به قلبی برسد، همچون پاره آهن، قوی و مستحکم می‌گردد و اگر آن لطف شخصی عادی را دریابد چه می‌شود! چه خواهد شد اگر طلاب علم و علما را در بر بگیرد؟! امام باقر (ع) فرمودند: «هنگامی که قائم ما به پا خیزد خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد و به واسطه آن، عقل‌هایشان جمع و رؤیاهایشان کامل می‌گردد.» ۱۱. امیرالمؤمنین (ع) در حالی که بر منبر بودند، فرمودند: «مردی از فرزندانم در آخرالزمان قیام می‌نماید که سفیدگون است ... (ذکر شمایل بی نظیر حضرت)... دو اسم دارد: اسمی که پنهان و اسمی که آشکار می‌شود. اما آن که پنهان می‌شود «احمد» و آن که آشکار می‌شود «محمد» است، هنگامی که پرچمش را برافرازد، به سبب آن بین مشرق و مغرب روشن گردد. دستش را بر سر بندگان قرار دهد پس هیچ مؤمنی نماند جز آن که قلبش مستحکم‌تر از پاره آهن گردد و خداوند تعالی به او قوت چهل مرد بخشد و هیچ مرده‌ای نباشد مگر آن که آن شادی، او را در قبرش فرا گیرد و اموات در قبور به زیارت یکدیگر بروند و نسبت به قیام قائم را به یکدیگر تبریک گویند.» ۱۲. زنی به بغداد آمد و از رابط (بین مردم) و امام زمان (ع) سؤال کرد، جناب حسین بن روح ۱۳ را به وی معرفی کردند. به سوی او آمد و گفت: مالی را برای امام (ع) آورده‌ام، بگو که آن حضرت کجاست تا آن را به ایشان تسلیم کنم. (حسین بن روح) به او گفت: برو و مال خود را در دجله بیانداز و نزد من برگرد. او رفت و آن را در دجله انداخته و بازگشت. همین که نشست، حسین بن روح به شخصی که کنارش نشسته بود، گفت: آن جعبه را به من بده. آن را به او داد، همان اموال بود، همان‌طور که قفل شده و هنوز آب آن نخشکیده بود! مقصودش آن بود که جایگاه کسی که تنها شعاع آن حضرت به وی رسیده و ذره‌ای که، آب عین‌الحیات را چیشده به آن زن بنمایاند. تا به او گفته باشد که: من چونان خضرم که به عین‌الحیات واصل شده است و هر کس که به آن منبع پیوندد، مانند من شود! (یا راجع به) آن فردی که درشنزارهای صحرای سرخس، شمش (طلا یا نقره) ای را که نزد او به امانت برای تقدیم به محضر امام (ع) قرار داشت را مفقود کرد و آن را نیافت تا آن که شمش دیگر ساخت و آن را در جای شمش مفقود شده گذاشت، اما همین که جناب حسین بن روح آن (محموله) را گشود، شمش مذکور را از میان قالب‌های دیگر بیرون آورد و به او فرمود: «این شمش ما نیست. این مال توست که آن را جای آن (قبلی) گذاشته‌ای. به سرخس برگردد و شمش مفقود شده را از آن محل برای ما بیاور! و هنگامی که (آن شخص) بازگشت، شمش را در همان مکان پیدا کرد!! ۱۴ آقای من... تو عین‌الحیاتی... و کسانی که به عین‌الحیات متصل شدند اینانند... آیا ما هم می‌توانیم خضر باشیم. ناامید نیستیم وظیفه امروز آن است که هر یک از شما مقداری از وقت روزانه خود را به مطالعه سیره امام عصر - ارواحنا فداه - از کتب

کمال‌الدین صدوق، غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و مطالبی که علامه مجلسی با رنج خویش در بحارالانوار گرد آورده است، اختصاص دهد. آن‌ها را بخوانید و در آن عمیق شوید و در این روایات، فقیه گردید تا عارف به امام زمان (ع) شوید و مردم را با این معرفت، ارشاد نمایید. مترجم: ابوذر یاسری ماهنامه موعود شماره ۷۴ پی‌نوشت‌ها؟: متن عربی برگرفته از: الحق المبین فی معرفه المعصومین (ع)، علی کورانی. ۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۵. ۲. سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰. ۳. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۲۵، همچنین ص ۳۵۱ و ۳۶۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۹ و دیگر منابع تفسیری؛ خزاز قمی، کفایه‌الأثر، ص ۱۲۰. ۴. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷. ۵. صدوق، همان، ص ۶۶۸؛ کلینی، همان، ج ۸، ص ۲۶۷؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۴؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۵ و معجم أحادیث الإمام المهدی (ع)، ج ۴، ص ۳۶۲ و مفردات الراغب، ص ۱۶ و تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۲۵۲. ۶. سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو کمان یا نزدیک‌تر شد. سوره نجم (۵۳)، آیه ۸ و ۹. ۷. صدوق، أمالی، ص ۷۳۱ و مجلسی، همان، ج ۲۱، ص ۲۸۶. ۸. ابن طاووس، جمال‌الأسبوع، ص ۴۱. ۹. عیون أخبار الرضاع (ع)، ج ۱، ص ۳۰۷. ۱۰. سوره نحل، آیه ۱۲۵. ۱۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۵. ۱۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۵۳. ۱۳. همان، ص ۵۱۹. ۱۴. همان، ص ۵۱۶؛ راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۵؛ مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۳۴۲.

شرق‌شناسی و شرق‌شناسان - ۱

گفت‌وگو با: حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محسن الویری اشاره: حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محسن الویری دارای مدرک دکتری در رشته تاریخ تمدن ایران و اسلام، عضو هیأت علمی دانشگاه، از پایه‌گذاران و اساتید رشته تاریخ تشیع در کشور و از صاحب نظران و پژوهشگران حوزه تاریخ و تمدن اسلامی است. از ایشان تا کنون آثار پژوهشی متعددی در زمینه‌های یادشده تدوین و منتشر شده است که آخرین آن‌ها کتابی است با عنوان مطالعات اسلامی در غرب. انتشار این زمینه‌ساز گفت‌وگوی ما با ایشان شد و از این رو در ادامه سلسله مباحث خود در زمینه شرق‌شناسی و شرق‌شناسان این بار به سراغ این محقق و استاد ارجمند رفتیم و تلاش کردیم با طرح پرسش‌هایی ابعاد دیگری از این موضوع را روشن کنیم. با امید، اینکه این گفت‌وگو مورد توجه شما خوانندگان عزیز موعود واقع شود چه تعریفی از شرق و غرب می‌توان ارائه کرد و مبنای تعریف چیست؟ در ابتدا برای این که این فرصت را به بنده دادید تا بتوانم با خوانندگان مجله موعود گفت‌وگویی داشته باشم، هم‌چنین به عنوان یک شهروند ایرانی معتقد به مکتب مهدویت از این که شما یک نشریه به طور اختصاصی برای حضرت مهدی (ع) منتشر می‌کنید، تشکر و قدردانی می‌کنم. در یک نگاه غیر تاریخی که همان نگاه معاصر ماست، می‌توان گفت، مبنای تقسیم‌بندی شرق و غرب، یک مبنای سیاسی یا حداکثر جغرافیایی - سیاسی است. این یک تقسیم‌بندی پذیرفته شده است و خیلی محل بحث و تردید نیست. ولی در یک نگاه تاریخی می‌بینیم که این واژه یک تحول معنایی داشته و تلقی ما از شرق و غرب در گذشته غیر از این بوده است. قدیمی‌ترین تفکیک برای تقسیم غرب و شرق به دوران بسیار کهن برمی‌گردد و در دوره‌های بعد هم نمونه‌هایی را می‌توانیم ببینیم. در آن گذشته‌های دور به شکلی مبهم هر آنچه که در جانب طلوع خورشید بود شرق نامیده می‌شد و هر آنچه در جانب غروب آن، غرب. البته در گذشته‌های تاریخی افزون بر نگاه جغرافیایی یک نگاه فرهنگی هم قابل جستجو است که در فرصت دیگری درباره‌اش صحبت خواهیم کرد. اما در مصادیق این نگاه جغرافیایی که به راستی مرز کجاست، همان‌طور که ذکر کردم معیار مشخصی وجود نداشته است. با این وجود برخی از مورخان کوشیده‌اند یک معیار مشخص عرضه کنند؛ مثلاً در برخی نوشته‌ها رودی به نام رود «دن» به عنوان حد فاصل بین شرق و غرب نامیده شده است. در نظر دیگر سمت راست دریای مدیترانه، شرق و سمت چپ آن غرب خوانده می‌شد. ولی این قاعده عام و کلی نیست. همواره درباره مسئله شرق و غرب اختلاف بر سر همان مناطق مرزی بوده که قرار بوده شرق را از غرب جدا کند. در عین حال کسی تردید نداشته که سرزمین‌هایی مثل هند و چین و ژاپن در شرق قرار دارند و

سرزمین‌های اروپایی در غرب. اختلاف بر سر مرز شرق و غرب است. الآن در حوالی دریای مدیترانه را که نگاه کنید کشورهای را مثل مراکش می‌بینید که در جنوب دریای مدیترانه و تقریباً در منتهی الیه غربی دریای مدیترانه قرار گرفته و کشور شرقی به حساب می‌آیند و در مقابل برخی کشورهای حوزه «بالکان» را می‌بینید که در شمال دریای مدیترانه قرار گرفته و نسبت به کشور «مراکش» خیلی شرقی‌تراند ولی، جزء کشورهای غربی خوانده می‌شوند. لذا آن مرزبندی مشخصی که با دقت ریاضی انجام بشود هنوز وجود ندارد. به طور خلاصه در قدیم ملاک تقسیم‌بندی، اقلیمی و جغرافیایی بوده و الآن عمدتاً سیاسی است. علت این که مبنای امروز یک مبنای جغرافیایی - سیاسی است این است که بشر امروز نیازمند اتخاذ یک مبنای روشن برای خروج از مشکلاتی است که بعداً خواهد داشت. این ابهام که بالاخره شرق کجاست و غرب کجا، ابهامی است که می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. تقسیم‌بندی دولت‌ها و در روابط تجاری و سیاسی و مانند آن نیازمند یک تقسیم‌بندی مشخص است. با این همه در همین تقسیم‌بندی جغرافیای کنونی که با رویکرد خروج از مشکلات و اتخاذ یک مبنای روشن برای تنظیم روابط اتخاذ شده، نگاه تاریخی کاملاً کنار نرفته و ما رد پای دیدگاه سنتی تعریف شرق و غرب را حتی در تقسیم‌بندی‌های خودمان هم می‌توانیم ببینیم. تفاوت‌های فرهنگی شرق و غرب در چیست؟ تفاوت شرق و غرب هم از جمله مباحثی است که همواره مورد عنایت و توجه بوده است. سیاحت‌نامه‌ای را به «فیثاغورث» نسبت داده‌اند که او سفری به شرق داشته و سیاحت‌نامه او هم سیاحت‌نامه شرقی است که به فارسی هم ترجمه شده است. در آنجا که من گفت‌وگویی با زرتشت داشتم که بعد از گفت‌وگو به یک نقطه روشن و به وفاق با هم نرسیدیم. چون آن‌ها به نقطه وفاق نمی‌رسند، بر اساس آن گفت‌وگوهایی که با هم داشته‌اند زرتشت خطاب به فیثاغورث جمله‌ای را بر زبان می‌آورد که می‌تواند نشان دهنده دوگانگی شرق و غرب از دوران قدیم به حساب بیاید و نشانه‌ای برای این بحث باشد. می‌گوید: «تو به آموزش باختر مشغول باش، من تعلیم خاور را قبول دارم، ما را آیندگان محاکمه خواهند کرد». و این نماد یک دوگانگی بین دو فرهنگ، دو تمدن، در حوزه جغرافیایی و حتی می‌توانیم بگوییم دو حوزه معرفتی است. همین بحث تمایز و تفاوت را حتی در آثار ارسطو هم می‌بینیم. ارسطو علت این تمایز و تفاوت را به مسائل محیطی و اقلیمی و جغرافیایی پیوند می‌زند و می‌گوید چون در مناطق شرقی عمدتاً هوا گرم و آفتاب درخشان است، موجب رشد وسایل زندگی و خود زندگی شده است. و در عین حال صفات جنگی در شرقی‌ها رشد نکرده است ولی در غرب، چون هوا عمدتاً ابری است و آفتاب درخشان نیست، زندگی رشد زیادی نکرده اما خصلت‌های جنگ‌آوری در غربی‌ها و عمدتاً یونانی‌ها رشد داشته است. او عامل تمایز را به تفاوت‌های اقلیمی برمی‌گرداند و مصادیق این تمایزها و تفاوت‌ها را در رسیدن به روحیه جنگاوری محدود کرده است. هر یک از این داورها حتماً نیازمند به تأمل و درنگ است. من این‌جا در مقام داور نیستم و فقط می‌خواهم اشاره کنم که تفاوت این دو حوزه را در کجاها می‌شود جستجو کرد. حتی جلوتر که بیایم در دوران معاصر هم، دو دیدگاه نسبت به این موضوع وجود دارد: برخی این طور دلیل آورده‌اند که علت تمایز و ناسازگاری بین شرق و غرب و اختلاف‌های آشتی‌ناپذیر آن‌ها همان رفتار آدمی و مأموریتی است که آدمی در این جهان دارد و کمال مطلوبی که در زندگی می‌جوید؛ یعنی اصولاً نگاه انسان به خودش، نگاه او به رابطه خود و خدای خودش و محیط پیرامون خودش موجب می‌شود که چیزی به عنوان شرق شکل بگیرد و چیزی به عنوان غرب. در واقع اختلاف در «جهان‌بینی»، عاملی اصلی بروز اختلاف بین شرق و غرب است. برخی دیگر این تمایز و قضاوت را در «شیوه اندیشه» می‌دانند که شیوه تفکر در غرب، عقلی و فلسفی است و نظام اندیشه در شرق به طور عمده عرفانی. یعنی این تمایل شرقی‌ها به اشراق و تمایل غربی‌ها به عقل‌گرایی محض منهای دل صیقل یافته که بتواند کانون معرفت هم باشد، وجه تمایز بین غرب و شرق است. این دو دیدگاه واقعاً وجود دارد. هر چند در تمایز بین شرق و غرب به هیچ روی نمی‌توانیم عامل جغرافیایی را نادیده بگیریم اما عوامل دیگر را هم باید مورد نظر قرار داد. یکی دیگر از وجوه تمایز شرق و غرب مسئله بعثت انبیاست. تقریباً بعثت تمام انبیای بزرگ در منطقه شرق بوده و غرب خاستگاه بعثت انبیا نبوده است. موضوع دیگر هم بحث کانون‌های تمدنی است. می‌توان گفت این

کانون‌ها یکسره شرقی هستند و اقوام تمدن ساز هم یکسره شرقی بوده‌اند. جز دوران معاصر و دوران رنسانس که یک تمدن خاص شکل گرفت که اسمش تمدن معاصر غربی است. از دیگر تفاوت‌های شرق و غرب، نوعی قدسی‌گرایی شرق است که در شکل‌های مختلف بروز کرده است که در غرب مانند آن وجود ندارد. البته تا پیش از رنسانس هم در غرب این قدسی‌گری به شکل‌های مختلفی حضور داشت ولی باز هم نه به آن انسجام و یکپارچگی و معنا داری و گستردگی که در منطقه شرق دیده می‌شود. این‌ها تفاوت‌هایی است که می‌توان برای شرق و غرب ذکر کرد ولی در مقدمه عرایض اشاره کردم که دیگران هم از دیرباز تاکنون به این تفاوت‌ها توجه داشته‌اند. غرب از شناسایی شرق در پی چیست و چه اغراضی را دنبال می‌کند؟ در این‌جا باز هم به ناچار باید از یک دیدگاه تاریخی به موضوع نگاه کنیم. به این معنا که اگر ما در هر دوره یک غرضی را به عنوان غرض حاکم و پارادایم و گفتمان مسلط، در نظر بگیریم یک نوع توالی تاریخی و ترتب با همدیگر دارند. البته بخشی از پاسخ پرسش شما به تبیین مفهوم شرق‌شناسی و نه «استشراق» برمی‌گردد که من از آن صرف‌نظر می‌کنم و فقط از باب تذکر عرض می‌کنم که «الاستشراق»، «شرق‌شناسی» و «Orientalism» نزد خود مستشرقان دو معنای متفاوت دارد، یک مفهوم، مفهوم استشراق به معنای عام آن است یعنی هر آن چه را به شرق برگردد شامل می‌شود؛ بنابراین چین‌شناسی، ژاپن‌شناسی، ایران‌شناسی، و تمام این‌ها در قلمروی شرق‌شناسی قرار می‌گیرد. شرق‌شناسی یک مفهوم اخص هم دارد که تقریباً مترادف با «اسلام‌شناسی» است. مثلاً در ویرایش دوم دائرةالمعارف اسلام معروف به لیدن، در آن‌جا مدخل «مستشرقون» یعنی شرق‌شناسان را می‌بینیم. این مدخل ظاهراً ربط چندانی با دائرةالمعارف اسلام ندارد ولی آن‌ها در اولین جمله این تذکر را می‌دهند که مستشرقون به معنی اسلام‌شناسان در غرب است. اگر ما از استشراق به معنی عام آن بخواهیم صحبت کنیم، باید یک تاریخچه‌ای را ورق بزنیم و بیان کنیم و اگر استشراق به معنای خاص مورد نظر باشد، پرونده دیگری را باید باز کنیم. استشراق به مفهوم عامش یک دوره قدیم دارد که شما حتی در آثار «هرودوت» هم، آن وقتی که در باره شرق صحبت می‌کند بحث‌هایی را درباره شرق قدیم می‌بینید. در آثار «توسیریت» و «گرنفون» هم می‌توان آن را مشاهده کرد. حتی آثار «هومر» هم که درباره شرق صحبت می‌شود می‌تواند یک نوع شرق‌شناسی به حساب بیاید. شرق‌شناسی با ظهور اسلام تحت‌الشعاع قرار گرفت و تقریباً به کناری رفت تا دوران معاصر که پس از جنگ جهانی دوم بار دیگر مفهوم شرق‌شناسی به میان آمد و جای خاص خودش را پیدا کرد این بار شرق‌شناسی اعم از اسلام‌شناسی شد و اسلام‌شناسی یکی از شاخه‌های آن. شرق‌شناسی به طور عمده پس از جنگ جهانی دوم شاخه‌های مختلفی را در بر می‌گرفت که عبارتند از ایران‌شناسی، ژاپن‌شناسی، عرب‌شناسی و ... این مفهوم عام شرق‌شناسی یک دوره اولیه دارد و یک دوره به محاق رفتن و تحت‌الشعاع مطالعات اسلامی قرار گرفتن و یک دوره جنگ. اما شرق‌شناسی به مفهوم عام چون معطوف به اهداف افراد بود، در دوره‌های اولیه شاید خیلی نتوانیم اغراض سیاسی برای آن قائل شویم. شرق‌شناسی بیشتر تابع کنجکاوی افراد بود. البته در آن دوران به واسطه جنگ‌های شرق و غرب یک شیوه نگاه خاص داشت اما این گونه نبوده که واقعاً به مفهوم امروزی اراده‌ای برای شناخت شرق و سیطره بر آن وجود داشته باشد، البته این شناخت یک نوع شناخت ناخواسته و هدایت نشده و بدون طراحی و برنامه‌ریزی بود. اما شرق‌شناسی به مفهوم دومش که پس از جنگ جهانی دوم دو مرتبه رونق گرفته است یک نوع شرق‌شناسی برنامه‌ریزی شده و سنجیده است. شناختی که از شرق حاصل می‌شود اغراض مختلفی دارد، گاهی بر پایه کنجکاوی دانشمندان غربی رونق می‌گیرد، گاهی اغراض سیاسی دارد که به قصد شناخت کشوری برای رخنه در ارکان آن کشور و سیطره بر آن مطالعات ساماندهی می‌شوند، گاهی این مطالعات اغراض تجاری دارد، نرخ بازار آن کشور و تولید محصول متناسب بازار آن کشور... خلاصه اغراض مختلفی در شرق‌شناسی وجود دارد. اما اسلام‌شناسی که یک تقریر و قرائت دیگر از شرق‌شناسی به حساب می‌آید و شرق‌شناسی به معنی الاخص است، واقعاً یک تاریخ پر فراز و نشیب را طی کرده است. اجمالاً به شما می‌گویم که شرق‌شناسی در نخستین مراحل خود تابع اغراض دینی بود و متأثر از اندیشه مسیحیت افراطی کاتولیکی که نگاه ناهمدلانه‌ای نسبت به مسلمانان داشت. یعنی نگاه

سخت آمیخته با جهل و خرافه. این انگیزه شرق‌شناسی، انگیزه‌ای دینی بود، به قصد ضربه زدن به اسلام و به سخره گرفتن پیامبر(ص)، کاهش مدح و منزلت اسلام و مسلمانان. اما جلوتر که می‌آییم انگیزه‌های دیگر رفته رفته در کنار این انگیزه رخ می‌نمایند. باز هم در این جا من انگیزه علمی به منظور کشف حقیقت را انکار نمی‌کنم. گاهی استشراق به مفهوم اسلام‌شناسی تابع این انگیزه صورت گرفته است. استشراق به مفهوم اسلام‌شناسی گاهی تحت تأثیر انگیزه سیاسی بوده است. یعنی با مدیریت و هدایت وزارت خارجه کشورهای غربی یا نهادهای دولتی آن‌ها انجام می‌شد به قصد این که داده‌های سیاسی در اختیار آن طراحان و شخصیت‌های سیاسی باشد که در این جا اغراض استعماری را هم باید بر اغراض سیاسی اضافه کنیم؛ یعنی فراتر از منافع ملی کشورهای خود، آن‌ها به فکر سیطره بر کشورهای دیگر افتادند. به بیان دیگر یک گستره‌ای را برخی از کشورها برای منافع ملی‌شان قائل بودند که از طریق سیطره بر کشورهای دیگر تحقق پیدا می‌کرد که ما آن را «استعمار» می‌خوانیم. بنابراین انگیزه‌های خصمانه دینی در مرحله اول و در مرحله بعد انگیزه‌های سیاسی و استعماری و در نهایت انگیزه‌های علمی از جمله انگیزه‌هایی هستند که در شرق‌شناسی، به معنی الاخص قابل جستجو هستند. این کلیاتی که عرض کردم در لایه‌های ریز و جزئی‌اش مجموعه ای بحث‌های تفصیلی وجود دارد که ان‌شاء الله در فرصت دیگر باید گفته شود. عمده‌ترین اشکال مطالعه شرق و اسلام توسط غربیان و شرق‌شناسان متوجه چیست؟ محتوا، مستندات، متدولوژی یا ... البته شخصاً با این نگاه که از ابتدا به دنبال اشکال بگردیم موافق نیستم و شاید این جور نباید ارزیابی شود بلکه باید گفت فعالیت‌های شرق‌شناسان را چه جور می‌شود ارزیابی کرد و چه نقدی نسبت به آن‌ها وجود دارد؟ تا جنبه‌های مثبت و منفی هر دو را با هم ببینیم. ما از طریق آموزه‌های دینی مان مجاز نیستیم که به فرآورده‌های دیگر تمدن‌ها نگاهی یکسره و از قبل تعیین شده و سلبی داشته باشیم. درباره شرق‌شناسی که از این به بعد منظورم معنی اخص آن و اسلام‌شناسی است، از جنبه مثبت برخوردارها و قواعدی داشته که موضوع سؤال شما نیست و بعداً اگر لازم بود اشاره می‌کنم. اما در قسمت دوم که مورد پرسش شما بوده یعنی جنبه‌های سلبی آن، هم برای شما و هم برای خوانندگان عزیز مجله تأکید می‌کنم که در مقام استقصای کامل بحث نیستم و آن را باید در فضای درسی و کلاسی مطرح کرد. ولی اجمالاً عرض می‌کنم یکی از کاستی‌های این نوع نگاه‌ها این است که چون این‌ها یک درک درست و درونی از مفهوم اسلام، اندیشه‌های اسلامی، باورهای اصلی مسلمان‌ها، گرایش‌های فکری متفاوت مسلمان‌ها با همدیگر و مرز دقیق آن‌ها با هم ندارند گاهی دچار اشتباهات فاحشی می‌شوند؛ مثلاً بی‌توجهی به این که ما پیامبر(ص) را معصوم می‌دانیم و قائل به عصمت ایشان هستیم. لذا در تحقیق و تبیین اسلام حرف‌هایی می‌زنند که با معتقدات اسلامی سازگار نیست و بر مبنای خودشان بر مطالبی تأکید می‌کنند. یا مثلاً برخی تصمیم‌های پیامبر اکرم(ص) را به خلاف معتقدات ما تحلیل می‌کنند و می‌گویند اگر ایشان این تصمیم را نمی‌گرفتند و مصمم به مورد دیگر می‌شدند بهتر بود و این اصلاً با مبنای اسلامی سازگاری ندارد. یا مثلاً وقتی پیامبر بودن پیامبر(ص) را قبول نداشته باشند در تبیین زندگی پیامبر(ص) به دنبال سرچشمه‌های زمینی برای آموزه‌های نبوی می‌گردند و آن را در قالب محیط اطراف پیامبر(ص) و آن‌جایی که ایشان(ص) مراد داشته‌اند جستجو می‌کنند. بعد یک مرتبه می‌بینیم ملاقاتی که حضرت در خردسالی با «بحیرای نصرانی» داشتند یک جایگاه بلندی را برای این ملاقات و آنچه که از ایشان به یک عالم مسیحی منتقل شد قائل می‌شوند و به همین ترتیب ملاقات‌هایی که پیامبر(ص) با یهود مدینه و اطراف آن داشتند به عنوان سرچشمه‌های وحی پیامبر تلقی می‌شود. ببینید چقدر این نگاه با نگاهی که یک مسلمان به آن باور دارد متفاوت است البته نمی‌خواهم بگویم کسی که مسلمان نیست، حق زمینی تحقیق کردن پیامبر(ص) را ندارد ولی از آن‌جایی که در مقام داوری این سخن هستیم احساس می‌کنیم آن‌ها در این راه به خطا رفته‌اند منبع و منشأ این حرف، نبود درک درونی آن‌ها نسبت به اسلام است. کاستی دومی که در مطالعات غربی می‌توان جستجو کرد، موضوع خالی نماندن برخی از این مطالعات از آن انگیزه‌هایی است که در سؤال قبلی به آن اشاره شد. مواردی که در یک نگاه تنگ و کوتاه (به اصطلاح دقیق‌تر) با اندیشه‌های اسلامی و وجوه مختلف جامعه اسلامی و تمدن اسلامی

وجود دارد. کاستی سومی که در مطالعات شرق شناسی قابل جستجوست نوعی نگاه محدود به پدیده‌ها یا به اصطلاح نگاه پدیدارشناسانه آن‌هاست که از سطح عبور نمی‌کند و به لایه‌های زیرین راه نمی‌یابد. این آفت بزرگی است. به عنوان نمونه در تحلیل تمدن اسلامی مظاهر تمدن به دلیل نگاه پدیدارشناسانه، دستاوردهای مادی تمدن اسلامی، یعنی ساختمان‌ها و بناها را تحلیل می‌کنند. ما هم الا این‌ها را از یکدیگر در مورد مظاهر اسلامی سؤال کنیم، ذهنمان سراغ همین جور چیزها می‌رود. این‌ها از دستاوردهای تمدن اسلامی است ولی اسلام را نمی‌شود محدود به این جور چیزها کرد. این نگاهی سطحی است که ما را روی لایه سطحی و بیرونی نگه می‌دارد. کاستی دیگر نوع تلاش هر چند ناخواسته برای القای نوعی غرب محوری در همه جنبه‌هاست که هر چند برخی از مستشرقان را نمی‌توان به این متهم کرد که با یک برنامه‌ریزی قبلی این رویکرد را مبنای کار خودشان قرار داده‌اند ولی چون این مطالعات در دوران استعماری غرب رونق بیشتری گرفت و شاخ و برگ پیدا کرد و نگاه در آن دوره، یک نگاه استعمارگر به کشور تحت استعمار بود، یک نوع خود بزرگ‌بینی و غرب محوری در این مطالعات دیده می‌شود که لازمه‌اش تحقیر و کوچک شمردن دیگران است. نکته دیگر این که تلاش برخی از مستشرقان در بعضی جاها مدیریت شده است ولی در برخی موارد خود مستشرقان نمی‌دانند در چه فضایی حرف می‌زنند. در آن‌جا این تلاش برای یافتن و بررسی مسائل و جریان‌های درونی جامعه اسلامی، برجسته ساختن و بزرگ‌نمایی آن و حتی گاهی این تلاش برای بررسی عوامل درونی جامعه اسلامی، یک نوع آسیب‌پذیری دیگری به حساب می‌آید. چطور می‌توان یک ارزیابی کلی از آثار و همچنین کشف جنبه‌های مثبت فعالیت‌های مستشرقان داشت؟ اولاً من فکر می‌کنم همین مقدار که کسی که در مدار حرکت ما حرکت نمی‌کند و مشی او خلاف مشی ماست، به اسلام و جنبه‌های مختلف اسلامی نگاه می‌کند، خود این نگاه ذاتاً ارزشمند است. صرف نظر از همه جنبه‌های سلبی، خود این که ما بینیم دیگران درباره ما چه می‌اندیشیند موضوعی است که اهمیت دارد و شایسته عنایت و توجه است. چندین جنبه مثبت دیگر هم وجود دارد. گاهی نگاه درونی آفت زاست و موجب نوعی کژتابی در فهم می‌شود. نگاه بیرونی داشتن به یک پدیده ابعادی را برای انسان روشن می‌سازد و کسی که تنها و تنها خود را در نگاه بیرونی محصور کرده، آن‌ها را نمی‌تواند پیدا کند. باز هم تأکید می‌کنم در آن جنبه‌های درونی و در واقع جنبه‌های سلبی که اول گفتم به جهت نداشتن نگاه درونی و سخن گفتن، نگاهشان کامل نخواهد بود. خوب مسلمان‌ها فقط و فقط یک نگاه درونی به اسلام دارند در این‌جا هم این نوع نگاه می‌تواند آفت‌هایی داشته باشد چون مانع از یک درک همه جانبه و کل‌گرا بشود. یکی از جنبه‌های مثبت نگاه مستشرقان ترویج نگاه بیرونی به اسلام و دستاوردهای مختلف اسلامی است که اگر من از بیرون بایستم و نگاه کنم چه تحلیلی دارم؟ اگر ساختمان را در نظر بگیریم، ما در درون آن ساختمان زندگی می‌کنیم، اطلاعات درست و دقیقی در مورد اجزای درونی ساختمان داریم، اتاق‌ها چگونه است؟ راهروها چگونه است؟ انتقال از یک اتاق به اتاق دیگر چگونه صورت می‌گیرد؟ و قسمت‌های مختلف ساختمان هر کدام کجا قرار گرفته‌اند؟ اما کسی که از بیرون نگاه می‌کند، نمای کلی ساختمان و جایگاه کلی ساختمان در بافت محلی را می‌تواند پیدا کند. این قسم دوم از موارث مستشرقان است که به ما آموزش می‌دهد یک نگاه بیرونی هم داشته باشیم. این امر امروزه موجهی از اطلاعات را برای ما ایجاد کرده است و یکی دیگر از جنبه‌های مثبت روش کار آن‌هاست. کسی انکار نمی‌کند که اصولاً برخی از شاخه‌های علمی از اساس و همچنین برخی از فنون و روش‌ها به واسطه آن‌ها ابداع شد، اکنون هم در بین مسلمانان در یک گستره وسیعی رواج یافته است؛ مثلاً تصحیح نسخ خطی را که ما امروزه به این صورت درگیر آن هستیم و به عنوان یک رشته علمی شناخته شده و پر رونق و بسیار ارزشمند هم مطرح است و قبلاً در حوزه علمی خودمان آن را نداشتیم. البته من نمی‌گویم اصلاً چنین کاری تا پیش از آن صورت نگرفته بود و شاید همان استنساخی که از نسخه‌ها مختلف می‌کردند که گاهی خود مستسخان عالمان بزرگ بودند و دقت می‌کردند که آن اصول را درست به کار ببرند، که این‌ها شاید نوعی تصحیح متن به حساب بیاید اما به صورت گسترده‌تری قطعاً از موارث مستشرقان است که شاخه‌های علمی جدیدی را درست کردند. از نظر فنون و روش‌ها هم

مثلاً استفاده از نمایه برای تألیف کتاب‌ها یا شیوه ارجاعات و مانند آن چیزهایی هستند که از ابتکارات مستشرقان است. مثلاً نخستین فهرست قرآن را «فلوگل آلمانی» عرضه کرد و بعداً افرادی در بین مسلمان‌ها این فهرست را تهیه کردند. در واقع این کارهایی که تقویت کننده فضای پژوهشی است و شاید خودش کار پژوهشی به حساب نیاید و در عین حال کار پژوهشی را آسان می‌کند همه از تبعات مثبت کار مستشرقان است. ادامه دارد

معرفی کتاب

جلوه‌های لاهوتی زیارت جامعه کبیره از معروف‌ترین زیارت‌نامه‌ها نزد شیعیان است که از جانب امام معصوم - حضرت هادی (ع) - صدور یافته است. علاوه بر سند محکم این زیارت و نقل آن توسط عالمان برجسته امامیه همچون شیخ صدوق و علامه مجلسی، در برخی از تشرفات مؤمنان صالح به محضر حضرت صاحب‌الامر(ع) نیز نسبت بدان سفارش شده است. زیارت جامعه کبیره به عنوان منبع مهم امام‌شناسی، به تبیین جایگاه بلند علمی و معنوی حضرات معصومین(ع) پرداخته و میزانی متقن برای تمییز رهبران حقیقی از دروغین به دست می‌دهد. تاکنون عالمانی به تفسیر یا شرح این زیارت بلند همت گماشته‌اند. کتاب ارزشمند جلوه‌های لاهوتی جدیدترین اثر در این زمینه است که به قلم عالم فرزانه جناب آقای حاج شیخ محمدباقر تحریری به تألیف درآمده است. نویسنده محترم مباحث کتاب را از طریق بحث و تبادل آرا و با استفاده از قواعد علمی طی سال‌های متوالی در سه مجلد تهیه و تنظیم نموده است. جلد اول، مشتمل بر مقدمه و شرح فرازهایی است که با سلام‌هایی به محضر مقدس پیامبر(ص) به پایان رسیده و هر یک از آن‌ها به طور مبسوط شرح شده است؛ جلد دوم، حاوی شرح فرازهایی است که بعد از بیان مقامات و مراتب علمی و خلقتی و عملی ائمه(ع) آمده است؛ جلد سوم، به شرح فرازهای پایانی زیارت که با شهادت به وحدانیت خداوند و شهادت به رسالت پیامبر(ص) و شهادت به امامت ائمه آغاز شده است، پرداخته و در پایان برخی دیگر از فضایل آن بزرگواران را بیان می‌کند. این کتاب از سوی «مرکز نشر دارالمعارف» (قم) به چاپ رسیده است.

خواندنی‌های جوانان دیروز (سیر اسلام در اروپا)

اشاره: برای عموم جوانان دیروز، جوانان دهه‌های سی و چهل که اهل کتاب و درس مذهبی بودند نام ماهنامه «مکتب اسلام»، «نسل نو»، منشورات «در راه حق» و حضرات آقایان علی دوانی، ناصر مکارم شیرازی، محمود حکیمی، باهنر، داوود الهامی، غلامرضا سعیدی، جعفر سبحانی، خسروشاهی، علی قائمی و دیگران آشناست. گویی با این نام‌ها و عناوین زندگی کرده‌اند. در آن سال‌های خوف و خطر هر برگ کاغذی که از اسلام و اخلاق و معرفت مذهبی سخنی داشت کیمیا بود و عزیزتر از جان. شاید به همین خاطر است که در پست‌خانه و قفسه‌های کتابخانه شخصی جوانان سابق این آثار همچنان به چشم می‌خورند. بر آن شدیم تا برای «جوانان امروز» گزیده‌ای از خواندنی‌های «جوانان دیروز» را منتشر کنیم. بوی دین و دینداری، پروای مبارزه و مجاهده و انگیزه تبلیغ و تربیت از میان سطور این آثار به مشام می‌رسد، چنان‌که عطر آن مشام امروزیان را نیز می‌آراید. یاد همه آن مردان مرد را که اینک در میان ما نیستند گرامی می‌داریم. مردانی چون شهید باهنر، شهید سعیدی، شهید بهشتی، مرحوم داوود الهامی و علی دوانی که در واقع معلمان جوانان دیروز و امروز فردا هستند. این بحث بسیار جالب در سه قسمت مورد مطالعه قرار می‌گیرد: ۱. نفوذ سیاسی اسلام در کشورهای اروپا و سیطره دولت‌های مسلمان به وسیله لشکرکشی و غیر آن. ۲. نفوذ معنوی اسلام در مردم اروپا، یعنی کیفیت مسلمان شدن و انتشار دین اسلام در آن منطقه. ۳. نفوذ تمدن اسلام مانند تأثیرات فرهنگی، علمی، صنعتی و هنری، معمای و امثال آن. در این مقاله قسمت اول این بحث مورد توجه ماست و چون این موضوع در دو قسمت دیگر که هدف اصلی ما را تشکیل می‌دهد تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد نخست به مطالعه آن پرداخته‌ایم. قرن اول هجری نخستین قسمت اروپا که در تحت سیطره دولت‌های

اسلامی قرار گرفته‌است، بر حسب مأخذ ما؛ داغستان است در سال ۲۴ هجری در زمان خلافت عمر لشکریان اسلام این منطقه را از دست ساسانیان گرفتند و از سال ۴۱ تا پایان قرن اول و همچنین تا سال ۱۳۲ در تحت نفوذ امویان و پس از آن در دست عباسیان بود. لشکر اسلام در این قرن چند بار در حدود سال‌های ۴۹، ۵۵ و ۶۱ هجری به منطقه بالکان رسیده و شهر قسطنطنیه را مورد حمله قرار دادند و هم از این قرن (سال ۹۲ هجری) سردار بزرگ اسلامی طارق بن زیاد به همراهی موسی بن نصیر از آفریقا عبور کرده و پس از عبور تنگه‌ای که بعدها به نام طارق معروف شد وارد اسپانیا شدند و تا سال ۱۰۰ یعنی پایان قرن اول تمام شبه جزیره (ایبری) اسپانیا و پرتقال به تصرف لشکریان اسلام در آمد. قرن دوم مسلمانان در تمام این قرن، بر اسپانیا حکومت می‌کردند و زد و خوردهای مسیحیان و شورش‌های محلی آنان تأثیری در ثبات و استحکام زمامداری رداران اسلامی نداشت به خصوص که در این قرن مسلمانان به کشور فرانسه نیز وارد شدند، نخست حربین عبدالرحمن سردار اسلامی اسپانیا در اول قرن دوم و بعد از آن به تدریج سمح بن مالک که از رجال پاکدامن و مورد علاقه خاص عمر بن العزیز خلیفه عادل اموی بود و بعد عبدالرحمن بن عبدالله یمنی سردار شجاع و مدبر اسلامی. مناطق ناربونه، تولوز، کارکاسو، لیون و بردو که از مناطق جنوبی فرانسه است تصرف کرده از سلسله جبال پیرنه گذشتند. متأسفانه در وسط قرن دوم سیطره مسلمانان در فرانسه پس از ۴۳ سال پایان یافت. لشکریان اسپانیا به سرداری همین فرماندهان در این قرن به ایتالیا، جزایر بالئار در مدیترانه، کورسیکا، جزایر سیسیل، مالت، سردانیه حمله کردند و در همین قرن نیز قبرس روس (روزیای) در تصرف مسلمانان در آمد. قرن سوم مناطق اطراف دریای مدیترانه به طور کلی در این قرن، به علت پایگاه‌هایی که مسلمانان در تونس و جزیره سیسیل به دست آورده بودند توجه مسلمین بود. ایتالیا چندین بار مورد حمله قرار گرفت شهرهای برنیزیوم، تارتوم باربوم، بتونوم تصرف شد به علاوه لشکریان مسلمان اسلامی در این قرن از جبال آلپ گذشته و به سویس رسیدند. و از طرف شمال ایتالیا را مورد حمله قرار دادند همین طور صقلیه، مالت، کرت در دریای مدیترانه و سواحل پروانس در فرانسه تصرف مسلمانان بود ولی مسلمین در اواخر این قرن قبرس را از دست دادند. قرن چهارم قرن چهارم را قرن شورش‌ها و زد و خوردهای گوناگون، میان مسیحیان اروپا مانند فرانک‌ها و امپراطوران روم شرقی و میان حکومت‌های اسلامی مثل امویان قرطبه در اسپانیا فاطمیون، بنی ساج حاکمین آذربایجانی داغستان و بنی اغلب باید دانست مسیحیان در اسپانیا پیشرفت کندی را شروع کردند. قرن پنجم در این قرن مسلمانان در نواحی بالکان و مدیترانه به پیشرفت‌های زیادی نایل شدند و تقریباً تمام جزایر بالئار، سردانید، صقلیه، مالت، جزایر اژه در مدیترانه و لماسیا و تراکیه در بالکان به تصرف مسلمین درآمد، یکه‌تاز این میدان در این قرن خلفای فاطمی مصر بودند که مستقیماً خودشان و یا سرداران آنها مثل بنی کلب حکم‌روایی می‌کردند. قرن ششم و هفتم این دو قرن را قرن استقرار و آرامش و در اسپانیا دو قرن عقب‌نشینی مسلمان‌ها باید نامید. در پایان قرن هفتم قسمت اعظم اسپانیا به دست مسیحیان بود. در قفقاز مسلمانان به پیشرفت‌هایی نایل شده، در بند باب الایوباب به وسیله ایلخانان ایرانی تصرف شد. جنگ‌های صلیبی در این دو قرن نقش مهمی در دست به دست شدن مناطق اروپایی ترکیه (قسطنطنیه) داشت. قفقاز و ارمنستان نیز به تدریج تحت سیطره مسلمانان قرار می‌گرفت. قرن هشتم از اسپانیا یعنی اندلس محبوب مسلمانان جز قسمت کوچکی که تحت سیطره بنی نصر بود چیزی در دست مسلمین باقی نمانده و در مدیترانه نیز مسلمین فعالیتی ندارند. ولی از طرف جنوب اروپا عثمانیان پیش می‌روند. تمام جنوب رود دانوب در بالکان و منطقه افلاق و جزایر ایونیه و متصرفات روم شرقی به دست عثمانیان افتاده. در قفقاز نیز آل جلایر و امراء قره قوینلو و سپس امیر تیمور تقریباً تمام قفقاز جنوبی را متصرف شده‌اند و از طرفی از ناحیه دربند (باب الایوباب) گذشته (استپ‌های روسیه تحت فرمان مغولان مسلمان درآمد است. قرن نهم این قرن آخرین قرن حکومت دولت‌های اسلامی بر اسپانیا است. در سال ۸۹۸ هجری چراغ نیمه روشن اسلام در این سرزمین که به دست پادشاهان بنی نصر افروخته بود خاموش شد و دوران تاریک تفتیش عقاید که از ننگ‌های تاریخ بشریت است و صفحات آن از قتل‌ها، غارت‌ها، جنایات، تبعیدها و شکنجه‌ها مالا مال است شروع شد. ولی عثمانیان همچنان پیش می‌روند. اوترانتو در ایتالیا، بوسنی و صربستان و

افلاق (یوگسلاوی) شبه جزیره کریمه در روسیه، سالونیک؛ قسطنطنیه؛ آتن پایتخت یونان و آلبانی را متصرف شده‌اند و بزرگ‌ترین امپراطوری‌های جهان را به وجود آورده‌اند. قرن دهم این قرن نیز ستاره حکومت آل عثمان می‌درخشد. در حالی که آخرین فردهای مسلمانان اندلس در چنگال دژخیمان (انگیزه‌سیون) محاکم تفتیش دست و پا می‌زدند قسمت عمده مجارستان، ملداوی و طولون به تصرف عثمانیان در می‌آید فرماندهان تاتار قرم تا مسکو پایتخت روسیه پیش تاختند و تمام شبه‌جزیره کریمه و تنگه کرچ و دونتس را متصرف شدند. قرن یازدهم و دوازدهم دیگر دامنه نفوذ و اقتدار دولت‌های اسلامی به نهایت درجه خود رسیده است. نزدیک یک قرن در جا زدن و سپس تنزل و انحطاط ... در این قرن آخرین دسته مسلمانان به سال ۱۰۱۸ از اسپانیا اخراج شدند. کرت پودولیا از لهستان به تصرف عثمانی‌ها درآمد ولی مجارستان و موره و سپس پودولیا از دست آن‌ها خارج شد. دست نشاندگان عثمانی در روسیه نیز به عقب‌نشینی تدریجی پرداختند. دولت عثمانی حالت دفاع به خود گرفته است. در قرن دوازدهم دست عثمانی از اکثر مناطق روسیه کوتاه شد و در بند (باب‌البواب) و باکو بین روسیه و ایران دست به دست گردید. قرن سیزدهم اگرچه نحس بودن عدد سیزده یک خرافه است، ولی خودمانیم، قرن سیزده نحس است و ابتدای زوال قدرت‌های اسلامی محسوب می‌شود. بوسنی، افلاق، بسارابی، ملداوی، بلغارستان و یونان از تصرف عثمانی خارج می‌شود، و از بالکان فقط آلبانی، صربستان جنوبی، مقدونیه، در تصرف آن‌ها باقی است. داغستان را روس‌ها در ۱۲۲۸ از ایران می‌گیرند. جزایر اژه نیز بن عثمانی‌ها و دولت یونان تقسیم می‌شود قبرس را انگلیسی‌ها متصرف می‌شوند. تمام متصرفات عثمانی در روسیه از دست می‌رود در سایر قسمت‌های ممالک اسلامی نیز تجزیه‌های عظیمی صورت می‌گیرد که از حدود بحث ما خارج است. قرن چهاردهم - قرن ما آخرین دولت اسلامی اروپا دولت آلبانی بود که اکنون به صورت یک کشور کمونیستی درآمده و تنها منطقه اروپا که در تحت نفوذ یک حکومت مسلمان است قسمت اروپایی ترکیه است (اسلامبول و چند جزیره در دریای اژه یعنی ایمروز و بوزکادا) و دیگر هیچ ... مسلمان در اروپا فراوان است و در بحث جهان اسلام مورد مطالعه واقع خواهد شد باید دانست که نیمه دوم قرن چهاردهم را (نیم قرن آزادی) باید نامید. هر چند که اکنون هیچ کشور مسیحی در تصرف مسلمانان نیست ولی کشورهای اسلامی هم که به طور رسمی تحت حکومت اروپاییان باشند معدودند و در چند سال اخیر کشورهای مسلمان متعددی از تحت سلطه اروپاییان بیرون آمده‌اند. پاکستان، اندونزی، مراکش، تونس و پاره‌ای دیگر از کشورهای آفریقایی اما با کمال تأسف، الجزایر دلیر و سرفراز هنوز به کسب استقلال کامل نایل نشده است هیچ ملتی در تاریخ جهان مسلماً برای آزادی خود به قدر مردم الجزایر قربانی نداده و مجاهده نکرده است. افتخار بر تو ای کشور دلیران مسلمان...! افتخار بر تو ای افتخار مسلمانان و بشر... پی نوشت؟: برگرفته از ماهنامه مکتب اسلام، ش ۱۲، آبان ۱۳۳۷.

کلیساهای مخالف مسیحیت صهیونیستی

به رغم قدرت و اثرگذاری بیش از حد مسیحیان صهیونیست در ایالات متحده، آن‌ها مخالفانی نیز در آمریکا دارند. کلیساهای مسیحی بسیاری در آمریکا وجود دارند که موضع‌گیری‌های ضد این جریان دارند و نسبت به خطر آن در داخل ایالات متحده و خارج از آن هشدار می‌دهند. در سال ۱۹۱۷ پاپ پندیکت پانزدهم در شرحی بر بیانیه بالفور گفت: «یهودیان هیچ حاکمیت و مالکیتی بر سرزمین مقدس (فلسطین) ندارند. به رغم قدرت و اثرگذاری بیش از حد مسیحیان صهیونیست در ایالات متحده، آن‌ها مخالفانی نیز در آمریکا دارند. کلیساهای مسیحی بسیاری در آمریکا وجود دارند که موضع‌گیری‌های ضد این جریان دارند و نسبت به خطر آن در داخل ایالات متحده و خارج از آن هشدار می‌دهند. موضع کلیسای انجیلی در برابر مسیحیت صهیونیستی کلیسای انجیلی در ایالات متحده آمریکا، مسیحیت صهیونیستی را مردود و نادرست شمرده و از راه‌های گوناگون و مخالفت خود را با این جریان به اطلاع شورای ملی کلیساهای مسیحی که ۳۴ گروه و حدود ۴۰ میلیون عضو دارد، رسانده است. استراتژی این شورا برای

برخورد با مسیحیت صهیونیستی بر این اساس است که انجیلی‌های لیبرال که مخالف تفسیر تحت اللفظی کتاب مقدس اند و صهیونیسم لاهوتی را در کلیسا رد می‌کنند، جذب خود کند و آرای خود را به آن‌ها بقبولاند این شورا توانسته است از طریق مجله‌های خود به نام «قرن مسیحی»، «مسیحیت و بحران‌ها»، «قیمان» و «مصلح» با شمار زیادی از آن‌ها ارتباط برقرار کند. البته این شورا از هماهنگ کردن موضع‌گیری‌های مخالفش با مسیحیت صهیونیستی با کلیساهای دیگر که در این مسئله با آن هم‌رأی‌اند، غافل نبوده است. مانند کلیسای شیخیه، کلیسای روش‌مند، معمدانی و کلیسای اسقفی. موضع کلیسای کاتولیکی در برابر مسیحیت صهیونیستی کلیسای کاتولیک در ایالات متحده نه تنها از جریان مخالفت با مسیحیت صهیونیستی دور نبوده، بلکه بسیار زود، یعنی از حدود ۱۰۰ سال پیش با آن اعلام مخالفت کرده است. در ماه می ۱۸۹۷ این کلیسا متوجه شد که این جریان به دنبال بهانه‌ها و مجوزهای دینی مسیحی برای سیطره بر فلسطین، بنابراین، این کلیسا بیانیه‌ای صادر و در آن بیان کرد: بی‌شک بازسازی قدس برای این که مرکز حکومت اسراییل باشد و از این طریق دوباره معبد سلیمان ساخته شود، با پیش‌بینی‌های خود مسیح در تناقض است. مسیح فرموده است، عامه مردمان (غیر یهودیان و غیر مسیحیان) تا آخرالزمان یعنی تا پایان دوران آن مردمان، در قدس خواهند بود. واتیکان نیز موضع‌گیری مشابه با موضع‌گیری کلیسای کاتولیک در ایالات متحده داشت. واتیکان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مسیحیت صهیونیستی را رد کرد و به مخالفت با تلاش‌های سیاسی آن‌ها و هم‌پیمانی آن‌ها با صهیونیسم یهودی برای برپایی یک وطن قومی و ملی برای یهودیان پرداخت و آن را نادرست دانست. واتیکان علت مخالفت خود را این دانست که، دعاوی مسیحیت صهیونیستی با کتاب مقدس و روح مسیحیت در تضاد است و این باعث زیان رساندن به مسیحیان شرقی می‌شود، به ویژه اگر آن‌ها موفق شوند دولتی (یهودی) در فلسطین به وجود آورند. در سال ۱۹۱۷ پاپ پندیکت پانزدهم در شرحی بر بیانیه بالفور گفت: «یهودیان هیچ حاکمیت و مالکیتی بر سرزمین مقدس (فلسطین) ندارند. در پانزدهم ماه می ۱۹۲۲، واتیکان، یادداشتی رسمی به سازمان ملل متحد فرستاد و در آن برپایی یک وطن قومی و ملی برای یهودیان در فلسطین انتقاد کرد و اظهار داشت: غیر ممکن است پاپ در این مورد امتیازهایی بدهد یا حقی برای آنان قائل شود. پاپ پیوس دوازدهم نیز که جانشین پندیکت پانزدهم شد، در این مورد موضع‌گیری مشابهی داشت. این مخالفت تا زمان برپایی حکومت اسراییل در سال ۱۹۴۸ ادامه داشت. پس از آن، تغییری لاهوتی در موضع‌گیری کلیسای کاتولیکی به وجود آمد و آن زمانی بود که یهودیان، توانستند مردان دینی بزرگ «کلیسای کاتولیک» را قانع کنند که وجودشان در خاورمیانه به خاطر مبارزه با کمونیسم الحادی و جلوگیری از گسترش آن است. این موضع‌گیری در زمان زمامداری جان کندی اولین رئیس‌جمهور کاتولیک آمریکا نیز ادامه داشت. اسقف کاشنگ که شدیداً مخالف و دشمن کمونیسم بود، او را در این راه همراهی می‌کرد. او دریافت که یهودیان می‌توانند هم‌پیمان واقعی ایالات متحده ضد کمونیسم باشند، نه جهان اسلام. پس از این شکستگی در سد موضع‌گیری‌های کلیساها و اختلاف میان آن‌ها، سازمان‌های کاتولیکی بسیاری خواهان تغییر موضع‌گیری‌های لاهوتی واتیکان در مورد برپایی یک کشور یهودی و بازگشت یهودیان به فلسطین شدند. در کنار این، سازمان‌های کاتولیکی دیگری که مخالف برپایی یک حکومت اسراییلی نبوده، و خواهان آن بودند که در کنار آن حقوق فلسطینی‌ها نیز حفظ و رعایت شود. موضع‌گیری کلیسای ارتدوکس در قبال مسیحیت صهیونیستی کلیسای ارتدوکس در ایالات متحده مخالفت خود را با مسیحیت صهیونیستی اعلام کرد. این کلیسا بر این باور بود که جریان مسیحیت صهیونیستی به دنبال القای یک دیدگاه لاهوتی بیگانه از مسیحیت در ذهن مسیحیان است. این کلیسا بر این باور بود که اهداف این جریان، سیاسی است نه دینی و در نتیجه همه این‌ها در جهت خدمت به منافع حکومت خاصی است. شورای کلیساهای خاورمیانه اما در مورد موضع‌گیری کلیساهای خاورمیانه در مقابل این جریان، باید گفت: آن شورا به دلایل دینی، سیاسی و انسانی مخالف مسیحیت صهیونیستی بود. شورای کلیساهای خاورمیانه، مسیحیت صهیونیستی را متهم به استفاده ابزاری و سوءاستفاده از کتاب مقدس و بازی با احساسات مسیحیان در جهت تلاش برای مقدس دانستن تأسیس یک کشور و قانونی و مشروع جلوه دادن سیاست‌های آن، دانست و این را در

بیانیه‌ای که در ماه آوریل ۱۹۸۶ صادر نمود، بیان کرد. کشیش ریاض گریگور، دبیر کل این شورا علت مخالفت با این جریان را این گونه بیان کرد: «مسیحیت صهیونیستی، هیچ ارتباطی به مسیحیت ندارد زیرا آن در تحریف برخی نوشته‌ها و اسفار کتاب مقدس است؟». مسیحیت صهیونیستی، توطئه‌ای است که بر ضد عموم مسیحیان به ویژه مسیحیان عرب برنامه‌ریزی شده است تا باعث شکست طرح گفت‌وگوی مسیحیت و اسلام شود و طرح‌های درگیری و جنگ تمدن‌ها و جنگ ادیان به ویژه اسلام و مسیحیت توجیه شود. این طرح در واقع به دنبال مانع تراشی برای هم‌زیستی مسلمانان و مسیحیان در جهان عرب است و می‌خواهد میان آن‌ها تفرقه‌افکنی کند و باعث جنگ شود. موضع کلیسای روم ارتدوکس کلیسای روم ارتدوکس نیز از این قاعده مستثنی نبود. این کلیسا نیز با مسیحیت صهیونیستی به مخالفت پرداخت و حتی به نام‌گذاری آن نیز اعتراض کرد. پدر عطاءالله حنا، پطریک روم ارتدوکس در قدس اصرار می‌کرد که باید آنان را «گروه‌های صهیونیست شده مدعی مسیحیت» نامید. او به این دلیل با این جریان مخالفت می‌کرد که اعتقاد داشت، تناقضات بسیاری میان بسیاری از مفاهیم اساسی مسیحیت مانند: صلح، آرامش، دوستی و یکدلی با اصول صهیونیسم وجود دارد؛ زیرا صهیونیسم بر پایه‌اندیشه‌های نژادپرستانه و قوم‌گرایی و دست زدن به کارهای پلید شیطانی برای پیشبرد طرح‌های نادرست استوار است. بنابراین مسیحیت صهیونیستی جریانی است که بیشتر از هر چیزی به یهودیت صهیونیستی نزدیک است. چیزی که باعث افزایش ترس و هراس روم ارتدوکس از مسیحیت صهیونیستی شد، اهدافی است که عبارتند از، جذب مسیحیان شرقی به خود و تلاش برای جدا ساختن آن‌ها از هویت، ریشه‌های شرقی و مسائل ملی‌شان با استفاده از شعار تبلیغ برای مسیحیت. هم‌چنین روم ارتدوکس تأکید می‌کند، آنچه باعث می‌شود آن‌ها در مخالفت خود با مسیحیت صهیونیستی ثابت‌قدم‌تر باشند و به مخالفت خود با آن ادامه دهند، این است که آن‌ها اعتقاد دارند؛ صهیونیست‌ها از بعد سیاسی و غیر دینی کتاب مقدس را تأویل و تفسیر می‌کنند. تا بدین وسیله اشغال، جنگ و حمله به اطرافیان را توجیه کنند و به مردم بقبولانند که فلسطین از آن آنان است و دیگران در آن حقی ندارند. دکتر القس ریاض جرجور مترجم: سید شاهپور حسینی منابع: ۱. المسيحية الصهيونية، صهيونية أم صهيوا أمريكية؟ مأساة في استعمال الكتاب المقدس، استغلال المشاعر الدينية في انشاء دولة صهيونية؛ الكدكتور القس رياض جرجور. ۲. <http://www.asharqalarabi.org.uk/m-w/b-waha-44.htm>. في مواجهة الصهيونية المسيحية، الصهيونية المسيحية، محمد السماك، ص ۱۴۹-۱۶۶ دارالفائس، ط ۴، عام ۲۰۰۴.

خاورشناسان و ترجمه قرآن

محمد رسول دریایی در آمدی بر مترجمان قرآن مقدمه «پروفیسور آربری» بر قرآن مشتمل بر مطالب گویایی است که آرا و نظریات مترجمان و اهداف آن‌ها را در ترجمه قرآن، از قرن دوازدهم میلادی، به زبان‌های اروپایی به عرصه نقد و تحلیل می‌کشاند و نکات مهمی را از لابلای فحوای کلام ایشان ارائه می‌دهد. آربری در بخشی از ترجمه و شرح رموز بی‌خودی مرحوم «علامه اقبال لاهوری» می‌گوید: اروپا در طی قرن‌ها نسبت به اسلام نظر مساعدی نداشت به این معنا که از توجه به کارهای مثبت و تمدن مسلمانان چشم‌پوشی شد، زیرا تحقیق دست‌خوش اغراض حرفه‌ای مذهبی شده بود. آربری نیز مانند سایر محققان عقیده دارد که اکنون اغراض ناشی از حرفه مذهبی از بین رفته است در صورتی که چنین نیست و هنوز همان عوامل و ایادی مشغول تحریف و قلب حقایق و سم‌پاشی هستند. در تاریخ می‌خوانیم که نمایندگان «مسیحیان نجران» وقتی به مدینه وارد شدند، با کمال احترام مورد پذیرایی رسول اکرم (ص) و سایر مسلمانان قرار گرفتند و رسول خدا (ص) پیام توحید و نفی شرک و انسان‌پرستی و وحدت بین ادیان را بر آن‌ها عرضه فرمود و کار به «مباهله» (نفرین بر دروغ پردازان) کشید، ولی نمایندگان برجسته مسیحی از قبول آن خودداری نموده و از تسلیم شدن به حق طفره رفتند! از آن پس که راه توافق و همکاری میان پیروان دو دین مسدود شد، بازار جعل، تزویر و تحریف حقایق رواج گرفت، و پدران روحانی به جای نشر حقیقت، به افسانه‌بافی و اسطوره‌سازی پرداختند و

نگذاشتند مسیحیان جهان از نعمت برادری جهانی با مسلمانان برخوردار شوند و در این زمینه از ابراز هیچ نوع تهمت و افترا بی‌دربارۀ اسلام پرهیز نکردند، به گونه‌ای که اسلام با بغض مسیحیت و عناد کلیسا مواجه گردید و در حقیقت معارضه بلکه مبارزۀ غرب با شرق به صورت جنگ‌های مذهبی درآمد و در نتیجه دورۀ دو‌یست سالۀ جنگ‌های صلیبی جهان را به خاک و خون کشید. «برتراند راسل» فیلسوف اندیشمند و ریاضی‌دان قرن بیستم، در تبیین ماهیت این فرایند می‌گوید: اگر اروپا را با قاره‌های دیگر مقایسه کنیم، اروپا قاره‌ شکنجه و آزار معرفی می‌شود. در این قاره، شکنجه و آزار پس از تجربه‌های طولانی تلخی که از بی‌ثمر بودن آن حاصل شد پایان یافت و الا تا وقتی که پروتستان‌ها یا کاتولیک‌ها به نابود کردن دستۀ مخالف خود امیدوار بودند ادامه داشت! صفحات تاریخ اروپا از این حیث سیاه‌تر از تاریخ مسلمین یا هندی‌ها و چینی‌ها است و اگر غرب ادعای برتری در چیزی داشته باشد، قطعاً در فضایل اخلاقی نیست بلکه در علم و صنعت علمی است. ۱. جنگ‌های دو‌یست سالۀ صلیبی برای جهان بشریت گرفتاری‌ها و مشکلاتی فراهم ساخت که بیانش در این مختصر نمی‌گنجد، و چون از آن جنگ‌ها نتیجه نگرفتند، دوباره دست به کار جعل، تزویر و تحریف حقایق شدند و به گفته «توماس کارلایل»، دانشمند معروف انگلیسی: دستگاه کلیسا مدت سیزده قرن بین اروپا و اسلام حایل شد و اجازه نداد مردم غرب با اسلام و رسالت آن آشنا شوند. هنوز عرق پیشانی کلیسا از ایجاد عناد و خصومت علیه اسلام خشک نشده بود که دانشمندان و محققانی به نام «مستشرق و خاورشناس» براساس همان تعصبات مذهبی قدیم پای در میدان مطالعه و تحقیق گذاشتند و به منظور تقویت بنیان دستگاه استعماری، دست به کار بررسی و تحقیق عملی شدند و به عنوان «خاورشناسی» از جعل و قلب حقیقت خودداری نکردند و کتاب‌ها نوشتند و رساله‌ها و مقاله‌ها نشر دادند و شگفت این که در میان این خیل عظیم محقق و اسلام‌شناس چهره‌های سرشناس اربابان کلیسا و ایادی آن‌ها به وفور یافت می‌شوند که در کسوت روحانی و کشیش و اسقف و ... شرف قلم و تحقیق را ملکوک و ملوث نمودند و حیثیت و اعتبار پژوهش را به حراج گذاشتند و انسانیت را شرم آگین ساختند، گرچه در میان همین خاورشناسان مردان باانصاف و صاحب وجدانی نیز پیدا شدند که با طیب خاطر کیش اسلام را پذیرفتند و افراد منصف دیگری، بدون این که آیین اسلام را پذیرا شوند، حقایقی را که طی مطالعات و پژوهش‌ها درک کردند، با صراحت به نفع اسلام نوشتند و هراسی هم به خود راه ندادند. پیشاهنگ این جماعت نسبتاً باانصاف توماس کارلایل انگلیسی و سپس «گوته» شاعر و فیلسوف آلمانی و دیگر «جان دی‌ون پورت» مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، «دکتر توماس بالنتین» که از مسیحیت به اسلام گروید، «آن ماری شیمل» و ده‌ها شخصیت منصف هستند که ذکر نام همه آن‌ها از حوصله این بحث خارج است. این اندیشمندان فرهیخته مردانه و تمام‌قد از اسلام دفاع کرده‌اند. ولی این افراد معدود در برابر لشکر معاند و معارضی از خاورشناسان قرار گرفته‌اند و وجودشان در حکم نادر است، اما صفا و صمیمت قلب و روشنایی وجدانشان در برابر صدها متعصب و مغرض دلیلی است شگفت و برهانی است کوبنده. پرفسور آربری از جمله معدود کسانی است که تلاش می‌کنند ضمن نقد و بررسی و تحلیل ترجمه‌های قرآنی به زبان‌های اروپایی، نقاط ضعف و قوت آن‌ها را تبیین نمایند. وی در نقد و بررسی این ترجمه‌ها میزان خدمت و خیانت مترجمان و خاورشناسان را واگو می‌کند و با تجزیه و تحلیل مقدمه‌هایی که بر این ترجمه‌ها نوشته‌اند، میزان تعصبات و اغراض مسموم ایشان را مشخص می‌سازد. او که خود ادیبی پرمایه و نکته‌سنج و معنایاب است، معیار ترجمه شفاف و معتدل و بی‌غرض را در پرهیز از رسوبات فکری کشیشان از آموزه‌های کلیسا و تعالیم کتاب مقدس می‌داند. او همواره بر این نکته تأکید می‌ورزد که برای شناخت و تأیید یک ترجمه خوب و منصفانه از قرآن باید به واژه‌ها و مترادف‌ها و تعابیر معادل آن‌ها نیز توجه داشت، حال آن‌که دسته‌ای از مترجمان قرآن تحت تأثیر واژه‌ها و تعابیر کتاب مقدس (تورات و انجیل) متون ترجمه قرآن را سخیف و شبه‌ناک ساخته‌اند، و برخی دیگر متأسفانه با ایجاد شبهه و القای تردید در ذهن خواننده مسیحی و غربی، زمینه ایجاد تفاهم را تیره و تار و عرصه نواندیشی مسیحیان را تنگ و تاریک نموده‌اند. بعضی از مستشرقان و مترجمان در کتاب‌ها و یا در مقدمه‌های توضیحی ترجمه خود از قرآن، چنان بر جعل اکاذیب و گزارش‌های تحریف‌شده مسیحیان پیشین و افترا

بستن به ساحت مقدس قرآن و پیامبر اسلام تکیه کرده‌اند که گاهی قلم از واگویی آن احساس شرم می‌کند. ۲. در تأیید مطالب فوق، «دوزی خاورشناس هلندی تصریح می‌کند: غرب از همان آغاز امر نسبت به اسلام بغض ریشه‌دار و عداوت غیرقابل وصفی نشان می‌داد. «ستر دنیسن راس» خاورشناس انگلیسی اعتراف می‌کند: طی چندین قرن، اطلاعاتی که اکثریت اروپاییان راجع به اسلام داشتند، روی هم رفته و به طور کلی مبتنی بر روایت‌ها یعنی گزارش‌های تحریف‌شده مسیحیان متعصب بود و همین معنا منتهی به شیوع مجموعه‌ای از تهمت‌های ناروا و دور از انصاف گردید و راجع به چیزهایی که در نظر اروپا خوب و پسندیده نمی‌نمود، اغراق و مبالغه و سوء تعبیر می‌شد. نویسندگان غربی مسلمانان را «کافر»، «شرور»، «بت پرست»، «جهنمی»، «سگ‌های جهنم»، «دشمنان خدا»، «دجال»، «ژانتیل»، «نابودکننده صنعت و هنر» و امثال این عناوین خطاب می‌کردند! اما پروفیسور آربری با نقد ادیبانه و عالمانه خود، بر این قبیل یاوه‌سرایی‌ها خط بطلان می‌کشد که نویسندگان قدیم مسیحیت از این قبیل اباطیل راجع به اسلام فراوان نوشته‌اند و متأسفانه همین اباطیل، مأخذ پژوهش قرار گرفته است و از آن اسف‌بارتر، محققانی که در قرون اخیر زاینده شدند، با تسلط کافی بر زبان و ادبیات عرب، همان شیوه و ساز و کار گذشته را پیش گرفته‌اند. چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا نمونه‌هایی از یاوه‌سرایی‌ها و کینه‌توزی‌های غریبان «پروفیسور مارگولیوت» در کتابی که درباره زندگی پیامبر (ص) نوشته است، آن حضرت را با بی‌شرمی و گستاخی، راه‌زن عربستان معرفی می‌کند! این خاورشناس نامی و محقق (!) دو چهره‌ای را که در ترجمه حال حضرتش از ایشان تصویر کرده عبارت است از: زهد و راه‌زنی! و می‌گوید: جنبه دوم بر جنبه اول تقدّم دارد! به نظر این خاورشناس معروف، پیغمبر (ص) هنگام اقامت در مدینه در رأس اّمّت غارتگری جاری گرفته بود! به هر تقدیر این یاوه‌گویی‌ها پایانی ندارد. «ه. م. ک. شیرانی» در کتابش می‌نویسد: تاریخ اسلام در اروپا به صورت‌های متعددی درآمده است. نخستین اندیشه‌ای که مسیحیان از شخص پیغمبر (ص) در ذهن خود جای داده و آن را شکل داده بودند، این بود که: محمّد خدای صحرانوردان و بیابان نشین‌ها (اعراب) است که امتیازات ملکوتی و الهی به او داده شده است و از آفریده‌ای که به عقیده عموم مسیحیان «عیسی مسیح» خدای حقیقی شناخته شده بود، محمّد خدای کاذب معرفی شده است. عامه مسیحیان باور کرده بودند که محمّد به شکل بتی مورد پرستش است. «تاریخ شارل بزرگ»، تألیف «اسقف تورپین» که مأخذ آن تصنیف‌ها و سروده‌ها و حماسه‌هاست، یکی از قدیم‌ترین و اولین آثاری است که توصیف چنین بتی را در اختیار اطلاعات ما می‌گذارد. مؤلف این تاریخ به ما می‌گوید: «محمّد بت» که صحرانشینان آن را می‌پرستیدند، به دست شخص محمّد ساخته شده بود (!) وی در زمان حیات خود به وسیله یک دسته جنیان و شیاطین با هنر سحر و جادو، دارای چنان نیروی غیر قابل مقاومتی شده بود که به هیچ وجه شکسته نمی‌شد. این بت نسبت به مسیحیان عداوت خاصی داشت (!) و در نتیجه این عداوت و سوء نظر، اگر مسیحیان جرئت و جسارت نزدیک شدن به آن را به خود می‌دادند، بلافاصله در معرض خطر قرار می‌گرفتند! و نیز گفته بود که اگر پرندگان هوا اتفاقاً روی آن می‌نشستند، کر می‌شدند...! ۳! آرای خاورشناسان غربی درباره قرآن کریم نیز مشحون از بد فهمی و سوء تعبیر و قلب حقیقت و جعل و تزویر است به گونه‌ای که «پروفیسور جتی» که خود عرب مسیحی است، با کمال جسارت می‌نویسد: محمّد با کمال بی‌باکی به تبلیغ ادامه می‌داد و افرادی را از پرستش خدایان کاذب به پرستش خدای یگانه (الله) دعوت می‌کرد. وحی بدون انقطاع نازل می‌شد. او که به یهودیان و مسیحیان رشک می‌برد، از این که کتاب مقدسی دارند، تصمیم گرفت تا ملت او نیز کتاب مقدسی داشته باشند. ۴. کار تعصب این جماعت مغرض به جایی کشیده بود که در قرن بیستم، «لامنس» بلژیکی که بعداً به تابعیت دولت فرانسه درآمد، بالغ بر چهل سال در سوریه و لبنان پس از تحصیل زبان و ادبیات عرب و تألیف کتاب‌هایی در صرف و نحو عربی، صدها مقاله بر ضد اسلام در مطبوعات عربی و فرانسوی به چاپ رسانید و بیش از سیصد کتاب و رساله (!) درباره اسلام نگاشت و به گفته «جورج جرداق» مسیحی، در میان خاورشناسان هیچ کس به اندازه این مرد در ادبیات و تاریخ عرب و اسلام مطالعه و تحقیق نداشته ولی تمام نیروهای ذهنی خود را صرف حمله به اسلام نموده و کسی است که به گفته مؤلف کتاب المستشرقون هفده

مرتبۀ دورۀ کتاب الأغانی را - که جز افسانه و غزل ندارد - خوانده و از آن یادداشت برداشته و آن همه اباطیل و اکاذیب را به صورت مدرک تاریخی، مورد تحقیق و استفاده قرار داده است و از جمله تألیفاتش (!) کتابی است درباره فضایل و محامد معاویه (!) و حمله و تعرض به حضرت علی (ع)، به طوری که مرحوم «علاءمه قزوینی» ضمن شرح کتاب و فیات الأعیان، از او نام می‌برد و می‌نویسد: کشیش بسیار بسیار متعصبی که «حجاج بن یوسف» را ستوده و او را مردی عادل می‌شناسد (!) و بر نویسندگان مسلمان اعتراض می‌کند که او را عادل نشناخته‌اند!! «لامنس» پیشنهاد مضحک دیگری نیز دارد که می‌گوید: چه خوب است اروپاییان به پاس خدمات معاویه و تقدیر از او، مجسمه‌اش را در برخی از میادین مهم اروپا نصب کنند، زیرا همو بود که مانع پیشرفت اسلام در اروپا و باعث جلوگیری از سقوط و فروپاشی مسیحیت گردید (!). بحث راجع به تعصب و غرض‌ورزی خاورشناسان در این مختصر نمی‌گنجد و آنچه نگاشتیم، قطره‌ای است از دریا، اما به هر تقدیر ما بر این باوریم که نباید به تمجیدها و تحسین‌ها و بدگویی‌ها و تهمت‌ها و افتراات، دل خوش داریم یا از اشاعۀ تهمت‌ها و اکاذیب غربی‌ها علیه اسلام و قرآن و پیامبر نگران و غمین باشیم. اگر بصیرت و آگاهی داشته باشیم و حقایق را از مجرای صحیح آن یعنی متن آسمانی قرآن و متون دست اول گزارش‌های دینی به دست آوریم، هیچ دغدغه‌ای ما را تهدید نخواهد کرد، زیرا اباطیل منتشره از سوی خاورشناسان مغرض، خبائثی است که از طینت پست آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. امروزه چهرۀ درخشان پیامبر اسلام (ص)، در پرتو توجهات عمیق پژوهشگران، چون ماه می‌درخشد و اسلام راستین منهای خرافات و وابستگی‌های دروغین، هر روز تبلور فزاینده‌ای می‌یابد. پروفوسور آربری در تحلیل گزارش‌های پژوهشی مترجمان، نقادانه به بحث می‌نشیند و تبلور صحیح از سقیم را در آیینۀ جان و روح پژوهندگان باز می‌تاباند، و احتمالاً بر اساس همین رویکرد است که «آلفرد گیوم» - اندیشمند فرهیخته - در تقریظی که بر پشت جلد قرآن ترجمۀ «آرتور جان آربری» درج شده، شگفتی آشکار خود را از ناشناس ماندن قرآن مجید این گونه ابراز کرده است: هیچ کتابی در تاریخ جهان به استثنای احتمالاً کتاب مقدس (تورات و انجیل)، به اندازه قرآن در تمدن بشری تأثیر شگرف نبخشیده و در عین حال هیچ کتابی با امتیازات مشابه در مغرب زمین، ناشناخته‌تر از قرآن نبوده و نیست که قسمت اعظم آن بر می‌گردد به مشکلات انتقال [صحیح و روشنگر] و ترجمۀ آن که در مقدمه [قرآن پروفوسور آربری] مورد بحث و مذاقه قرار گرفته است. از زمان اولین چاپ ترجمۀ قرآن پروفوسور آربری در ۱۹۵۵، این اثر به عنوان بهترین ترجمۀ موجود شناخته شده که [آربری] در آن ترجمه؛ فصاحت و بلاغت و هنر بدیع یک متن نوین عربی را به طور دقیق منتقل ساخته و با مفهومی واضح به زبان انگلیسی شفاف ترجمه نموده است. آلفرد گیوم در پایان تقریظ خود می‌نویسد: ترجمه‌های زیادی از قرآن وجود دارد، اما ترجمۀ آرتور جان آربری بهترین آن‌هاست. تلاش غریبان و کوتاهی مسلمانان حدوداً سی سال قبل که «مولوی عبدالحمید» - مدیر مجله اسلامی «اسلامیک ری ویو» در انگلستان - به ایران آمده بود، در مسجد هدایت خطابه‌ای ایراد کرد و ضمن آن خطابه از تیرهای زهرآگین خاورشناسان که با آن اسلام و پیامبر خدا را نشانه گرفته‌اند، شکایت‌هایی بر زبان راند و گفت: روی همین سوابق مملو از جعل، افترا و تهمت که بر ضد اسلام نشر داده‌اند، ما تاکنون نتوانسته‌ایم سیمای محمد (ص) را در حدّ قیافۀ «کنفوسیوس» یا «گانندی» در انگلستان نشان دهیم.... به هر تقدیر، به شرحی که گذشت، محققان بی‌نظر و بی‌طرفی در این اواخر، موضع معتدل و بی‌طرفانه و با رویکرد دوستی به خود گرفته‌اند، لیک با این حال محیط عمومی غرب هنوز نسبتاً آلوده به جهالت و تعصب است و بدین لحاظ آموزه‌های حقیقی اسلام هنوز برای غربی‌ها مجهول و اطلاعات آن‌ها در خصوص گذشته و حال اسلام مغلوط است و مغفول. وضع عمومی روی هم رفته به هر چیزی شباهت دارد جز به محبت و حقیقت‌جویی و حقیقت‌جویی. ۵. پی‌نوشت‌ها?: بر گرفته از مقدمۀ کتاب خدمت و خیانت مترجمان قرآن، اثر پروفوسور آربری ترجمه و تحقیق محمد رسول دریایی، نشر اندیشه اسلامی ۱۳۸۳. ۱. راسل، برتراند، امیدهای نو، ص ۱۶۸. ۲. آن‌چه در متن ترجمۀ مقدمۀ آربری بر قرآن با نقل مستقیم توهین‌ها و جعلیات و افتراات مترجمان و مستشرقان آورده‌ام، صرفاً بازتابی مختصر از اباطیل غریبان و به خاطر رعایت امانت در ترجمه است، بدین لحاظ پوزش ما را پذیرا باشید. (م) ۳. اسلام و غرب، چاپ شرکت

انتشار. ۴. تاریخ عرب، ص ۱۱۴. ۵. اسلام و غرب، ص ۲۷.

شعر و ادب

آغاز امامت خاتم الاوصیا (ع) مهدی خلیلیان تنهای تنها نشسته است؛ در پستوی خانه در سوگ پدر ... شیون‌ها، نشان از شهادت دارند. دوست و دشمن آمده‌اند. فرصت تماشای پیکر پاک پدر را از چشمانی معصوم می‌ستانند و برای بدرقه‌ای غریبانه تا مسجد شهر می‌کشانند. دشمنان، خرسند بودند و دوستان، ناامید؛ که آوای غلامی نیک سیرت، آنان را نوید دیدار بخشید. خوبان باز می‌گردند. با دیدن کودک، سر به سجده می‌نهند و با او - تا همیشه - دست بیعت می‌دهند... آری، خورشید دین، هرگز غروب نمی‌کند. بیعت با بیداری بیعت با خورشید، بیعت با بیداری است؛ از آن‌گاه که نگین کعبه، در حضور خورشید رسالت و مرادش، تمام مظلومیت را در چشم‌هایش به نظاره نشست و چون بستگان او را عهدشکن یافت، به یاری‌اش شتافت. او کسی جز «علی» نبود، که نخستین سرود بیعت را در ده سالگی سرود و همواره پای‌بند پیمان‌ش بود. هشت سال بعد، هشت تن از مسافران مکه، ندای نیکی و رستگاری را از زبان محمد (ص) نوشیدند و بیعت مولود کعبه را استمرار بخشیدند... سال‌ها بعد، دوازده سیاه‌پوش در سحرگاهان صحرای «منا» پیرامون آفتاب فروزان رسالت گرد آمدند و بیعتی دیگر، که: به آفریدگار، شرک نوزند و حق زندگی را از فرزندان‌شان نستانند... و بیعت به «غدیر» رسید؛ در کنار برکه‌ای به وسعت دریا، با مولا - و ما، اما چرا سکوت کرده‌ایم، چرا نشسته‌ایم؟ چرا عهدمان را گسسته‌ایم؟ دست‌های سبز و مهربان خورشید، از پشت ابرها، ما را به سوی خود فرا می‌خواند! دیوارهای فاصله را برداریم تا بهار، زودتر برسد «ربیع» مجال و انگیزه‌ای دیگر برای عاشقانه ماندن است؛ بهار در بهار، که با بهار طبیعت نیز همراه است. خداوند، به برکت وجود او، همگان را آفرید. اگر او نبود، هیچ کس نبود و هیچ چیز در دنیا، قرار نمی‌یافت. و ما باید در ربیع، بهاری شویم. دست‌ها را برآریم و دل به موعود (عج) بسپاریم که بیعت حضرتش بر گردن ماست. این شیوه بندگان است به اربابان! «دعای عهد» را در سالروز شکفتن امامتش و غدیر انتظار، دست در دست یک دیگر - در مدارس، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه و ... - نثارش سازیم. پنجره‌ها را بکشاییم. زنگ‌ها را بنوازیم و ایمان بیاوریم اگر خویشتن خویش را بیاراییم، خورشید پنهان، ظاهر خواهد گشت؛ و گر نه، هرگز در انتظار گشایش نباشیم؛ که شیخ بزرگوار: مفید (ره) فرمود: «حضور آشکار آن حضرت (عج) مانع دارد و مانع، ما هستیم!» ربیع، فرصت خوبی است برای برداشتن حجاب‌ها و کوتاه کردن دیوارهای فاصله ... تا بهار، زودتر بیاید. مدهوش صبح «صادق» یم فاطره ذبیح‌زاده سپیده صبح صادق، دمیده از سمت اشراق مدینه! لعل لب فرشتگان، مترنم از نوای خوش بشارت است؛ بشارت آمدن کودکی از تبار صالحان و هادیان! فرشتگان، سر از حجره‌های آسمان بر آورده‌اند، تا رد روشن شهاب جعفر صادق (ع) را تا کهکشان دامان پاک و پر ستاره «ام فروه»، بدرقه کنند. دشتی از اقاویا و داوودی، تا پای خانه پر نور باقرالعلوم صف کشیده‌اند و چشم دوخته‌اند بر جمال بی‌مثال گل تازه دمیده‌اش. شور و شوق، به سماع آمده است در دیدگان خیس شیعیان علی. امشب، نور سینایی صادق، بر قلب طور مدینه تابیده است و عاشقان ولایت، مدهوش جلوه پر فروغ و ربانی اویند. مقدمش گلباران! هفده ربیع بهاری‌ترین فصل اهل زمین است. در نیلوفرانه قدوم ختم رسل، برای روشنی دیدگان جد عزیزش، نور در دیدگان منتظر آینه‌ها پراکنده‌اند؛ نور عالم گیر صادق آل محمد را! مولای عطفی آمده است که در تاریکی شبانه کوچه‌های مدینه، به رسم علی (ع)، انبان نان فقیران بنی‌ساعده را بر دوش می‌گرفت. زبانش از ذکر خدا لبریز بود و بیش‌تر روزهایش به روزه سپری شد. پینه دستانش، آشنای دیرینه بستان‌های مدینه بود. آری، صادق آل محمد (ص)؛ آمده است؛ صابر راه حق و رئیس مذهب عشق، آمده است. قدومش گلباران! رحمت دو جهان می‌آید معصومه داوود آبادی عود بسوزانید و کوچه‌های دلتان را مفروش از شکوفه کنید که برترین مخلوقات خداوند، از راه می‌رسد. محمد (ص) می‌آید با معجزه شق القمر. آسمان به پیشواش، خاک جزیره‌العرب را ستاره می‌باشد. ای همسایگان روشنی و نور! دف بزنید و آستین بیفشانید که رحمت دو جهان با

قدم‌های بهشتی‌اش زمین را متبرک کرده است. سپیده‌دم، به مبارک باد دریا آمده است و کوه، سرود میلادی بزرگ را به بازتاب برخاسته. او می‌آید و آیین مهربانی، روح بشریت را تسخیر خواهد کرد. امین حرف‌های مگو در جوانه دست‌هایت، شور صد سپیدار، دف می‌زند. دشت‌های جست‌وجو را که می‌دوی، رودخانه‌های صداقت، رد گام‌هایت را راه می‌افتند. هوای سینه‌ات، نفس‌های کوهستان را مکرر می‌کند. قلبت، امین حرف‌های مگو است و دهانت، آیه‌های مبین امانت را به تفسیر می‌آید. به روشنی نگاهت، سپیده‌های جهان گواهند. حتی خاک، راستی قدم‌هایت را سوگند می‌خورد. آمدی و ... ای سپید بزرگ آیین! آمدی و دندان‌های سیاهی را در هم شکستی. آمدی و آفتاب، باطن شکوهمندت را در آسمان نبوت، برای همیشه گستراند. آمدی و طاق کسرای ظلم فرو ریخت. آمدی و رودخانه‌های تباهی، در بستر سیاهشان خشکیدند. آمدی و آتشکده‌ها به خاموشی تن دادند. ای پیام‌آور آسمان‌های وسیع! پرنده‌های دل‌مان را به تو سپرده‌ایم و آیین سپیدت را عاشقانه به ترنم آمده‌ایم. نفس‌های زلالت که بر پنجره‌های زمین پاشید، گل‌دان‌های یگانه‌پرستی بر طاقچه‌های جهان به گل نشست. آمدی و رشته‌های بت‌پرستی، با دست‌های عدالت، پنبه شد. آمدی و کوچه‌های مکه را باران ستاره فراگرفت. آنچه خوبان همه دارند... نفس‌هایت، معجزه مسیح است و چشمانت، جسارت موسی. ایوب، فصلی از صبوری تو است؛ آن هنگام که صفحات جاهلیت را ورق می‌زدی و استخوان‌هایت را سرمای آن همه بی‌خبری، می‌سوزاند. نوح بودی. وقتی که آخرین کشتی نبوت را بر اقیانوس سخن‌چینی‌ها و بغض‌ها می‌راندی؛ بی‌آن که بادهای هرزه‌کینه و جهل، روح استوارت را بلرزاند. تو آن آخرین فرستاده‌ای که تمام رسولان خداوند، به ستایشت برخاسته‌اند. تو آن خاتم عشقی که تا جهان باقی است، آزادگان زمین، به پابوسی‌ات می‌شتابند. مولای من! غزاله جعفری امروز که عزم رویش دارم کاش می‌شد بذر شوم و خود را در خاک پایت پنهان کنم، و تا با آبی‌ترین نقطه هستی بالا روم. هر وقت که روشنایی دعا را در تیرگی دلم می‌کارم، بهاران آرام، آرام در برگ‌هایم می‌خزد و ساقه‌هایم عاشقانه تو را فریاد می‌زنند. و غروب هر جمله که عطر تو در کوچه پس کوچه‌های غبارآلودم می‌پیچد، کوچه‌های خاک گرفته دلم از بوی خوشت عطرآگین می‌شود. آقای من! به زلال اشک‌هایم قسم در کوچه‌های غمین و غریب روزگار تنها در هوای آینده روشن انتظار نفس می‌کشم ... و ظهورت را به انتظار نشسته‌ام...

شناخت امام

سید حسین نجیب محمد واحد ترجمه موعود فطری بودن شناخت خداوند متعال انسان را - فطرتاً - همراه علم و معرفت آفرید. به همین دلیل است که او از بدو خلقت و طفولیت به دنبال شناخت حرکت کرده، می‌پرسد: چرا؟ چگونه؟ و کجا؟ در روایات مذهبی آمده است که خداوند متعال، بندگان را جز برای شناخت نیافرید. در تفسیر این کلام خداوند که: «و ما خلقت الجنّ و الانس إلاّ ليعبدون. ۱ و جنّ و انس را نیافریدیم جز برای آن که مرا بپرستند. از امام باقر(ع) روایت شده که فرمودند: «برای آن که او را بشناسند.» ۲ امام حسین(ع) نیز می‌فرماید: «همانا خداوند عزوجلّ بندگان را نیافرید، جز برای آن که او را بشناسند.» به ایشان عرض شد: معرفت خدا چیست؟ فرمودند: «شناخت اهل هر زمانی، امام‌شان را که اطاعت و پیروی‌اش بر آنان واجب است.» ۳ از مهم‌ترین شناخت‌ها که انسان بدان نیازمند است، شناخت آغاز و انجام است. امام علی(ع) می‌فرماید: «خداوند رحمت کند کسی را که بداند از کجا [آمده]؟ در کجا [به سر می‌برد]؟، و به سوی کجا [در حرکت] است؟» ۴ و از آن جا که انسان به سوی خداوند متعال در حرکت است در مسیر خود از شناخت راهی که می‌پیماید، هدفی که به سوی آن گام برمی‌دارد، و شخصی که او را راهنمایی می‌کند، ناگزیر است. به تعبیر امام علی(ع) خطاب به کمیل: «ای کمیل، هیچ حرکتی نیست مگر آن که تو در آن نیازمند شناخت هستی.» ۵ بنابراین ما انسان‌ها ناگزیر از شناخت راهنمایان و هادیان راه خدای متعال هستیم. از همین جاست که امام حسین(ع) بین شناخت امامان(ع) و شناخت خدا ارتباط مستقیم برقرار می‌نماید: «همانا شناخت خدا، همان شناخت امام است.» در

«زیارت جامعه کبیره» نیز خطاب به امامان (ع) آمده است: «هر که شما را شناخت، خدا را شناخته است.» ۶ امام علی (ع) فرمودند: «شناخت من به نورانیت، شناخت خداوند عزوجل است.» ۷ و همچنین از آن حضرت (ع) نقل شده که: «منظور از «اعراف» ما هستیم که خداوند جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود.» ۸ از امام صادق (ع) نیز روایت شده که فرمود: «هر یک از شما برای مسافرتی چند فرسخی به دنبال راهنما می‌گردد در حالی که شما به راه‌های آسمان ناآگاه‌تر از راه‌های زمین هستید. پس برای خود راهنمایی جستجو کنید.» ۹ امامان (ع) راهنمایان به سوی خداوند متعال‌اند. هر کس ایشان را بشناسد و در گفتار و رفتار از آنان پیروی کند، به خداوند متعال واصل شده است. و هر کس ایشان را نشناسد، از گمراهان ناآگاه است. لذا در حدیث مستفیض از طریق شیعه و سنی از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمودند: «هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» و جاهلیت همان «گمراهی» است، چنان‌که امام صادق (ع) فرمودند. ۱۰ و در روایت دیگری از آن حضرت (ع) بیان شده است: «جاهلیت، کفر و نفاق و گمراهی است.» ۱۱ امام باقر (ع) می‌فرماید: «فقط کسی خداوند را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند که نسبت به او معرفت داشته و امامش از ما اهل بیت را بشناسد. و هر کس خدای عزوجل را نشناخته و نسبت به امام خود [از میان] ما اهل بیت معرفت نیافته، معبودی غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است و به خدا سوگند، این ضلالت است.» ۱۲ معرفت امام از اصول دین شناخت امامان (ع) یکی از خصوصیات بارز مذهب تشیع است؛ زیرا این موضوع در زمره اصول دین که اموری واجب‌الاعتقادند، شمرده شده است. زراره می‌گوید، به حضرت امام باقر (ع) عرض کردم: مرا درباره اهمیت شناخت امام از شما (اهل بیت) آگاه نمایید، که آیا بر تمام مردم واجب است؟ پس فرمودند: «همانا خدای عز و جل محمّد (ص) را به سوی مردم - جملگی - ارسال نمود و آن حضرت، حجت خدا بر همه خلایق در روی زمین است. پس بر هر کس که به خدا و به محمد - رسول خدا - ایمان آورده، از او پیروی و تصدیقش کرده، شناخت امام (از ما) واجب است.» ۱۳ از یکی از دو امام معصوم - حضرت باقر یا حضرت صادق (ع) - روایت شده است که فرمودند: «بنده مؤمن نیست مگر آن که خدا و رسولش، جمله امامان و امام زمانش را بشناسد.» ۱۴ و حضرت باقر (ع) در همین باره می‌فرمایند: «اسلام بر پنج (پایه) بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.» ۱۵ عیسی بن سری می‌گوید، به حضرت ابی‌عبدالله - امام صادق (ع) - عرض کردم، اصول و ارکان اسلام را که کوتاهی نسبت به شناخت هیچ یک از آنها از کسی پذیرفته نیست، برای من بیان فرمایید. آن حضرت (ع) فرمودند: «شهادت به آن خدایی که جز الله نیست، ایمان به آن که محمد رسول خداست، اقرار به آنچه او از جانب خداوند آورده است، ادای زکات اموال، و ولایتی که خدا بدان امر کرده است؛ یعنی ولایت آل محمد (ص)» ۱۶. در روایات ما آمده است که مردم، بعد از مرگ درباره شناخت امامان (ع) مورد سؤال قرار می‌گیرد. رسول خدا (ص) فرمودند: «نخستین چیزی که درباره آن از بنده پرسیده می‌شود، محبت ما اهل بیت است.» ۱۷ از امام صادق (ع) نیز در این زمینه روایت شده است که: «از مرده در قبرش درباره پنج چیز سؤال می‌شود؛ درباره نماز، زکات، حج، روزه، و ولایتش نسبت به ما اهل بیت.» ۱۸ همچنین نقل شده است که رسول خدا (ص) به امیرمؤمنان حضرت علی (ع) فرمودند: «سه چیز است که سوگند می‌خورم آن‌ها حق است: آن که تو و جانشینان پس از تو عارفان و آگاهانی هستند که خدا، جز از طریق شما شناخته نمی‌شود، و شما آگاهانی هستید که جز کسی که شما را بشناسد و شما نیز او را بشناسید، وارد بهشت نمی‌شود، و شما عارفانی هستید که جز کسی که شما را نشناسد (انکار نماید) و شما نیز او را انکار نمایید، وارد جهنم نمی‌شود.» ۱۹ مراتب شناخت امامان (ع) شناخت امامان (ع) از جمله فرائضی است که عذر هیچ کس در کوتاهی درباره آن پذیرفته نیست و منظور از آن، شناخت اسامی ایشان، ایمان به امامت و لزوم فرمان‌برداری از آن حضرات (ع) است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «پایین‌ترین مرتبه شناخت امام آن است که (بدانی) او جایگزین پیامبر - جز در مقام نبوت - و وارث اوست، و فرمان‌برداری از او، فرمان‌برداری خدا و رسولش می‌باشد.» ۲۰ همچنین از آن حضرت روایت شده، که فرمودند: «بداند که او امام شاهد (ناظر) واجب‌الاطاعه است.» ۲۱ سدید می‌گوید، به حضرت امام باقر (ع) عرض کردم: من دوستان شما را در حالی که با یکدیگر اختلاف داشتند و

گروهی از آنان گروه دیگر را رد می‌کردند، رها کردم. آن حضرت (ع) فرمودند: «تو را با آنان کاری نباشد، مردم فقط به سه امر موظف‌اند: شناخت امامان، تسلیم بودن در برابر اوامر ایشان - نسبت به آن‌چه بیان کرده‌اند -، و مراجعه به آنان در مواردی که اختلاف پیدا می‌کنند.» ۲۲ عیسی بن سری می‌گوید، به امام صادق (ع) عرض کردم: آن پایه‌های اسلام را که اگر بدان دست یابم، عملم پاک شده و ناآگاهی‌ام نسبت به آن‌چه نمی‌دانم، ضرری متوجه من نمی‌کند، برایم بیان فرمایید. امام (ع) فرمودند: «شهادت به لا اله الا الله، و محمد رسول الله (ص)، اقرار به احکام و فرائضی که از جانب خداوند آورده است، ادای حق زکات از اموال، و ولایتی که خداوند عزوجل به آن امر فرموده، ولایت آل محمد (ع). به درستی که رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت [بی‌دین] از دنیا رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: اٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اطِيعُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ. ۲۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و از پیامبر و اولیای امرتان، نیز اطاعت کنید. پس [نخستین فرد اولوالامر] علی (ع) است. پس از آن حضرت، حسن، سپس حسین، آنگاه علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس به همین ترتیب امر (امامت) ادامه می‌یابد. همانا زمین جز به واسطه امام آرامش نمی‌یابد و هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» ۲۴ جابر بن یزید جعفی می‌گوید، از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: هنگامی که خداوند آیه اولوالامر را به پیامبرش - حضرت محمد (ص) - فرو فرستاد، به ایشان عرض کردم، ای رسول خدا، خدا و رسولش را شناختیم، اما آن اولوالامر که خداوند اطاعت از آنان را با اطاعت از شما قرین نموده کیستند؟ آن حضرت (ص) فرمودند: «ای جابر آنان جانشینان من، و امامان مسلمانان، پس از من، هستند. اولین‌شان علی بن ابی‌طالب، سپس حسن و حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی که در تورات معروف به باقر است، و تو - ای جابر - زمان او را درک خواهی کرد، پس هر گاه با او دیدار کردی، او را از جانب من سلام ده، سپس جعفر بن محمد صادق، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس هم نام و هم کنیه‌ام، حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی است؛ همان کسی که خداوند متعال یاد خود را به وسیله او در شرق و غرب زمین منتشر خواهد ساخت، همو که از شیعیان و دوستانش چنان پنهان می‌شود که جز مؤمنی که خداوند قلبش را آزموده است، کسی بر اقرار به امامتش پایدار نمی‌ماند.» ۲۵ در این جا مناسب است خواننده گرامی را به نکته‌ای دیگر توجه دهم و آن این که تعداد زیادی از معاصران دوران امام علی (ع)، حق امامت آن حضرت را به عنوان امام واجب‌الاطاعه نمی‌شناختند. آنان تنها همین قدر می‌دانستند که او پسر عموی رسول خدا (ص) است؛ در نتیجه به اختلاف میان آن حضرت و دیگران (در امر خلافت) به عنوان اختلاف صاحبان حکومت می‌نگریستند. لذا از امام باقر (ع) نقل شده است، که فرمودند: «علی بن ابی‌طالب (ع) نزد شما در عراق با دشمنان می‌جنگید و اصحابش همراه او بودند، در حالی که جز پنجاه نفر او را به حق معرفتش نمی‌شناختند و حق معرفت او، امامتش بود.» ۲۶ از جمله معارف لازم، شناخت مظلومیت امامان (ع) و شناخت حقوقی که از ایشان غضب شده است، امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید: «هر کس ناروا بودن آن‌چه را که بر ما وارد شده، ظلمی که بر ما روا داشته، حقوقی که از ما غضب گردیده، و مصایبی را که بدان مبتلا شدیم، نشناسد، پس با کسی که آن‌ها را بر ما وارد ساخته شریک است.» ۲۷ همان گونه که ضرورت شناخت نسبت به ایشان امری غیر قابل تردید است، تعمیق معرفت و باقی‌نماندن به شناخت سطحی نیز از لوازم ایمان به این خاندان می‌باشد. «مفضل» نقل می‌کند، روزی بر امام صادق (ع) وارد شدم. آن حضرت به من فرمودند: «آیا [حضرت] محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را با عمق معرفت شناخته‌ای؟» عرض کردم: سرورم، منظور از عمق معرفت ایشان چیست؟ امام (ع) فرمودند: «ای مفضل، هر کس ایشان را با عمق معرفت بشناسد، دارای ایمان در سنام اعلی - بالاترین درجه ایمان - است.» عرض کردم: سرورم آن را به من تعلیم فرمایید. امام (ع) فرمودند: «مفضل، آگاه باش که ایشان آن‌چه را خداوند عزوجل آفریده و پراکنده است می‌دانستند. آنان کلمه تقوا، خزانه دار آسمان‌ها و زمین‌ها، کوه‌ها، خشکی‌ها و دریاها، بودند و نسبت به شمار موجودات آسمانی - از قبیل ستاره‌ها و فرشتگان -

وزن کوه‌ها، پیمانۀ آب دریاها، رودها و چشمه‌ها علم داشتند هیچ برگی نبود که از شاخه‌اش فرو افتد، مگر این که از آن آگاه بودند. هیچ ذره‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آن که در «کتاب مبین» آمده است و آن در علم ایشان موجود بود و آن را می‌دانستند. «مفضل می‌گوید، عرضه داشتیم: سرورم، آگاه شدم و به آن اقرار نمودم و ایمان آوردم. امام (ع) فرمود: «آری، ای مفضل، آری ای تکریم شده، آری ای خوشنود شده، آری ای پاک طینت، پاک شدی و بهشت برای تو و برای هر کس به آن ایمان داشته باشد، مهیا شد.» ۲۸ البته برای هیچ یک از افراد بشر دست‌یابی به شناخت حقیقی و کامل امامان (ع) ممکن نیست. از رسول خدا (ص) روایت شده که به حضرت امام علی (ع) فرمودند: «ای علی، خداوند را کسی غیر از من و تو نشناخت، و مرا کسی غیر از خدا و تو نشناخت، و تو را کسی غیر از خدا و من نشناخت.» ۲۹ امام رضا (ع) نیز در این باره فرمودند: کیست که امام را بتواند بشناسد یا انتخاب امام برایش ممکن باشد. هیهات، هیهات (بسیار دور است) در این جا فردها گمراه، رؤیایا بی‌راهه رفته، خردمندان نادان، دیده‌ها فرو افتاده، حکیمان و ادبا ناتوان و سخن‌دانان از این که بتوانند یکی از شئون و فضایل امام را توصیف کنند، همگی به عجز و ناتوانی معترف‌اند. پس چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر امام را فهمید، یا جایگزینی که کار او را انجام دهد، برایش پیدا کرد. ممکن نیست؛ چگونه و از کجا؟ خرد بشر کجا، و او کجا؟ کجاست ماندی برای او؟ عارف ولایت مدار، شیخ حافظ رجب بررسی نیز چنین گفته است: «چگونه انسان‌ها [می‌توانند] علی را بشناسند و از آن [معرفت] آگاهی یابند، در حالی که پیامبر اکرم (ص) که کلامش حقیقت است، راه رسیدن به آن (معرفت) را مسدود اعلام نمود و فرمود: «تو را هیچ کس، جز خدا و من نشناخت و مرا هیچ کس جز خدا و تو نشناخت و خدا را هیچ کس جز من و تو نشناخت» این حدیث صحیح است در حالی که مردم ادعای شناخت خدا و رسولش را می‌نمایند. صحت این حدیث، دعوی ایشان را باطل می‌کند؛ چرا که فرض راست بودن مدعای ایشان موجب تکذیب کلام رسول خدا (ص) خواهد بود، در حالی که آن حدیث صادق است و مدعای ایشان در باب شناخت خدا و رسول او، کاذب است.» ۳۱ محقق معاصر، سید عادل علوی درباره موضوع معرفت معتقد است: «معرفت، مفهومی کلی و مشکک است و مراتب مختلفی - طول و عرضی - دارد که بر حسب شدت و ضعف، اول بودن و اولویت داشتن و نظایر آن - از یکدیگر متمایز می‌شود. برای تقریب به ذهن نمودن آن، به عنوان مثال - شما را به نور حسی توجه می‌دهم. نور شمع، از جمله ضعیف‌ترین نورهای زمین، و خورشید از بالاترین نورهای آسمان است و بین این دو، درجات مختلفی از نور وجود دارد. نیز به همین ترتیب دارای سه درجه اصلی: حسی، عقلی و باطنی است که در بین آن‌ها درجات متعدد دیگری وجود دارد، چنان‌که شناخت دارای سه مرحله جلال، جمال، و کمال است. معرفت جلالیه، عبارت از شناخت هر چیز بر اساس حدود و صورت هندسی آن است، مانند: شناسایی کوه از دوردست. معرفت جمالیه عبارت از شناخت هر چیز بر اساس باطن و جوهر آن است، مانند شناسایی کوه از نزدیک آن، معرفت کمالیه عبارت از وقوف یافتن بر هدف یک چیز و غایت آن است، مانند: شناسایی کوه از سوی کسی که در اوج و قله آن باشد و این اقسام در مورد شناخت خداوند، شریعت و اهل بیت (ع) نیز وجود دارد. معرفت جلالیه اهل بیت (ع) نزد همه مخلوقات موجود است؛ چنان‌که از حضرت امام هادی (ع) در زیارت جامعه نقل شده است: «... هیچ فرشته مقرب، پیامبر دارای رسالت، صدیق و شهید، دانا و نادان، پست و والا، مؤمن شایسته و فاجر بدکار، ستمکار معاند و شیطان متمرّد و هیچ مخلوقی در [مراتب] میانی آن‌ها نیست مگر آن که خداوند جلالت امر شما (اهل بیت ع))، علو مقام و بزرگی جایگاه‌تان را به ایشان شناساند.» در مورد معرفت جمالیه شان باید گفت که آن برای خواص اهل ایمان و تقوا همچون، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، و کمیل بن زیاد است. کسانی که به عنوان اصحاب سرّ اهل بیت (ع) شناخته می‌شوند. اما معرفت کمالیه آن حضرات برای هیچ کس غیر از خدا و رسول او میسر و مقدور نیست، چنان‌که در حدیث پیامبر اکرم (ص) آمده بود: «ای علی، کسی جز خدا و من تو را نشناخت.» ۳۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶. ۲. الامام الحسین (ع) فی عرش الله، ص ۲۶. ۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲. ۴. محمدی ری‌شهری؛ محمد، میزان الحکمه، ماده «عرف». ۵. مسعودی، محمد

فاضل، الاسرار العلویه، ص ۵۱۴. ۶. «من عرفکم فقد عرف الله» محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره. ۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸. ۲. کربلایی، جواد، الانوار الساطعه، ج ۴، ص ۳۸۰. ۹. محمدی ری شهری، همان. ۱۰. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج ۱ ص ۱۸. ۱۱. همان، ص ۲۷۷. ۱۲. همان. ۱۳. اهل البيت فی الكتاب و السنه، ص ۸۴. ۱۴. کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۱۸۰. ۱۵. حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۱۶. ۷. همان. ۱۷. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۰. ۱۸. الموت و البرزخ، ص ۱۰۲. ۱۹. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۳، ص ۸۱. ۲۰. علامه بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۶۷. ۲۱. کرامات الرضویه، ج ۲، ص ۱۸۴. ۲۲. الأسرار العلویه ص ۵۲۱. ۲۳. سورة نساء (۴)، آیه ۵۹. ۲۴. اهل البيت، ص ۹۶. ۲۵. همان، ص ۷۷. ۲۶. الحیاة السیاسیة لإمام الحسین (ع)، ص ۱۴۰. ۲۷. مجلسی، همان، ج ۲۷، ص ۵۵. ۲۸. مجلسی، همان، ج ۲۶، ص ۱۱۷. ۲۹. النورالمبین، ص ۲۳. ۳۰. کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۰۱، با استفاده از ترجمه جواد مصطفوی. ۳۱. برسی، حافظ رجب، مشارق انوار الیقین، ص ۱۱۲. ۳۲. الإمام الحسین (ع) فی عرش الله، ص ۱۶؛ الدر الثمین فی عظمة أمير المؤمنين، ص ۶.

کلام حکمت آمیز حضرت در گهواره

طریف ابی نصر خادم می گوید: بر حضرت صاحب الزمان (ع) وارد شدم، و به من فرمودند: برایم صندل سرخ بیاور. آن را برایشان آوردم، سپس فرمودند: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: من کیستم؟ عرض کردم: شما سرور من و فرزند سرورم می باشید. فرمودند: از این نپرسیدم. عرض نمودم: فدای شما شوم، برایم بیان نمایید. فرمودند: من خاتم الاوصیا هستم و خدای تعالی، به واسطه من، بلاد را از خاندان و شیعیانم برطرف می کند. ۱ اتمام حجت توسط حضرت از دی می گوید: هنگامی که مشغول طواف بودم و شش شوط را به جای آورده، می خواستم شوط هفتم را به جای آورم، جمعی را مشاهده کردم که در سمت راست کعبه حلقه زده اند، و جوانی خوش رو، خوش بو و باهیت و وقار نزد آن ها ایستاده و با آن ها سخن می گوید و من کسی را مانند او نیکو سخن و شیرین کلام و خوش مجلس ندیده بودم. پیش رفتم تا با او سخن بگویم اما مردم مرا راندند. از یکی از آنان پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت: فرزند رسول الله (ص) است که در هر سال یک روز ظاهر می شود و برای خواص خود سخن می گوید. به آن حضرت (ع) عرض کردم: سرورم! نزد شما آمده ام تا مرا راهنمایی کنید، خدا راهنمای شما باشد. ریگی به من دادند و من باز گشتم. یکی از همنشینانم به من گفت: به تو چه دادند؟ گفتم: ریگی، و دستم را گشودم، و دیدم طلاست. جلو رفتم تا به مقابلشان رسیدم، آنگاه حجت بر تو تمام شد و حق آشکار گردید و نابینایی ات زایل شد؛ آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: خیر، فرمودند: من مهدی و قائم زمان هستم. من کسی هستم که زمین را پس از پر شدن از جور، پر از عدل و داد می کنم. زمین از حجت خالی نمی ماند و مردم بی پیشوا نمی مانند و این امانتی نزد توست و آن را جز برای برادران حق جوی [شیعه] خود باز مگو. ۲. پی نوشت: ۱. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۳. ۲. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۸.

بهار در بهار

ابراهیم شفیعی سروسستانی اشاره: نهم ربیع الاول سرآغاز امامت امام عصر (ع) و نویدبخش بهاری بی خزان برای جهان و جهانیان است. بهاری که جان های فسرده آدمیان را حیاتی تازه می بخشد و سرزمین های خسته از کفر و بی عدالتی را سرشار از طراوت و نشاط می کند. هم زمانی بهار طبیعت با این سرآغاز خجسته بشارت دهنده سالی پر خیر و برکت برای همه منتظران منجی عالم بشریت است. با امید به آن که خداوند متعال امسال را سال ظهور آن حضرت قرار دهد و با ظهور حضرتش بساط همه تیرگی ها، تباهی ها و تاریکی ها را از زمین برچیند. با تبریک فرا رسیدن یک هزار و یکصد و هشتمین سال امامت آخرین حجت الهی، توجه شما را به مقاله ای که به همین مناسبت تهیه شده است جلب می کنیم. هر سال با رسیدن بهار جهان آماده استقبال از

رستاخیز طبیعت می‌شود. زمین و زمان گوش به زنگ اسرافیل بهارند، تا در صور خود بدمد و با دمیدنش زمین مرده دگر بار زندگی و طراوت یابد؛ درختان به شکوفه بنشینند و انواع گل و ریحان در دشت و دمن برویند. چه عظمتی است در این بهار! چه شکوهمند است حیات پس از مرگ و چه زیباست زنده شدن دوباره طبیعت. به دلیل شباهت‌های زیادی که میان بهار رستاخیز طبیعت (و قیامت) رستاخیز انسان‌ها وجود دارد، در قرآن کریم و کلمات معصومان: بارها از زنده شدن جهان طبیعت در بهار، هم به عنوان دلیل و شاهد و هم به عنوان تذکار و اندرز نسبت به زنده شدن انسان‌ها در روز قیامت یاد شده است. از جمله در یکی از آیات کریمه قرآن می‌خوانیم: *وَاللّٰهُ الَّذِیْ اَرْسَلَ الرِّیَّاحَ فَتَثِیرَ سَحَابًا فَسُقِنَاہُ اِلٰی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَاَحٰیْنَا بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا کَذٰلِکَ النُّشُوْرُ. ۱* و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند؛ پس [بادها] ابری را برمی‌انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم، و آن زمین را [وسیله]، پس از مرگش زندگی بخشیدیم، رستاخیز [نیز] چنین است. اما بهار یادآور رستاخیز دیگری نیز هست. رستاخیزی که هیچ کمتر از قیامت کبرا نیست و در شکوه و عظمت هیچ از زنده شدن مردگان در روز حساب کم ندارد. آری، این رستاخیز چیزی جز رویداد عظیم ظهور نیست. رویدادی که هم نجاتبخش است و هم حیاتبخش؛ هم به انسان‌ها زندگی دوباره می‌بخشد و هم به جهان طبیعت. از این روجا دارد که در آستانه بهار طبیعت، یادای از بهار جان‌ها داشته باشیم. همو که در زیارت حضرتش خطاب به ایشان می‌گوییم: سلام بر بهار مردمان و خرمی‌بخش روزگاران. ۱۳. زندگی بخشی قیام مهدوی در آیات و روایات بسیاری از روایات به زنده شدن انسان و جهان در پرتو انوار حیاتبخش نهضت مهدوی بشارت داده و این موضوع را یکی از ویژگی‌های بارز این نهضت برشمرده‌اند، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱. در روایتی که از محمدباقر(ع) نقل شده، آن حضرت پس از اشاره به آیه شریفه: بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم، باشد که بیندیشید. ۵ می‌فرماید: منظور از مردن زمین، کفر ورزیدن اهل آن است و کافر مرده‌است، پس خداوند آن را به [ظهور حضرت] قائم(ع) زنده خواهد کرد. پس او در زمین عدالت می‌ورزد، زمین را زنده می‌سازد و اهل آن را پس از مرگشان زنده می‌کند. ۶. چگونگی تحقق حیات طیبه در عصر ظهور در کنگره قرآنی افزون بر زندگی دنیا و زندگی آخرت، نوع دیگری از زندگی وجود دارد که قرآن کریم از آن با تعبیر «حیات طیبه» یا «زندگی پاکیزه» یاد کرده است. این نوع زندگی، زندگی‌ای حقیقی است که آثار و پیامدهای بسیار ارزشمندی برای انسان در پی دارد، که بخشی از آن در همین دنیا و بخشی دیگر در جهان آخرت آشکار می‌شود. به اعتقاد ما آن زندگی که وعده تحقق آن در عصر ظهور داده شده، چیزی جز همین نوع حیات که در قرآن از آن به «حیات طیبه» تعبیر شده و ویژگی‌ها و آثارش در اینجا بیان شد، نیست. در آن عصر همه مردمان یا بخش زیادی از آنها، به مدد ظهور و حضور امام عصر(ع) از این نوع زندگی بهره می‌شوند و آثار آن که به تعبیر علامه طباطبایی نور، کمال، توانایی، عزت و سرور وصف ناشدنی است، ۷ شامل حال آنها می‌گردد و توانمندی‌های ناشی از آن نصیب همه اهل ایمان می‌گردد. برای روشن شدن این مطلب که چگونه با ظهور امام مهدی(ع) حیات طیبه محقق می‌شود لازم است مقدماتی را یادآور شویم: ۳-۱. آب منشأ و سرچشمه حیات: قرآن کریم از یک سو «آب» را به عنوان اصل حیات و مبدأ پیدایش زندگی بر کره خاکی معرفی کرده، می‌فرماید: *... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ. ۸* و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم. و از سوی دیگر نزول آب (باران) از آسمان را مایه زنده شدن دوباره زمین دانسته، می‌فرماید: *وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَحٰیَا بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَآیٰةً لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ. ۹* و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانید، قطعاً در این [امر] برای مردمی که شنوایی دارند، نشانه‌ای است. و سرانجام در آیه‌ای دیگر، آراسته شدن زمین به زیور گیاهان را ناشی از درآمیختن نزولات آسمانی با آنها دانسته، می‌فرماید: *اِنَّمَا مِثْلُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا کَمَاۤءٌ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا یَاکُلُ النَّاسُ وَ الْاَنْعَامُ حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ اَزْیٰتَہَا... ۱۰* در حقیقت، مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فروریختیم، پس گیاه زمین - از آنچه مردم و دام‌ها می‌خورند - با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید... .

همه این آیات دلالت بر این دارند که آغاز و استمرار زندگی انسان‌ها و دیگر موجودات در زمین بدون وجود آب امکان‌پذیر نبوده و نخواهد بود. ۲-۳. تشبیه امامان معصوم: به آب: در تعدادی از روایات، امامان معصوم: به آب تشبیه شده‌اند، از جمله در روایاتی که در تأویل این آیه شریفه: قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماءٍ معینٍ ۱۱ بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟ از امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده است، می‌خوانیم: إذا فقدتم إمامکم فلم تروه فماذا تصنعون. ۱۲ هرگاه امامتان را نیابید و او را نبینید چکار خواهید کرد؟ إذا غاب عنکم إمامکم فمن یأتیکم یامام جدید. ۱۳ هرگاه امامتان از نظرتان غایب شود، چه کسی امام جدیدی برایتان خواهد آورد؟ همچنین در روایت دیگری که از امام علی بن موسی الرضا (ع) در ذیل همین آیه شریفه وارد شده، آمده است: مأواکم أبوابکم أی الأئمة والأئمة أبواب الله بینة و بین خلقه. ۱۴ «آب شما» ابواب شما، یعنی امامان هستند، امامان ابواب الهی بین او و بین آفریدگان اویند. با توجه به روایات یاد شده می‌توان گفت: همچنان که خداوند، آب را مایه حیات مادی انسان‌ها قرار داده و تنها به وسیله نزول باران رحمت الهی است که زمین مرده و گیاهان خشکیده روح و حیات تازه‌ای می‌یابند، امامان معصوم: را نیز مایه حیات معنوی آنها قرار داده و تنها به برکت وجود آنهاست که آدمیان می‌توانند از زندگی پاکیزه معنوی بهره‌مند شوند. ۳-۳. عصر ظهور، عصر تجلی کامل ولایت: با مشخص شدن نقش امامان معصوم: در تحقق حیات معنوی انسان‌ها می‌توان به تصویری روشن از چگونگی تحقق حیات طیبه در عصر ظهور رسید. توضیح آنکه در این عصر که عصر تجلی کامل ولایت الهی است، خداوند متعال به برکت وجود ولی الله الاعظم - ارواحاله الفداء - همه حجاب‌ها و موانعی را که پیش روی انسان‌ها وجود دارد برمی‌دارد و آنها را به مراتب بالای ادراک، آگاهی و ایمان نائل می‌سازد تا جایی که همه مظاهر شرک، کفر، گناه، ظلم، بی‌عدالتی از زمین رخت برمی‌بندد و انسان‌ها مستغرق در یاد و نام خداوند می‌شوند. اینجاست که آن حیات پاکیزه که انسان‌ها قرن‌ها به دنبالش بودند، محقق شده و آدمی امکان نیل به مراتب عالی کمال را پیدا می‌کند. برخی از روایاتی که در آنها به نقش محوری ولی خدا در تحولات عصر ظهور اشاره شده به شرح زیر است:

۱. در نخستین روایت، امام باقر (ع) به نقش حضرت مهدی (ع) در رشد عقلانی و ارتقای درک انسان‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: هنگامی که قائم ما به پاخیزد خداوند دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و بدین وسیله عقل‌های آنها افزایش یافته و خردهای [خلق‌های] آنها به کمال می‌رسد. ۱۵. ۲. در روایت بعدی که از رسول گرامی اسلام (ص) نقل شده است، محوریت عبودیت خداوند در عصر ظهور و برطرف شدن همه خوی و خصلت‌های حیوانی مورد توجه قرار گرفته و تأکید شده که همه این آثار به برکت وجود حجت خدا، حضرت مهدی (ع) است: خداوند به وسیله مهدی برای امت گشایش حاصل می‌کند. او دل‌های بندگان را با عبادت پر می‌کند و عدالتش را بر آنها دامن گستر می‌سازد. خداوند به وسیله او دروغ و دروغگویی را ریشه کن می‌کند و روزگار سخت و دشوار را از بین می‌برد و طوق ذلت و بردگی را از گردن شما برمی‌دارد. ۱۶. ۳. و سرانجام در آخرین روایت، امام رضا (ع) به این مطلب که خداوند در عصر ظهور به وسیله امام مهدی (ع) زمین را از همه مظاهر ظلم و جور پیراسته می‌سازد، اشاره کرده، می‌فرماید: خداوند به وسیله قائم، جهان را از هر گونه ناروایی پاکیزه و از هر گونه ستم پیراسته می‌سازد... آنگاه که او قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، میزان عدل را در میان مردم برپا می‌سازد و هیچکس به دیگری ستم روا نخواهد داشت. ۱۷.

بر این اساس می‌توان گفت که تحقق حیات پاکیزه و معنوی در عصر ظهور چیزی جز اثر تجلی ولایت ولی الله بر زمین نیست و همه آنچه در این عصر محقق می‌شود تنها از برکت وجود ایشان است، که چون آبی زلال سرزمین‌های تفتیده جان آدمیان را روح و حیات تازه‌ای می‌بخشد. ۳. آثار تحقق حیات طیبه حال می‌خواهیم ببینیم که این زندگی جدید چه آثار و پیامدهایی بر جهان پیرامون انسان‌ها برجای می‌گذارد و با حاکمیت آن چه تحولی در جهان طبیعت رخ می‌دهد. برای روشن شدن این موضوع ابتدا لازم است که نگاهی داشته باشیم به برخی از آیاتی که در آنها به نوعی رابطه حیات معنوی و مادی انسان‌ها و تأثیر تقوا و پاکدامنی بر افزایش بهره‌مندی آدمیان از نعمت‌های این جهان، اشاره شده است: ۱. در نخستین آیه، خداوند متعال به صراحت تمام اعلام

می‌کند که اگر مردم آنچنان که باید ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، دروازه‌های برکت آسمان و زمین بر آنها گشوده می‌شد: ولو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الأرض و لکن کذبوا فأخذناهم بما كانوا یکسبون. ۱۸. و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنها را گرفتیم. ۲. در آیه دیگر نیز خداوند پایداری بر راه راست را موجب بهره‌مندی از آب گوارا دانسته، می‌فرماید: و أن لو استقاموا علی الطریقه لأسقیناهم ماءً غداً لفتنهم فیه و من یرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صعداً ۱۹ و اگر [مردم] در راه راست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نشانیم تا در این باره آنان را بیازماییم و هرکس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی را به قید عذابی [روز] افزون درآورد. شایان ذکر است در ذیل این آیه، روایتی از امام محمدباقر(ع) نقل شده که در آن «استقامت بر ولایت علی بن ابی طالب و جانشینان او» به عنوان مصداق عینی «استقامت بر راه راست» یاد شده است: یعنی «لو استقاموا علی» ولایه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و الأوصیاء من ولده: و قبلوا طاعتهم فی أمرهم و نهیمهم «لأسقیناهم ماءً غداً». ۲۰ یعنی اگر در راه ولایت علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان و اوصیاء، از فرزندان او، که بر آنها درود باد، پایداری ورزند و امر و نهی آنان را پذیرا شده و گردن نهند، قطعاً آب گوارایی به آنها نشانیم. ۳. در سومین آیه، خداوند متعال به نقل از حضرت نوح(ع) آمرزش خواهی را مایه نزول باران‌های پی‌درپی و فراوانی اموال و نعمت‌های گوناگون معرفی کرده، می‌فرماید: فقلت استغفروا ربکم إنه کان غفّاراً یرسل السماء علیکم مدراراً و یمدکم بأموالٍ و بنین و یجعل لکم أنهاراً. ۲۱ و گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی‌در پی فرستد و شما را با اموال و پسران یاری کند و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. با توجه به آیات یاد شده و آیات و روایات فراوان دیگری که در آنها تأکید شده همه نعمت‌های مادی دنیا برای انسان، به عنوان خلیفه خدا بر زمین، آفریده شده است. ۲۲. می‌توان گفت: با تحولی که در عصر ظهور در جهان جان انسان‌ها رخ می‌دهد، درهای زمین و آسمان گشوده شده و آنها با گشاده‌دستی تمام، همه نعمت‌های خود را بر آدمیان جاری می‌کنند؛ یعنی زمانی که انسان از در آشتی با خدای خود برمی‌آید و رابطه خود را با خدای خود اصلاح می‌کند، آسمان و زمین، گیاهان و جانوران، آب و خاک، ابر و باد، ماه و خورشید و دیگر مخلوقات خداوند در خدمت این انسان در می‌آیند و بی‌هیچ دریغی همه آنچه در توان دارند، به پای او می‌ریزند. و این همان مطلبی است که در فرموده پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز بدان تصریح شده است: امت من در زمان مهدی از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که هرگز پیش از آن از آنها برخوردار نبوده‌اند؛ آسمان بر آنها باران پی‌درپی می‌فرستد و زمین همه گیاهانش را [برای آنها] می‌رویانند. ۲۳. بنابراین شاید بتوان گفت: همه تحولاتی که در عصر ظهور در جهان طبیعت رخ می‌دهند، همه برکاتی که در این عصر نازل می‌شوند، همه نعمت‌هایی که در این دوران بر مردمان عرضه می‌گردد و سرانجام همه رفاه و آسایش مادی که پس از ظهور رخ می‌نماید، چیزی جز آثار تحول انسان و نیل او به حیات طیبه، به عنوان مهم‌ترین فلسفه ظهور نیست. ۲۴. پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۹. ۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱؛ قمی، عباس، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الأمر به نقل از سیدبن طاووس؛ التّیلام علی ربیع الأنام و نصره الأیام. ۴. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، کلمات قصار، شماره ۱۴۷، ص ۳۸۸. ۵. سوره حدید (۵۷) آیه ۱۷؛ اعلماؤن الله یحیی الأرض بعد موتها قد بینا لکم الآیات لعلکم تعقلون. ۶. حسینی بحرانی، سیدهاشم، سیمای حضرت مهدی(ع) در قرآن، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ص ۳۷۷؛ همچنین ر.ک: صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۶۸. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، ص ۱۱۰؛ یعنی بموتها کفر أهلها و الکافر میت، فیحییها الله بالقائم(ع) فیعدل فیها فیحیی الأرض و یحیی أهلها بعد موتهم. ۷. ر.ک: طباطبایی، سید محمد حسینی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴۲-۳۴۱. ۸. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۰. ۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۶۵؛ همچنین ر.ک: سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۴؛ سوره عنکبوت (۲۶)، آیه ۶۳. ۱۰. سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۴. ۱۱. سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰. ۱۲. صدوق، محمد بن

علی بن حسین، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۰. ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۴. ۱۴. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۹. ۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۲۵، ح ۲۱؛ إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به أحلامهم [أخلاقهم]. ۱۶. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه. ص ۱۱۴؛ مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۵۱، ص ۷۵، ح ۲۹؛ یفرج الله بالمهدی عن الأمة. یملأ قلوب العباد عبادةً یسعهم عدله. به یحق الله الكذب و یدهب الزمان الكلب و به یرج ذلّ الرّق من أعناقكم. ۱۷. مجلسی، محمد باقر، همان، ص ۳۲۱ - ۳۲۳، ح ۲۹. ۱۸. سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶. ۱۹. سوره جن (۷۲)، آیه ۱۷-۱۶. ۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱. ۲۱. سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۲-۱۰. ۲۲. ر.ک. آیه ۲۹ از سوره بقره که می‌فرماید: «هو الذی خلق لكم ما فی الأرض جمیعاً؛ اوست آن کس که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید». ۲۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۵۱، ص ۸۳؛ یتنعم أمتی فی زمن المهدی نعمة لم یتنعموا قبلها قطّ یرسل السماء علیهم مدراراً و لا تدع الأرض شیئاً من نباتها إلا أخرجه. ۲۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: «انسان و جهان آینده»، گفت و گو با حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری، موعود، سال هفتم، شماره ۴۱، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، سال هشتم، شماره ۴۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴.

دست در دست خورشید

سید فرمود: «این موضع، متعلق به جدّ ما امیرالمؤمنان(ع) و ذریّه و فرزندان ماست به همین جهت تصرّف در آن برای ما و دوستداران ما حلال است» در این زمان به جوی آبی که از رودخانه دجله برای مزارع و باغ‌های اطراف کشیده بودند رسیدیم، این آب از جاده می‌گذشت و آن را به دو راه به طرف شهر تقسیم می‌کرد، یکی از راه‌ها معروف به «راه سلطانی» بود و دیگری معروف به «راه سادات». حاج علی بغدادی از سلسله سعادت‌مندان و نیکبختان و بختیارانی بوده است که بر اثر خلوص نیت و پاکی طینت در طی جریانی شیرین و دلنشین موفق به زیارت جمال دل‌آرای ولی امر، ناموس دهر و امام عصر(ع) می‌شود. قضیه تشرّف این مرد خدا را اولین بار خاتم‌المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین طبری نوری استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان در رساله جنّه المأوی و به دنبال آن در نجم الثاقب ۱ خود آورده و شاگرد وی مرحوم محدّث قمی نیز این واقعه را در کتاب شریف مفاتیح الجنان ۲ بعد از زیارت کاظمین(ع) آورده است. کتاب‌هایی که بعد از نجف الثاقب در حوزه مهدویّت به رشته نوشته درآمده‌اند مانند عبقری الحسان ۳ مرحوم آیت‌الله نهانندی عموماً و عمدتاً متذکّر این واقعه شده‌اند. بیشتر خوانندگان با این حکایت از طریق مفاتیح الجنان آشنا هستند و نام حاج علی بغدادی را در آن جا دیده و احیاناً مطالعه کرده‌اند. مرحوم «محدّث نوری» که این واقعه را در دو کتاب خود آورده این قصه و قضیه را شخصاً از زبان «حاج علی» شنیده و او را به اوصاف و القابی مانند صالح، صفی، متقی می‌ستاید و می‌نویسد: از سیمای او آثار صدق و صلاح به نحوی آشکار بود که همه حاضران یقین به صدق واقعه او پیدا کردند و همگان حکایت او را «متقن» و «صحیح» می‌دانند. علامه نوری به خاطر وسواسی که در نقل تشرّفات و مکاشفات داشته با درد سر فراوان و واسطه‌هایی «حاجی» را می‌یابد و داستان را از زبان او می‌شنود و آن را مکتوب می‌کند که جریان دیدار او با حاج علی بغدادی در نجم الثاقب آورده شده است و ما به دلیل این که اصل واقعه حاج علی مفصّل و دراز دامن است از آن مقدمه صرف نظر کرده و به یک باره به اصل واقعه می‌پردازیم و در پایان به اندازه بضاعت ناچیز خود برداشت‌ها و نکته‌هایی را به ساحت خوانندگان تقدیم کرده و کشف نکات دیگر را به عهده خوانندگان فهیم ماهنامه موعود و می‌نهیم تا با مداقه و مطالعه چند باره آن دُرهای درخشان‌تری از فرا چنگ آورند: حاج علی بغدادی جریان تشرّف خود به محضر حضرت بقیّه‌الله را این گونه روایت می‌کند. مبلغ هشتاد تومان بابت سهم امام(ع) بدهکار شدم، برای پرداخت و ادای آن از بغداد به نجف اشرف رفتم. بیست تومان آن را به جناب «شیخ مرتضی انصاری»، بیست تومان دیگر آن را به جناب «شیخ محمد حسین کاظمینی» و بیست تومان سوم را به جناب

«شیخ محمد حسن شروقی» دادم و بیست تومان هم بر ذمه و عهده‌ام باقی ماند که تصمیم داشتم در مراجعت، آن‌ها را به جناب «شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین» پرداخت کنم وقتی به بغداد برگشتم، دوست داشتم در ادای بدهکاری‌ام شتاب کنم. پس روز پنجشنبه به زیارت کاظمین (ع) مشرف شدم و بعد از زیارت، خدمت جناب «شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین» رسیدم و مقداری از آن بدهی را به ایشان پرداخت نمودم و باقیمانده را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس، به تدریج طبق حواله وی پردازم و به اهل و مستحق آن برسانم. [بعد از انجام کارها] عصر پنجشنبه تصمیم به بازگشت به بغداد گرفتم. جناب شیخ محمد حسن کاظمینی از من خواست که آن شب را در آن جا بمانم. اما من عرض کردم: «باید بروم و حقوق کارگران کارگاه بافندگی‌ام را پرداخت کنم»؛ زیرا برنامه من این بود که حقوق هفتگی آنان را عصر پنجشنبه می‌پرداختم. به همین دلیل عذرخواهی کرده و از کاظمین به طرف بغداد به راه افتادم. تقریباً یک سوم راه را پیموده بودم که سید بزرگواری را دیدم که از سمت بغداد به طرف من می‌آید، چون نزدیک شد سلام کرد و دست‌های خود را برای در آغوش گرفتن من و روبوسی باز کرد و فرمود: «أهلاً و سهلاً» و مرا گرم در آغوش گرفت و یکدیگر را بوسیدیم. سید، عمامه سبز روشنی بر سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود فرمود: حاج علی خیر است به کجا می‌روی؟ عرض کردم: «امامین کاظمین (ع) را زیارت کردم و به بغداد برمی‌گردم». فرمود: «امشب، شب جمعه است برگرد!» گفتم: آقای من! نمی‌توانم. فرمود: «چرا می‌توانی؟ برگرد تا نزد خدا، برایت شهادت بدهم که تو از دوستانان جدّم امیرمؤمنان (ع) و از دوستان ما می‌باشی، «شیخ محمد حسن» نیز شهادت دهد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه فرموده: «دو شاهد بگیرید». این سخن اخیر وی اشاره به مطلبی بود که من در ذهن خود داشتم و آن این بود که می‌خواستم از جناب «شیخ محمد حسن کاظمینی» خواهش کنم شهادت‌نامه‌ای برای من بدهد مبنی بر این که من از دوستانان اهل بیت (ع) هستم و آن را تبرکاً در کفن خود بگذارم. به سید بزرگوار عرض داشتم: شما از کجا این موضوع را می‌دانی و چگونه شهادت خواهی داد؟ فرمود: «کسی که حقّ وی به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده حق را نشناسد؟» عرض کردم: چه حقی؟ فرمود: «آن چیزی که به وکیل من رساندی». گفتم: وکیل شما کیست؟ فرمود: «شیخ محمد حسن». عرض کردم: ایشان وکیل شما است؟ فرمود: «بله! وکیل من هستند». حاج علی بغدادی در ادامه می‌گوید: «در این هنگام در ذهن من خطور کرد که این سید بزرگوار از کجا مرا شناخت و به اسم صدا زد در حالی که من اصلاً او را نمی‌شناسم. بعد با خود گفتم: شاید او مرا می‌شناسد اما من، ایشان را فراموش کرده‌ام. باز با خود گفتم: حتماً این سید از «سهام سادات» چیزی از من می‌خواهد. در این وقت دلم خواست که از سهم امام به او مبلغی بدهم، به همین خاطر به ایشان گفتم: آقای من! از حق شما در نزد من مبلغی مانده بود که درباره آن به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی رجوع کردم، برای آن که حقوق شما را با اذن و اجازه او ادا کرده باشم. تبسّمی کرد و فرمود: «آری، بخشی از حقوق ما را به نمایندگان و وکلای ما در نجف رسانیدی» عرض کردم: آیا آن چه را ادا کردم پذیرفته شده است؟ فرمود: «آری». آن‌گاه سید بزرگوار فرمود: «حاج علی برگرد، و جدّم را زیارت کن» پس برگشتم درحالی که دست راست او در دست چپ من بود. همین که به راه افتادیم به یکباره دیدم که در سمت راست ما رودخانه‌ای با آبی سفید و صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره - با این که فصل و موسم آن‌ها نبود - بر فراز سر ما، سایه انداخته‌اند. عرض کردم: این رودخانه و درخت‌ها از کیست؟ فرمود: «از برای کسی که ما و اجداد ما را زیارت کند». گفتم: سؤالی دارم فرمود: «پرس» گفتم: روزی نزد مرحوم شیخ الرزاق مدرس رفتم، شنیدم که می‌گفت: «هر کس در تمامی عمر خود، روزها روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آورد و میان «صفا» و «مروه» بمیرد اما از دوستانان و ارادتمندان امیرمؤمنان (ع) نباشد، این عبادت‌ها برای او سودی ندارد» نظرتان درباره این سخن چیست؟ فرمود: «آری، به خدا سوگند برای او فایده‌ای ندارد». آن‌گاه درباره یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او از محبان و دوستانان امیرمؤمنان (ع) است؟ فرمود: «آری، او و همه خویشاوندان تو از علاقمندان به امیرمؤمنان (ع) هستند». در این وقت پرسیدم: آقای ما، روضه‌خوان‌ها حکایتی را از «سلیمان اعمس» نقل می‌کنند که: وی نزد

شخصی آمد و از او دربارهٔ زیارت سیدالشهداء(ع) پرسید، آن شخص در پاسخ گفت: «این کار بدعت است» شب هنگام او در خواب هُودجی را میان زمین و آسمان دید. پرسید: در آن هودج کیست؟ گفتند: «فاطمه زهرا و خدیجه کبری(ع)؛ زیرا امشب، شب جمعه است.» همچنین در خواب دید کاغذهایی از هُودج می‌ریزد که بر روی آن‌ها نوشته است «أمان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة، أمان من النار يوم القيامة» [این برگه، امان نامه‌ای است در روز قیامت برای زائران امام حسین(ع) در شب‌های جمعه] آیا این حدیث صحیح است؟ فرمود: «آری راست و درست است.» عرضه داشتم: سیدنا! درست است که می‌گویند هر کس امام حسین را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برای او امان نامه‌ای از آتش است؟ فرمود: آری، به خدا سوگند. در این هنگام اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. عرض کردم: «سیدنا در سال ۱۲۶۹ ق با جمعی از دوستان موفق به زیارت حضرت رضا(ع) شدید، در منطقه دَرود - از بخش‌های خراسان - یکی از عرب‌های «شروقیه» را - که از بادیه‌نشینان شرق نجف اشرف هستند - دیدار کرده و از او پذیرایی نمودیم. از او پرسیدیم ولایت و شهر حضرت رضا(ع) چگونه جایی است؟ گفت: «بهشت است» و امروز پانزده روز است که من میهمان مولایم حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بوده‌ام و از سفره سخاوت او خورده‌ام، به وقت مرگ «نکیر و منکر» چه حقی دارند که در قبر نزد من بیایند؟ زیرا گوشت و پی من در مهمانخانه آن حضرت از طعام او روئیده است. آیا سخن آن عرب شروقیه درست است؟ آیا علی بن موسی الرضا(ع) او را در قبر از نکیر و منکر رهایی می‌دهد؟ فرمود: «آری به خدا سوگند، جد من ضامن است.» حاج علی بغدادی گفت و گوی شیرین خود با سید بزرگوار را در ادامه این گونه روایت می‌کند: عرضه داشتم: سیدنا! سؤال کوچکی دارم، فرمود: «پرس» عرضه داشتم: آیا زیارت حضرت رضا(ع) از من پذیرفته است؟ فرمود: «ان شاء الله قبول است» عرض کردم: «زیارت حاج محمد حسین بزازباشی پسر مرحوم حاج احمد که در سفر مشهد، رفیق من و شریک در مخارج راه بود، چگونه؟ فرمود: «زیارت عبد صالح قبول است.» پرسیدم: «زیارت فلان مرد بغدادی که همسفر ما بود، پذیرفته است؟» سید بزرگوار سکوت کردند، دوباره عرضه داشتم، این بار هم سکوت کرده و جوابی ندادند. «محدث نوری» به نقل از حاج علی بغدادی آورده: که آن مرد بغدادی و چند تن از دوستانش از خوشگذران‌های بغداد بوده و در زیارت پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و حتی آن شخص مادر خود را کشته بود. در این هنگام به جایی که جاده وسیعی داشت رسیدیم که دو طرف آن باغستان‌هایی بود و روبه‌روی آن، شهر مقدس کاظمین قرار داشت. قسمتی از این جاده که به باغ متصل بود و در طرف راست قرار داشت، متعلق به بعضی از سادات یتیم بود که حکومت وقت آنان را به زور تصاحب کرده و به جاده ملحق و متصل کرده بود به همین خاطر انسان‌های باتقوا، که ساکن بغداد و کاظمین بودند، از راه رفتن در آن قطعه زمین پرهیز می‌کردند. متوجه شدم که سید بزرگوار بر روی آن قطعه زمین [غصبی] راه می‌رود بدیشان عرضه داشتم: «این منطقه متعلق به بعضی از سادات یتیم است و تصرف در آن جایز نیست.» سید فرمود: «این موضع، متعلق به جد ما امیرالمؤمنان(ع) و ذریه و فرزندان ماست به همین جهت تصرف در آن برای ما و دوستداران ما حلال است» در این زمان به جوی آبی که از رودخانه دجله برای مزارع و باغ‌های اطراف کشیده بودند رسیدیم، این آب از جاده می‌گذشت و آن را به دور راه به طرف شهر تقسیم می‌کرد، یکی از راه‌ها معروف به «راه سلطانی» بود و دیگری معروف به «راه سادات». و آن جناب به راه سادات میل نمود. بدیشان عرضه داشتم: «بیا از راه سلطانی برویم» فرمودند: «نه، از همین راه خودمان می‌رویم» پس آمدیم و هنوز چند قدمی را نپیموده بودیم که خودم را در صحن مقدس، نزدیک به کفشداری دیدم در حالی که هیچ کوچه و بازاری را در مسیر مشاهده نکرده بودم. به همراه سید بزرگوار از طرف «باب المراد» که سمت شرقی و طرف پایین پا است، داخل ایوان شدیم. سید در رواق مطهر، توقف نکرده و «اذن دخول» نخواند و وارد شد و در کنار در حرم ایستاد، آن گاه به من فرمود: «زیارت بخوان»، عرض کردم: «من سواد ندارم» فرمود: «من برای تو بخوانم» عرض داشتم: «آری» پس فرمود: «ادخل یا الله، السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیرالمؤمنین...» و به ترتیب به همه امامان سلام داد تا به امام یازدهم، امام حسن عسکری(ع) رسید در این حال فرمود: «السلام علیک یا أبا محمد الحسن العسکری»، آن گاه رو به

من کرد و فرمود: «به امام زمان خود سلام کن.» من هم گفتم: السلام علیک یا حجتیه‌الله، یا صاحب الزمان یابن الحسن، در این حال سید تبسمی نمود و فرمود: «و علیک السلام و رحمه الله و برکاته» سپس وارد حرم مطهر شدیم و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم سید فرمود: «زیارت کن» عرضه داشتم: «من سواد ندارم» فرمود: «برایت زیارت بخوانم؟» گفتم: «آری» فرمود: «کدامین زیارت را می‌خواهی؟» گفتم: «هر زیارتی که افضل است از طرف من بخوانید.» سید بزرگوار فرمود: «زیارت امین‌الله افضل است» و شروع به خواندن زیارت کرد. در این هنگام چراغ‌های حرم را روشن کردند اما حرم به نور دیگری مانند نور خورشید متور بود که گویی شمع‌های حرم مانند چراغی بودند در روز روشن در برابر آفتاب تابناک، و من آن چنان غافل بودم که اصلاً متوجه این نشانه نمی‌شدم. وقتی زیارت تمام شد از سمت پایین پا به پشت سر آمدند و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا جدم حسین را زیارت می‌کنی؟» گفتم: «آری زیارت می‌کنم، امشب، شب جمعه است» پس زیارت وارث را خواندند، در همین وقت مؤذنان از اذان مغرب فارغ شدند، ایشان فرمودند: «به جماعت ملحق شو و نماز را بخوان» خود ایشان هم به مسجد پشت سر حرم مطهر که نماز جماعت در آن برگزار می‌شد آمدند و به صورت فردی در طرف راست امام جماعت، همدیف او ایستادند و من وارد صف اول شدم و برایم جایی پیدا شد. بعد از نماز، سید بزرگوار را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم در حرم به جستجو پرداختم، تصمیم داشتم که از او بخواهم که شب میهمان من باشد و مبلغی پول از سهم سادات به او بدهم اما دیگر او را نیافتم، ناگاه به خاطر آمد که این سید که بود؟ آیات و معجزات و نشانه‌ها را یکی پس از دیگری به یاد آوردم، و با خود مرور کردم، از جمله این که «من با آن که کار مهمی در بغداد داشتم چگونه فرمان او را در بازگشت به کاظمین اطاعت کردم؟» دیگر آن که او از کجا مرا می‌شناخت و مرا به نام صدا زد! با این که او را تاکنون ندیده بودم، و نشانه سوم این که می‌فرمود: «دوستداران ما»، یا این که فرمود «من شهادت می‌دهم» و چهارمین نشانه دیدن رودخانه جاری و درختان بارور و میوه‌های متنوع در غیر فصل خود، و از همه مهم‌تر در «اذن دخول» زیارت که فرمود: «به امام زمان خود سلام کن» و چون سلام کردم، تبسم کرده و جواب دادند و نشانه‌های دیگری که باعث شد من یقین کنم ایشان حضرت بقیه‌الله(ع) بودند پس به سرعت نزد کفشار آمدم و سراغ سید را از او گرفتم، گفت: «ایشان بیرون رفت» و بعد پرسید: «این سید رفیق تو بود» گفتم: «بلی» از حرم به خانه میزبان خود رفتم شب را در آن جا به صبح رسانیدم و چون صبح شد، خدمت جناب شیخ «محمد حسن کاظمینی آل یاسین» رفتم و قضایا را برای وی تعریف کردم شیخ، دست خود را به نشانه سکوت بر دهان خود گذاشت و مرا از افشاء و اظهار این قضیه نهی کرد و فرمود: «خداوند تو را موفق بدارد». نکته‌های ناب داستان تشرّف حاج علی بغدادی را خواندیم و بر سعادتی که نصیب وی شده است غبطه خوردیم و در دل گفتیم خوشا به حال کسی که امام عصر(ع) برای وی آغوش گشاد و «أهلاً و سهلاً» گویان او را در بر گرفت و به او سلام کرد و دست در دست او به زیارت رفت و به او تبسم نمود و حتی به وی فرمود: «من برای تو در نزد خدا شهادت می‌دهم که از دوستداران ما هستی.» راستی مگر حاج علی بغدادی که بوده که این همه مورد عنایت مولای خود واقع شده؟ از مطالعه و مرور این تشرّف می‌توان به گوشه‌ای از شخصیت و خصایل او پی بُرد و راز و رمز نیکبختی و بختیاری وی را دریافت: ۱. نکته اول آن که حاج علی بغدادی فردی عالم و فاضل و دارای تحصیلات آن چنانی نبوده و بنا به آن چه که در این حکایت آمده حتی از خواندن زیارت‌نامه هم ناتوان بوده و آن جا که امام عصر(ع) به وی می‌فرمایند: «زیارت بخوان!» صریحاً عرضه می‌دارد که «من سواد ندارم» و امام(ع) نائب‌الزیارة ایشان می‌شود. درست است که او از علوم رسمی بهره‌ای ندارد اما در عوض سرشار از عشق و علاقه به خاندان پیامبر(ص) و علی(ع) و فرزندان اوست. و این کشش و افسون عشق است که او را از بغداد به کاظمین و کربلا- و سامراء می‌کشاند. «حاج علی» شدیداً پای‌بند به حلال و حرام، و مقید بوده که حقوق شرعیّه خود را بپردازد همچنان که مقید به پرداخت حقوق کارگران خود در پایان هفته است. او حتی از راه رفتن بر روی زمین غصبی هم خودداری می‌کند و این نکته را به همراه بزرگوار خود متذکر می‌شود. ۲. امام عصر(ع) در درگاه خداوندی به دوستی دوستداران خود و نیکان مظلوم و معصومش شهادت می‌دهد به همین خاطر به حاج

علی می‌فرماید: «برگرد! تا نزد خدا برایت شهادت بدهم که تو از دوستانِ امان (ع) و از دوستان ما می‌باشی». ۳. ولی امر (ع) به کسانی که حقوق وی را ادا می‌کنند آگاهی داشته و مؤدب و ادا کننده را می‌شناسد، و چنان که خود فرمود: «کسی که حقش را به او می‌رسانند، چطور آن رساننده حق را نشناسد؟» ۴. مراجع عظام تقلید، در عصر غیبت کبری، نائیان و وکلای آن بزرگوار بوده و پرداخت وجوه شرعیته بدیشان مورد رضایت آن عزیز است چنانچه خود فرمودند: «شیخ محمّد حسن و کیل من است». ۵. اگر سلام خالصانه به محضر امام زمان (ع) عرضه بداریم بی‌تردید امام، پاسخ و جواب سلام ما را خواهند داد چنان که جواب سلام حاج علی بغدادی را کامل و با تبسم فرمودند. «و علیک السلام و رحمه الله و برکاته» هر چند گوش گناهکار قابلیت شنیدن آن نوای دلربا را ندارد زیرا گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرور. ۶. صاحب عصر و زمان (ع) به زیارت جَد و نیای مظلوم خود - سیدالشهداء - در شب‌های جمعه اهتمام دارد و یکی از اعمالی که قلب مقدس و دل مهربان وی را خوشحال و خرم می‌نماید، پای‌بندی و عنایت به زیارت وارث خصوصاً در شب‌های جمعه است. در مصابیح الجنان علامه سید عباس حسینی کاشانی آمده است: از معصومان روایت شده است که هر کس در هر شب جمعه حسین (ع) را زیارت کند، بی‌شک خدایش بیامرزد و او با حسرت و اندوه از دنیا نرود و در بهشت همسایه حسین باشد. پس او را با هر یک از زیارت‌های مطلق - که بهترین شان زیارت وارث است - زیارت کن. ۷. حضرت بقیه الله (ع) سخن سرشار از عشق و ولایت آن عرب شریف را مبنی بر این که «من میهمان حضرت رضا (ع) بوده‌ام و گوشت و پی پیکر من از طعام ایشان روئیده و برآمده است، و نکیر و منکر چه حقی دارند که در قبر متعرض من شوند» تأیید کرده و بر آن سوگند می‌خورند «به خدا سوگند که جدّ من حضرت رضا (ع) ضامن است. ۹. واپسین حجت خدا بر این حدیث صحّح می‌گذارند که «شرط قبولی عبادات، ولایت است و میزان پذیرش اعمال بندگان فقط در پرتو ولایت است» و در پاسخ حاج علی بغدادی که می‌پرسد آیا کسی که شب‌ها، شب زنده‌داری کند و روزه گیرد و چهل حج و عمره به جای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد، اما از ولایت علی (ع) و فرزندانش بی‌نسیب باشد بهره‌ای از بهشت خداوندی ندارد، می‌فرماید: «آری، به خدا سوگند، برای او فایده‌ای ندارد.» لازم به یادآوری است که این حدیث به بیان‌های مختلف در جوامع روایی ما آمده است که تبرکاً به چند مورد آن از کتاب بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی عمادالدین ابو جعفر محمّد طبری از دانشمندان شیعی قرن ششم هجری، اشاره می‌کنیم تا شیعیان شاه ولایت قدردان و سپاسگزار نعمت عظیم ولایت باشند. ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند: امام زین العابدین (ع) از ما پرسید: «برترین مکان‌ها در دنیا کجاست؟» ما گفتیم: «خدا و رسول خدا (ص) و فرزند رسول خدا داناتر است» پس خود ایشان فرمود: «برترین مکان‌ها میان رکن و مقام (نام دو موضع در مسجد الحرام) است اما اگر کسی عمر نوح یابد و نهصد و پنجاه سال مردم را به خدا فراخواند و در این مکان برتر، روزها روزه دارد و شب‌ها را به شب‌زنده‌داری سپری کند اما ولایت ما را قبول نداشته باشد، از این عبادت سودی نمی‌برد.» ۵ همچنین ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرتش به علی (ع) فرمود: یا علی! اگر بنده‌ای، خدا را مانند نوح پیغمبر در میان قوم خود عبادت کند و به اندازه کوه اُحُد، طلا در راه خدا، انفاق نماید و هزار بار زیارت خانه خدا را به جای آورد و میان «صفا» و «مروه» کشته شود اما ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید. ۶ آری، ایمان ثمر ندهد، طاعت، اثر نهد جان از خطر نرهد، جز با ولای علی (ع) ۷. حضرت مهدی (ع)، روایت «سلیمان اعمش» را مَهر تأیید می‌زند و آن را با سوگند، مُوگد می‌نماید و می‌فرماید: «آری به خدا سوگند همین طور است» زیارت حسین (ع) در شب جمعه، امان‌نامه‌ای از آتش جهنم است. توضیحاً آن که جریان «سلیمان اعمش» را «محمّد بن مشهدی» در مزار کبیر و خود مرحوم محدث نوری، آن را در نجم الثاقب بعد از حکایت حاج علی بغدادی آورده که علاقه‌مندان می‌توانند مشروح آن را در دو کتاب مورد اشاره بخوانند. ۸ سخن را با آرزوی ظهور سرشار از سُرور آن خورشید جان‌ها و امید انسان‌ها و طلب رحمت و مغفرت برای مرحوم حاج علی بغدادی که عمرش را با رضایت و عنایت امامش به پایان بُرد، و همچنین برای علامه محدث نوری و شاگرد شایسته‌اش مرحوم محدث قمی (صاحب مفاتیح الجنان) که این تشریف را در کتاب‌های خود برای ما به

ارمغان نهادند، به پایان می‌بریم. ماهنامه موعود شماره ۷۴ پی‌نوشت‌ها: ۱. نجم‌الثاقب، محدث نوری، ص ۴۸۴، انتشارات مسجد جمکران ۲. مفاتیح‌الجنان، محدث قمی، ص ۷۹۸ انتشارات قدیانی. ۳. عبقری‌الحسان، ج ۲ ص ۱۱۴، به نقل از برکات حضرت ولی عصر ص ۲۰۶، جوادالعلم انتشارات تکسوار حجاز. ۴. مصابیح‌الجنان، سید عباس حسینی کاشانی، ص ۵۳۷ انتشارات جمال. ۵. بشاره‌المصطفی لشیعۀ المرتضی، عمادالدین طبری، ص ۱۴۰، ترجمه سید ابوالفضل مجتهدی ۶. بشاره‌المصطفی لشیعۀ المرتضی، عمادالدین طبری، ص ۱۶۶، ترجمه سید ابوالفضائل ۷. ابوالقاسم حالت ۸. نجم‌الثاقب، محدث نوری، ص ۴۹۵.

در حریری از نور

حمیده رضایی تو را چه زیبا سرود خداوند کاینات با واژه‌هایی از جنس نور. پروانه‌ شاخساران آسمان! هر آن‌چه آینه، رو به رویت آغوش گشوده‌اند تا تو را در خویش تکرار کنند. هر آن‌چه آسمان، به خاک افتاده‌اند تا گام‌هایت را به سجده ببوسند. بزرگ مرد تاریخ! بهار از سر انگشتان تو به شکوفه می‌نشیند. خورشید، از گوشه پیشانی بلندت طلوع می‌کند. تو را با کدام کلمات محدود بخوانم که نمی‌گنجی، نه در کلام، نه در کلمه. خورشیدی سرشار در دست‌هایت، ملائک به دست بوسه‌ات مباحثات می‌کنند. سرشار از چشمه مهتاب! هر چه پروانه بر گردنت بال می‌زنند، هر چه آسمان، رو به رویت دریچه می‌شود برای پرواز. می‌آیی؛ ایوان کفر ویران می‌شود از ایمان چشم‌هایت. شب، مجاله می‌شود زیر قبای گسترده آسمان، در روزی پایان‌ناپذیر؛ آن چنان روشن که هزاران خورشید، گویی در آن به طلوع نشسته‌اند. می‌آیی، وعده آمدنت را دهان به دهان از توارت تا انجیل کل می‌کشند. می‌آیی و حرا، روی دو زانو می‌نشیند و انتظار می‌کشد. می‌آیی و مکه می‌پیچد در حریری از نور و رنگ. می‌آیی و از گشتگاه آسمان، خورشید برایت می‌آورند، ملایک. کعبه در پوست نمی‌گنجد. تو را خدای بزرگ خلق کرده است از آبشارها و نور، که موج می‌زنی و می‌تابی. تو را با کلماتی سبز باید سرود. ای آخرین رسول خدا(ص) در زمین! آمدی تا دهان حیرت گشوده آینه‌ها، آمدی تا دهان به حیرت گشوده آینه‌ها، نامت را تکثیر کننده در همه، زاویه‌های تاریخ. دف می‌زنند و کل می‌کشند آمدنت را، هر آن‌چه پیش از تو سر در گریبان انتظار فرو برده بودند. شهاب‌های سرگردان می‌چرخند حول نامت.

آن نام پربرکت

محدث نوری در کتاب مستدرک نقل کرده در خبری وارد شده است: در قیامت شخصی را می‌آورند که نام او «محمّد» است، خداوند تبارک و تعالی به او می‌فرماید: حیا نکردی معصیت مرا نمودی و خود را به نام حبیب من نام نهادی، و لکن من حیا می‌کنم تو را عذاب کنم چون هم‌نام حبیب من هستی. ۱ و در مجموعه شهید از کتاب انوار نقل شده که رسول خدا(ص) فرموده‌اند: هنگامی که نام فرزند خود را محمّد گذاشتید او را احترام کنید و گرامی بدارید، و در مجالس به او جای دهید، و برای او چهره در هم نکشید. ۲ هر گروهی که هنگام مشورت کسی را که نام او محمّد یا احمد است به حضور بپذیرند و او را در مشورت وارد کنند، آن چه خیر است برای آن‌ها پیش می‌آید. ۳ و در هر سفره‌ای که گسترده شود و بر آن کسی که نامش احمد یا محمّد است حضور پیدا کند آن خانه در هر روز دو بار مورد تقدیس قرار گیرد، یعنی باعث پاکی و مبارکی آن‌جا گردد. ۴ کلینی در کتاب کافی از ابوهارون نقل می‌کند که گفت: من در مدینه با امام صادق(ع) همنشینی داشتم، چند روزی خدمت آن حضرت نرسیدم، وقتی به محضرش شرفیاب شدم به من فرمود: ای ابوهارون چند روز است تو را ندیده‌ام. عرض کردم: خداوند به من پسری مرحمت فرموده است. فرمود: خدا آن را مبارک گرداند، او را چه نامیدی؟ عرض کردم: او را محمّد نام نهادم. همین که آن حضرت نام محمّد را شنید روی خود را به طرف آسمان آورد و چند بار فرمود: «محمّد، محمّد، محمّد» به اندازه‌ای که نزدیک بود گونه مبارک آن حضرت به زمین برسد. سپس فرمود: جان من و فرزندانم و پدر و مادرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا باد. این فرزندت را که

محمد نامیدی دشنام ندهی و او را زنی و به او بدی نکنی. (بعد فرمود): بر روی زمین خانه‌ای نیست که در آن نام محمد باشد مگر آن که هر روز پاک و مبارک می‌گردد. ۵. این فهد (ره) در کتاب عدّه‌الداعی از امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: زلیخا اجازه خواست که بر یوسف (ع) وارد شود به او گفتند: با آن رفتاری که نسبت به او داشته‌ای آیا ناراحت نیستی که تو را نزد او ببریم؟ گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد هرگز نمی‌ترسم. وقتی زلیخا وارد شد، یوسف به او فرمود: چه شده می‌بینم رنگ چهره‌ات تغییر کرده و دگرگون شده‌ای؟ گفت: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پادشاهان را به سبب نافرمانی و گناه آن‌ها به بردگی می‌کشاند و بردگان را به خاطر اطاعت و فرمان‌برداری آن‌ها به پادشاهی می‌نشانند. به او فرمود: چه چیزی باعث شد که چنین رفتاری با من کنی؟ گفت: زیبایی و جمال تو مرا به این کار وادار کرد. فرمود: اگر پیغمبری را که نام مبارکش «محمد» است و در آخرالزمان به رسالت می‌رسد دیده بودی چه می‌کردی؟ او از من جمالش نیکوتر، اخلاقش بهتر، کرم و بزرگواری‌اش بیشتر است. زلیخا گفت: راست گفتم. فرمود: از کجا دانستی که من راست گفته‌ام؟ عرض کردم: زیرا همین که نامش را بردی و اوصافش را بیان نمودی محبت او بی‌اختیار در دل من جای گرفت. خداوند تبارک و تعالی به یوسف خطاب کرد و فرمود: زلیخا آنچه گفت درست است، و من او را تاکنون به خاطر محبتی که به حبیبم پیدا کرد. دوست دارم، و آن‌گاه به حضرت یوسف فرمان داد که با او ازدواج کند. ۶. کلینی (ره) در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا (ص) در شب تاریک دیده می‌شد اطراف چهره‌اش هاله‌ای از نور مشاهده می‌شد که گویا پاره‌ای ماه است. ۷. کلینی (ره) در کتاب کافی از حسین بن عبدالله نقل کرده است که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا رسول خدا (ص) سرور فرزندان آدم بود؟ فرمود: به خدا قسم؛ او سرور تمام مخلوقات بود و خداوند موجودی را نیافریده که بهتر از محمد (ص) باشد. ۸. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از کتاب القطره، نوشته آیت‌الله احمد مستنبط، ترجمه محمد ظریف. ۱. المستدرک، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۲۰۴ - ۳. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۸ ح ۲۹، ۳۰ و ۳۱؛ مجلسی، بحار الأنوار: ج ۱۰۴، ص ۱۲۸، ح ۸، ۱۰ و ۱۲؛ محدث نوری (ره) این روایت را در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۵ از مجموعه شهید نقل کرده است. ۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۹، ح ۲؛ مجلسی، همان، ج ۱۷، ص ۳۰، ح ۹، حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۴. ۵. شرح الأسماء، ص ۳۳. ۶. عدّه‌الداعی، ص ۱۵۲؛ صدوق، علل الشرایع، ص ۵۵، ح ۱۰؛ مجلسی، همان، ج ۱۲، ص ۲۸۱، ح ۶۰ و ج ۱۶، ص ۱۹۳، ح ۳۰؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۰۶. ۷. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۲۰؛ مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۱۸۹، ح ۲۷، و ص ۲۳۷. ۸. همان، ج ۱، ص ۴۴۰، ح ۱، مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۳۶۸، ح ۷۶.

غرب، تلویزیون و فرهنگ

میشل بیکن همه رسانه‌ها در پی این هستند که تبلیغات را هرچه بهتر در مغز افراد جای دهند، اما در این میان برخی بهتر از مابقی کار می‌کنند و تلویزیون با فاصله بسیار زیادی از بقیه در صدر قرار دارد. تبلیغ در واقع، فشاری برای پیشنهاد دادن چیزی که مورد نیاز نیست می‌باشد. با این وجود، تبلیغات به نحوی عمل می‌کنند که افراد حقیقتاً فکر می‌کنند به بسیاری از این محصولات نیازمند هستند و اگر ابزار تبلیغ نبود، مردم پی می‌بردند که به راستی کدام کالا، نیاز ضروری آن‌هاست اشاره: مسئله ابعاد و عمق تأثیرات تلویزیون بر جامعه، موجب شده که صاحب‌نظران در غرب، نقش تلویزیون را فراتر از یک رسانه صرف و واسطه انتقال پیام بدانند و لذا برای آن تأثیرات ساختاری، بنیانی و ماندگار در فرهنگ قائل‌اند. میشل بیکن از جمله این متفکران است که ادله خود را در این باب در حد یک مقاله، ارائه داده است. مقدمه در آغاز این تحقیق، من در پی این بودم که اثر اخبار رسانه‌ها را بر دیدگاه‌ها و ارزش‌های مان بررسی کنم. فرضیه اولیه من این بود که بخش‌های خبری رفته رفته، متعصبانه‌تر و برای اذهان، منصرف‌کننده‌تر می‌شوند. تعجب‌آور نخواهد بود که این بررسی اولیه، منجر به بررسی‌هایی در هزاران جهت در مورد آثار تلویزیون بر فرهنگ ما

گردید. آنچه در ابتدای این بررسی متذکر می‌شوم، زمینه‌های مختلفی است که از تلویزیون، تأثیر می‌پذیرد. تلویزیون اساساً گونه‌های قدیمی ارتباطات اعضای خانواده را تحت تأثیر گذاشته و فعالیت‌های اوقات فراغت را تغییر داده، شیوه ارائه گزارش‌های خبری را متفاوت کرده، پیشرفت کودکان را عوض نموده و بر خشونت در جامعه مؤثر بوده است. تماشای تلویزیون، فعالیتی ارزان و استراحت‌بخش است. این فعالیت می‌تواند به تنهایی صورت گیرد و موجب انصراف حواس افراد از زندگی واقعی گردد. تلویزیون همواره برنامه دارد و همیشه در یک زمان، فرد می‌تواند چند برنامه را انتخاب کند، از این رو فرد می‌تواند مدت بسیار زیادی را به تماشای تلویزیون بگذراند، بدون این که فکر خود را دقیقاً معطوف به آن نماید و در نهایت باید گفت تلویزیون می‌تواند باعث تفریح باشد. از سوی دیگر، تلویزیون آثار منفی خویش را نیز دارد. در موارد بسیاری، تلویزیون منجر به از بین رفتن کیفیت زندگی خانوادگی، به حداقل رساندن ارزش آموزش برای کودکان و ترویج خشونت و سکس شده است که این موارد اخیر، خصوصیت ویژه برنامه‌های تلویزیونی مدرن است که می‌خواهند روابط افراد بالغ را به صورت دست نخورده، و در نهایت آن به تصویر بکشند. امروزه تماشاگران، بیشتر خواهان سریال‌ها هستند؛ سریال‌هایی از قبیل «کارولین و دوستانش در شهر» که اساساً مبتنی بر طنزها و کنایه‌های جنسی در برنامه‌های کم‌مدی خود است. درباره ماهیت تماشای تلویزیون، بحث‌های فزاینده‌ای صورت گرفته است. منتقدین تلویزیون ادعا می‌کنند که تماشای تلویزیون عملی انفعالی است که در آن، بیننده در طول تماشا کردن به صورت غیرهوشیار جذب تلویزیون می‌شود و از این رو تلویزیون به عادت‌ی برای بسیاری از آمریکایی‌ها تبدیل شده است. طرفداران تلویزیون معتقدند که تماشای تلویزیون، عملی فعالانه است، چرا که بینندگان خود انتخاب می‌کنند که چه ببینند و دیده‌های خود را نیز به واسطه نیازها و سوابق ذهنی خود تفسیر می‌کنند. «جری ماندر»^۱ تلویزیون را نوعی «آموزش در خواب» می‌نامد، چرا که مغز و اعضای آدمی در برابر آنچه که از تلویزیون دریافت می‌کند، عکس‌العمل نشان نمی‌دهد و نمی‌تواند نشان بدهد، او علاوه بر این می‌افزاید: «ترسناکی تلویزیون از آن روست که اطلاعات وارد مغز ما می‌شوند، ولی ما عکس‌العملی نشان نمی‌دهیم. اطلاعات وارد شده مستقیماً به ذخیره حافظه آدمی اضافه می‌شود و احتمالاً بعداً به آن عکس‌العمل نشان می‌دهیم، در حالی که نمی‌دانیم به چه چیزی عکس‌العمل نشان می‌دهیم. هنگام تماشای تلویزیون، انسان در حال تمرین است تا به آنچه که می‌بیند عکس‌العمل نشان ندهد، اما بعداً کارهایی انجام می‌دهد، بدون آن که بداند چرا آن‌ها را انجام داده و یا این افکار از کجا آمده است». شاید این حالت، بیش از همه به کار موفقیت‌آگهی‌های تبلیغاتی بیاید. در هر زمانی در طول روز ممکن است ما، یکی از غذاها و یا کالاهایی را که قبلاً در تلویزیون تبلیغ شده هوس بکنیم و یا شاید دیدن یک صحنه برای ما یادآور یکی از کالاهای تبلیغ شده در تلویزیون که قبلاً دیده‌ایم، باشد. این امر، باعث می‌شود که حواس ادراکی ما از لحاظ نور و صدا تضعیف شده و تصاویر را دریافت کند. روشی که این تصاویر از طریق آن وارد ذهن منفعل و ناخودآگاه ما می‌شود، شامل جزئیات نیست، بلکه صرفاً یک ایده کلی را در ذهن القا می‌کند؛ یک روش فرا عکس‌العملی کاملاً ماشینی که در آن داده‌ها بدون هیچ نیازی به خودآگاهی، وارد ذهن می‌شوند. همچنین استدلال شده است که در این میان «یک واسطه به خصوص از نوع مغز آدمی وجود دارد که ورودی‌ای برای تمایز حوادث خودآگاه و ناخودآگاه است». چشم آدمی، واحد تحلیل و مغز او واسطه‌ای است که تحریک‌کننده‌های خودآگاه و ناخودآگاه از طریق آن دریافت می‌شود. تصاویر تلویزیونی در این میان بدون هیچ گونه انگیزش خودآگاهی فرد، وارد ذهن می‌شوند. ذهن ما توان یادآوری تصاویر متحرک را دارد ولی از عکس‌العمل به آن‌ها، خصوصاً هنگامی که آن‌ها را دریافت می‌کند، ناتوان است و علت تأثیر بسیار زیاد تصاویر تلویزیونی بر جامعه نیز همین است. بینندگان تلویزیون، اغلب غرق در تماشا می‌شوند و تلویزیون آن‌ها را ساعت‌ها در جلوی خود در حالتی منفعلانه نگه می‌دارد. «ماری وین» تلویزیون را یک «ماده مخدر برقی» می‌نامد. او می‌گوید: دلیل این که می‌توان آن را با اعتیاد به الکل و مواد مخدر برابر دانست این است که «معتادان به تلویزیون در حین تماشا در یک الگوی ثابت زندگی می‌کنند که از انجام عملی که رشد و تکامل را ایجاد می‌کند، به دور هستند». فرهنگ

اختراع تلویزیون و ظهور آن در جامعه آمریکا در ۱۹۵۹م، انقلابی اساسی در شیوه زندگی آمریکا ایجاد کرد. ریشه اصلی تلویزیون به ایرلند ۱۸۷۳ بازمی‌گردد که یک اپراتور تلگراف به نام «جان می» اثر فتوالکترونیک را کشف کرد. او پی برد که تفاوت شدید نور در پرتو سلینیوم، اثر پایداری را نشان می‌دهد که می‌تواند به علامت‌های الکتریکی تبدیل شود. اولین پخش وسیله تلویزیونی در برلین در بازی‌های المپیک ۱۹۳۶ و در پاریس ۱۹۳۵ بود. اولین پخش وسیع تلویزیونی در آمریکا در نیویورک ۱۹۳۹ صورت گرفت. در هر صورت، مشخص کردن مخترع دقیق تلویزیون، امری مشکل است که برای بسیاری منشأ مباحث جدی شده است. اختراع تلویزیون رنگی و دیجیتال، دو نقطه عطف در عرصه تکنولوژی تلویزیون بود. با توجه به این تاریخچه، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا در این مدت کوتاه، تلویزیون می‌توانسته است تأثیری شایان ذکر بر فرهنگ داشته باشد؟ تلویزیون به ایجاد یک احساس مشترک فرهنگی و اتحاد فرهنگی در میان آمریکایی‌ها منجر شده است. در سال ۱۹۹۸، تحقیقی از سوی TV-Free در آمریکا صورت گرفت که نشان می‌داد ۹۸ درصد از خانواده‌های آمریکایی دارای حداقل یک تلویزیون هستند. تلویزیون باعث شده است که مردم آمریکا به حوادث جاری متصل شوند، مثل فرود اولین انسان بر روی ماه. پیش از اختراع تلویزیون، افرادی که در جاهای مختلف یک کشور یا جهان زندگی می‌کردند، ضرورتاً دارای تجارب فرهنگی مشترک کمتری بودند. حتی آمارهای موجود در مورد برنامه‌های مشهوری که اکثر مردم آن‌ها را می‌بینند، بیان‌کننده چیزهای زیادی در مورد ارزش‌های فرهنگی ماست. وقتی برنامه‌هایی مانند برنامه «جنایت» و «NYPP Blue» که اکثراً در مورد خشونت هستند با استقبال فراوان مردم روبرو می‌شود، می‌توان مدعی شد که مردم آمریکا در برابر چنین خشونت‌هایی منفعل هستند و یا شاید مردم، میان دنیای واقعی و حوادث ظاهرسازی شده در تلویزیون تفکیک قائل می‌شوند. این مسئله یکی از داغ‌ترین بحث‌هایی است که در مورد تأثیر تلویزیون بر فرهنگ ما صورت می‌گیرد. حتی می‌توان آمارهای موجود از تماشاگران برنامه‌های ورزشی در هر سال را تحلیل کرد. چنین تحلیلی، تأثیر ورزش را بر فرهنگ ما مشخص خواهد نمود. شبکه‌های تلویزیونی، روند تمایلات مردم را مورد بررسی قرار می‌دهند. آن‌ها فضای خالی میان برنامه‌های ورزشی خود را به تبلیغ برنامه‌های خود برای بیشترین تماشاکننده اختصاص می‌دهند. علاوه بر این‌ها، شبکه‌های تلویزیونی بر مبنای تمایلات فعلی و اخلاقی مردم است که برنامه‌های خود را انتخاب می‌کنند. با انتخاب برنامه‌ها و پر کردن فضای خالی آن‌ها از تبلیغات است که به جهان مصرف‌کننده وارد می‌شویم و قالب‌های تجاری و تبلیغی شکل می‌گیرد. مصرف‌گرایی جری ماندر، قوی‌ترین مخالف تأثیر شرکت‌ها بر تلویزیون است. ما اکنون در فرهنگ مصرفی‌ای زندگی می‌کنیم که خصوصیت اصلی آن چرخه کار مصرف‌بدهی است. نظام سرمایه‌سالاری، مردم را تشویق می‌کند که برای درآمد هرچه بیشتر کار کنند و با این درآمد، آن‌ها می‌توانند کالاهای مادی‌ای را که جایگاه آن‌ها را مشخص می‌کند خریداری کنند. متأسفانه دنیای فعلی ما بیش از حد ضرورت، مادی شده و همواره مصرف‌کننده را تقویت می‌کند. به‌هرحال، معمولاً ابزارها آنچه را ما می‌خواهیم، انجام نمی‌دهند. ماندر در این مورد می‌گوید: «همه رسانه‌ها در پی این هستند که تبلیغات را هرچه بهتر در مغز افراد جای دهند، اما در این میان برخی بهتر از مابقی کار می‌کنند و تلویزیون با فاصله بسیار زیادی از بقیه در صدر قرار دارد». او می‌افزاید که تبلیغ در واقع، فشاری برای پیشنهاد دادن چیزی که مورد نیاز نیست می‌باشد. با این وجود، تبلیغات به نحوی عمل می‌کند که افراد حقیقتاً فکر می‌کنند به بسیاری از این محصولات نیازمند هستند و اگر ابزار تبلیغ نبود، مردم پی می‌بردند که به راستی کدام کالا، نیاز ضروری آن‌هاست. افراد در حالت عادی به راحتی میان نیازهای ضروری و غیرضروری خود تفکیک می‌کنند، اما تبلیغات کالاهایی غیرضروری برای افراد به جهان مصرف‌کنندگی، این محصولات غیر ضروری را برای بقای فرد و حیات او واجب و ضروری می‌کند. تبلیغ‌کنندگان می‌دانند که چگونه برنامه‌های تلویزیونی و ساعات پربیننده آن را مدیریت کنند تا کالاهای خود را برای بیشترین بینندگان (طبقه متوسط) تبلیغ کنند. ماندر در یکی از آخرین نظرات خود می‌گوید: «هنگامی که تفاوت تجارب به واسطه تلویزیون محدود شد، یک گروه کوچک مرتبط با هم می‌توانند تمام هوشیاری مردم را با تلویزیون اداره کنند. در سیستم

سرمایه‌سالاری، تبلیغ‌کنندگان این خوشبختی را دارند که هر کس پول بیشتری پرداخت کند، به تلویزیون دسترسی بیشتر و اولی‌تری دارد. مطلبی که ماندر در اینجا بیان داشت به آینده تلویزیون نیز مربوط می‌شود. اگر وضع به آن‌جا بینجامد که یک فرد و یا یک شرکت به تنهایی و مستقلاً بتواند کنترل تلویزیون را به دست گیرد و به تبع آن کنترل حیات ما را به دست آورد، آنگاه فرهنگ و حیات روزمره ما چگونه خواهد شد؟ آیا ما برده تکنولوژی نخواهیم شد؟ آیا مجبور به تبعیت از مستمسک‌های ساختگی تکنولوژی بر ماهیت، احساسات، شخصیت و دیدگاه‌های انسان نخواهیم شد؟ برای پیشرفت در چنان دنیایی فرد باید خود را هرچه بیشتر با تکنولوژی تطبیق دهد. به عبارت دیگر، ما بالقوه در خطر زندگی در جامعه‌ای قرار می‌گیریم که «اورول» در کتاب ۱۹۸۴ خود به تصویر کشیده است. ۲ در این حالت برادر بزرگ‌تر از راه رسیده است و تلویزیون قدرت واحده موجود در حیات بشر است. وجه دیگری از مصرف‌گرایی را که می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم، ماهیت نامحسوسی است که تبلیغ تلویزیونی، آن را برای افزایش میزان فروش، مؤثر یافته است. علت این که آگهی‌های تبلیغاتی تا این حد موفق هستند، آن است که خودآگاهی ما را تحریک می‌کنند. همان‌گونه که ماندر می‌گوید: «ترسناکی تلویزیون از آن روست که اطلاعات وارد مغز ما می‌شوند ولی ما عکس‌العمل نشان نمی‌دهیم، اطلاعات وارد شده مستقیماً به ذخیره حافظه آدمی اضافه می‌شود و احتمالاً بعداً به آن عکس‌العمل نشان می‌دهیم در حالی که نمی‌دانیم به چه چیزی عکس‌العمل نشان می‌دهیم». امروزه کمپانی‌ها بر پیام‌ها و تصورات نامحسوس برای فروش کالاهای خود تأکید دارند. به عنوان مثال مک دونالد و نیک را در نظر بگیرید. آن‌ها شاخه‌هایی جهانی دارند و به واسطه تأثیر سمبل (آرم تجاری) خود بر فرهنگ جهان به چنین جایگاهی دست یافته‌اند. کافی است تا در جایی از دنیا فرد دو کمان را در نظر آورد تا ذهن او ناخودآگاه به یاد مک دونالد بیفتد و یا حتی کافی است چیزی شبیه به علامت تجاری مک دونالد که دو کمان است به چشم فرد بیاید مانند (M) و این او را به یاد مک‌دونالد بیندازد. تلویزیون و کودکان تبلیغات بر زندگی کودکان نیز مانند بزرگ‌سالان اثر فراوان داشته است. یک گزارش در این زمینه، بیان می‌دارد که به طور متوسط ۲۰۲ مورد تبلیغات مواد غذایی در طول ۴ ساعت برنامه کودکان صبح شنبه پخش می‌شود. واضح است که بیننده کارتونها کودکان هستند و بنابراین تبلیغ‌گران، این آگهی‌ها را متناسب با بینندگان تنظیم کرده‌اند. طبق گزارش‌ها کودکان تا پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی به طور متوسط ۲۵ هزار ساعت تلویزیون نگاه می‌کنند و کودکان زیر دبستان هر هفته به طور متوسط ۲۸ ساعت تلویزیون می‌بینند. این امر به طور فزاینده‌ای مشکل‌ساز است. تلویزیون دیدن، یک تجربه احساسی قابل توجه برای کودکان است. کودک در هنگام تماشای تلویزیون کاملاً غیرفعال است، چراکه برای توجه به تلویزیون باید این‌گونه باشد، در حالی که این انفعال، میزان انرژی کودک را مشخص نمی‌کند و این میزان تماشای تلویزیون که کودکان امروزه به آن می‌پردازند، باعث کاهش فعالیت آن‌ها می‌گردد. سال‌ها قبل، کودکان اوقات فراغت خود را با بازی‌های فعال‌تر و ورزش‌های بیرون از خانه پر می‌کردند و همین بازی‌ها برای رشد و سلامتی کودکان مفید بود، اما امروزه تلویزیون عملاً خود نوعی از زندگی برای کودکان شده است. علاوه بر این، با افزایش درصد تماشای تلویزیون در میان کودکان، درصد وزن کودکان ۱۱ الی ۱۶ ساله نیز افزایش یافته است. در سال ۱۹۶۳، ۵/۴ درصد کودکان ۱۱ الی ۱۶ ساله دچار اضافه وزن بوده‌اند. حال آن‌که در سال ۱۹۹۳ این میزان به ۱۴ درصد افزایش یافته است و در سال ۱۹۸۵، ۱۲ تحقیق پزشکی در مورد رابطه میان چاقی و تماشای تلویزیون صورت گرفته است. به همین طریق، تحقیقات بی‌شماری نیز در مورد رابطه میان خشونت‌های تلویزیونی و رفتار کودکان صورت گرفته است. کودک معمولاً - صحنه‌های تلویزیونی را به عنوان زندگی واقعی می‌بیند، چرا که هنوز برای تفکیک میان زندگی واقعی و ساختارهای تلویزیونی آن هم با جاذبه مسحورکننده تلویزیون بسیار کوچک است. در سال ۱۹۹۶، محققان دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا هشدار دادند که «خطر مشاهده صحنه‌های تلویزیونی خشونت‌آمیز شامل بی‌قید شدن نسبت به عواقب خطرناک خشونت از یک سو و از سوی دیگر ایجاد هراس از مورد حمله قرار گرفتن است». علاوه بر این «دیدن صحنه‌های فراوان خشونت در تلویزیون ضرورتاً منجر به رفتار خشونت‌آمیز از سوی کودک

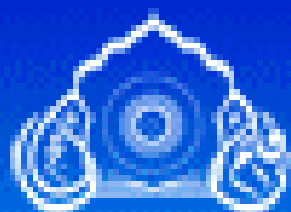
نمی‌شود، اما این عقیده را در وی به وجود می‌آورد که خشونت دارای جایگاهی عادی در زندگی روزمره است و علاوه بر آن، این ترس را در کودک ایجاد می‌کند که در خیابان مورد حمله قرار گیرد». بازم مهم‌ترین روش کنترل و جلوگیری از این حالت، نظارت پدر و مادر می‌باشد، اما گزارش‌های دیگری در این باره بیان می‌دارد که از میان هر ۱۲ پدر و مادر، صرفاً یکی از آنها از کودک خود می‌خواهد که پیش از تماشای تلویزیون، درس‌هایش را تمام کند. چنین روشی، نظم را در کودک نهادینه می‌کند و جنبه اثباتی آن، این است که والدین تلویزیون را به عنوان جایزه‌ای برای کودک قرار می‌دهند. علاوه بر این، اگر پدر و مادر به همراه کودک در دیدن برنامه کودکان شرکت کنند، حالتی از زندگی خانوادگی را که معمولاً با تلویزیون دیدن از میان رفته است ایجاد می‌کنند. از سوی دیگر، اگر پدر و مادر نتوانند خود را برای بر عهده گرفتن نقشی فعال در این زمینه آماده کنند، مشکلات فراوانی در این زمینه بروز خواهد کرد. قانون‌گذاری قانون‌گذاران اخیراً سعی کرده‌اند که میزان خشونت را که کودکان هر روز از طریق تلویزیون شاهد آن هستند، قانونمند کنند. قانون «ارتباطات از راه دور» که در سال ۱۹۹۶ تصویب شد به نوعی محدودیت‌های والدین را بر آنچه که کودکان تماشا می‌کنند، تقویت کرد. اولین قدم در این زمینه، این است که والدین باید در ایجاد محدودیت، نقش فعالی بر عهده گیرند. این قانون، تعبیه **V-Chip** را در همه تلویزیون‌های جدید الزامی کرد. **V-Chip** این امکان را ایجاد می‌کند که هر برنامه موردنظر از طریق دستگاه تلویزیون، قفل و دیدن آن غیرممکن شود. به علاوه برای افزایش فعالیت‌های قانون‌گذاری، حرکت ملی که از سوی گروه **TV-Free** حمایت می‌شود، به وجود آمده است. این گروه، هر ساله، هفته بدون تلویزیون را برگزار می‌کنند که در آن کاهش تماشای تلویزیون را به کودکان پیشنهاد می‌کنند. مثلاً خواندن، صحبت کردن با دیگران، بازی و یا ساختن چیزها و والدین را به مشارکت فعال در این کارها دعوت می‌کند. پیشنهاد دیگر به والدین این است که متناسب با سن فرزندان‌شان آرا و عقاید سیاسی و اجتماعی را با آنها به بحث بگذارند. این تلاش‌ها، گام‌هایی کوچک در جهت حل مسئله‌ای بزرگ است. این مسئله، قابل طرح است که همه راه‌حل‌های سازنده ما در برابر تخریبی که تلویزیون متوجه جامعه می‌کند، اصلاحاتی صرفاً سریع و موقتی است. آیا تلویزیون به عنوان یک قدرت مقتدر و واحد که زندگی‌ها را اداره می‌کند ما را تهدید نمی‌کند؟ شاید اکنون این گونه نباشد ولی چنین شرایطی هرگز غیرمحمول نیست. نقش رسانه‌ها در نهایت می‌خواهم نقش رسانه‌ها و چگونگی تأثیر تلویزیون در شکل‌دهی به زندگی آمریکا را مورد بحث قرار دهم. «هجوم تلویزیون به مغز انسان‌ها، رفتارهای آنها را تغییر داده است. انسان‌ها دائماً تصاویری را که ساخته رسانه‌هاست کسب می‌کنند؛ از این رو، رفته رفته برداشت خود را از واقعیت کنار می‌نهند و از مولد بودن می‌افتند». جری ماندر در این بیان، ماهیت اداره‌کننده رسانه‌ها در عرصه پخش تلویزیونی را نشان می‌دهد. او متذکر می‌شود که: «در طول آشوب‌های دهه ۶۰، رسانه‌های خبری، راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز را به عنوان خشونت مطرح کردند و نظر راهپیمایان را در این باره نادیده گرفتند. شهروندان موردنظر، حداکثر افشاگری را به کار برده بودند تا حداقل، صدای آنها به گوش دیگران برسد، اما داستان آنها در تلویزیون تحریف شد و در روزنامه‌ها رنگ عوض کرد». تلویزیون ماشینی برای ساختن و دستکاری کردن است. وسیله‌ای است که کانون‌های خبری با آن آرا و امور را شکل می‌دهند تا تصویر موردنظر خود را بسازند. هزینه تلویزیون عمدتاً از سوی شرکت‌های تجاری بزرگ تأمین می‌شود، بنابراین تصاویری را خلق می‌کند که به نفع و در جهت رضایت این شرکت‌ها باشد. با توجه به مثال راهپیمایان و معترضین سال‌های دهه ۶۰، می‌توان احتمال قوی داد که عقاید و آرا و یا استدلال‌های معترضین آن سال‌ها، برخلاف خواست شرکت‌های تأمین‌کننده سرمایه شبکه‌ها بوده است. بنابراین، این شبکه‌ها به خاطر از دست ندادن بخش زیادی از سرمایه‌های خود، تصویری زشت و منفی از معترضین، به بینندگان خود نشان می‌دهند. تلویزیون و تکنولوژی برای چنین تحریفات و دستکاری‌هایی ساخته شده‌اند. امروزه، تحریف و قلب واقعیت و ارائه یک تصویر ساختگی به گونه‌ای که بیننده، اعتقاد غلطی پیدا کند، امری معمول است. نتیجه‌گیری من تحلیل کاملی در مورد آثار تلویزیون بر جامعه انجام دادم؛ هرچند این تحقیق، بیشتر در مورد جامعه آمریکا صدق می‌کند، ولی مختص به آن

نیست. نوآوری‌های تکنولوژی و رویکردهای فلسفی کنونی در مورد اخلاق اطلاع‌رسانی به ظهور آن‌چه که اکنون در عرصه تلویزیون شاهد آن هستیم، کمک کرده است. تلویزیون همچنین اثر به‌سزایی بر میزان خشونت در جامعه ما داشته است، خصوصاً در مورد زندگی کودکان که به تبع، منجر به قانونگذاری در این زمینه شده است. کیفیت زندگی ما و سلامت شخصی ما نیز تحت تأثیر تلویزیون بوده است. این تحقیق برای باز کردن چشمان افراد بر روی تأثیر بسیار زیاد تلویزیون بر زندگی ما صورت گرفته است. والدین باید نقشی فعال در تماشای تلویزیون از سوی فرزندان‌شان بر عهده بگیرند و ما باید آگاهانه از تفاوت زندگی واقعی و دنیای ساخته و پرداخته تلویزیون باخبر باشیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. در شماره گذشته موعود گفت‌وگویی با این صاحب‌نظر با موضوع تکنولوژی خنثی نیست ارائه شد. ۲. جرج اورل در کتاب ۱۹۸۴م خود جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در آن «برادر بزرگ‌تر» که عنوان رهبر حزب حاکم بر کشور است، با استفاده از تکنولوژی پیشرفته نه تنها رفتار و حرکات افراد را کنترل می‌کند، بلکه احساسات، تمنیات و تفکرات آن‌ها را نیز تحت نظر گرفته و سرکوب می‌کند. (مترجم؟). بر گرفته از: پایگاه www.bashgah.net

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات

شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

